

SECOND TRAVEIS AND ADVENTURES OF THE SHAH OF PERSIA IN EUROPE

هو الله تعالی شانه

وقایع مسافرت و سیاحت دوم فرنکستان علیحضرت
سلطان ابن سلطان شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه
قاجار خلدالله ملکه از یوم نهضت از دارالخلافه طهران
الی روز مراجعت و ورود موکب مسعود بمستقر سریر سلطنة
که بدستخط مبارک مزین فرموده بسعی و اهتمام اقل الانام
میرزا محمد شیرازی الملقب بملک الکتاب در دار
الحکومه بمبئی بزیور طبع در آمد و چند تصویر که
شایسته این کتاب بود مزید نمود تحریراً فی نهم شهر صفر ۱۲۹۵



بسم الله الرحمن الرحیم

روزنامهٔ سفر دویم فرنگستانست که به میمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی
بشرط سلامت مزاج مینویسیم

روز پنجشنبه سلخ ربیع الاول ۱۲۹۵ یازده روز از عید نوروز گذشته صبح زود توپ اعلام سفر فرنگستان
که مدتی بود مصمم شده بودیم انداخته شد   از در باب همایون بیرون آمدیم نایب السلطنه
مستوفی الممالک و سپهسالار اعظم و جمیع نوکرها در باب همایون حاضر بودند سوار اسب شده
از دروازه گمرک بیرون رفتیم هوا از گرد و غبار تیره و تار بود قشون و افواج هم تا آن طرف
امامزاده حسن صف کشیده بودند معتمد الملک که در طهران نایب مناب سپهسالار اعظم است
با صاحب منصبان نظام و توپخانه و افواج و سواره و غیره ایستاده سواره و پیاده زیاد خیلی خوب
منظم بودند پس از سان قشون و گذشتن از صفوف افواج و سواره بکالسکه نشسته مستوفی الممالک
و شاهزادگان و وزرا و رجال دولت مرخص شده رفتند و ما راندیم برای قریه حسین آباد حاجی
سلیمان خان شب را آنجا ماندیم * جمعه غره ربیع الثانی بقریه کرج رفتیم (شنبه دویم
منزل سنقرآباد بود) یکشنبه سیوم از آنجا بکازران سنگ رفتیم نایب السلطنه و همراهان او که

در رکاب بودند از اینجا مرخص شده مراجعت کردند اعضاد الدوله هم که با نایب السلطنه بود مرخص شده رفت) دوشنبه چهارم بقزوین رفتیم از دوراه در هزار جریب که قریب بشهر است زده بودند سه شنبه پنجم در هزار جریب اطراق شد باد شدیدی میآید این روزنامه را امروز در هزار جریب بنویسم) خبر تلگرافی امروز از طهران رسید که والدهٔ اعضاد الدوله که از صبایای نایب السلطنه مرحوم بود فوت شده است حاجی ملا هادی مدرس هم در طهران مرحوم شده) خلاصه انشاء الله تعالی از سرحد همراهانیکه بفرنگستان خواهند آمد و کسانیکه بطهران مراجعت خواهند کرد خواهیم نوشت چهارشنبه ششم هم در هزار جریب اطراق شد متصل باد میآمد و هوا گرد و خاک و دمه و سرد بود پنجساعت بغروب مانده رفتیم بشهر از محله راه کوشک بدولتخانه در اطاق رکنیه که دیوانخانه و دار الحکومه عضد الدوله است نشستیم علما و شاهزادگان و اعیان قزوین بحضور آمدند عصری مراجعت باردو شد ضیاء الملک حاکم گیلان که دیروز از گیلان آمده بحضور رسید پنجشنبه هفتم بقریه سیاه دهن که آخر خاک قزوین است رفتیم پنج فرسنگ راه است اما تمام راه جلگه و صحرای بسیار خوب سبز و خرم و پرگل است دهات آباد از محال قاقازان و دشت آبی قزوین سر راه و کنار صحرا بود اغلب مال امین الرعایا و منسوبان اوست سیاه دهن هفتصد خانوار است جمعیت زیاد و باغات بسیار دارد ابوالقاسم خان نوادهٔ ناصر الملک در نهارگاه دیده شد بچاپاری از راه آذربیجان بپاریس برای تحصیل میرود حالا اول شکوفه همه جاست طهران هم روزیکه بیرون آمدیم شکوفه زردآلو و آلوچه و بادام باز شده بود خلاصه دست راست قریهٔ سیاه دهن محال قاقازان است جمعه هشتم بقصبهٔ ابهر میرویم متجاوز از هفت فرسنگ راه است بکالسکه نشسته راندیم طرف دست راست راه کم آبادی است اما سبزه و گل و بوته دارد و تا یک فرسنگ منتهی بکوهستان میشود اما کوههای بی برف راه کرشکین طرف دست راست و آن راه نزدیکتر است اما کالسکه نمیرود تلگراف و چاپارخانه و آمد و رفت عمومی از همین راه سیاه دهن است طرف دست چپ زنبش کوه و ترو محال خررود قزوین است

دهات آباد حاصل خیز پرجمعیت دارد مثل برزجه و نهاوند ضیاآباد فارسی چین خالصه وغیره نهاوند
بغله کوه افتاده است پیدا بود اما تا کوه دو فرسنگ بیشتر راه و کوههای برف دار است و پشت
آن کوه خاک خرقان است دست راست صحرایش آهو دارد آخر خاک قزوین فارسی چین است
اول خاک خمسه قروه این دهات از رود ابهر مشروب میشود همه دهات جمعیت زیاد باغات
خوب و اشجار شکوفه دار داشت دست راست مقابل قروه کوهی شکلی پیدا بود معروف
به شترکوه که شبیه است بکوهان شتر بعد از قریه قروه قجر و قمیش آباد وغیره است تا میرسد بشریف
آباد خالصه تیول اجودان مخصوص که دهٔ معتبریست بعد بابهر رسیدیم که قصبهٔ بسیار بسیار معتبر
مثل شهریست مساجد و حمامها و کاروان سراهای متعدد دارد دور انیم فرسنگ هم بالاتر از قصبه
ابهر زده بودند راه دور و جای بدی بود مهدیقلیخان و ساری اصلان و حسینقلیخان پیش شکار
آهو رفته بودند عصری بالجمال خستگی آمده هیچ شکاری هم نکرده بودند آهو پیدا کرده اما بجلگه رم داده
بودند دو آهو سوار های بختیاری زده بودند یک ماده آهوی خستهٔ بیچاره آمده جلو کالسکهٔ
صنیع الدوله خوابید محقق پیاده شده با ساچمه زده بود عباس میرزا و مظفرالملک و علینقی خان و
بابر میرزا که در ابهر می نشینند و میرزا ابوالفتوح امام جمعهٔ ابهر در راه بحضور رسیدند *
شنبه نهم در ابهر اتراق شد باد زیاد می آمد اینجا ها باد بسیار است یکشنبه دهم بصاین
قلعه خالصه که تیول اصطبل توپخانه است باید برویم بضیاءالملک حاکم گیلان نشان تمثال التفات
شد بکالسکه نشسته راندیم راه امروز صحرای وسیع مسطح پر سبزه ایست دست راست بفاصلهٔ
یکفرسنگ و دو فرسنگ کوههای بزرگ برف دار است و پشت این کوهها خاک طارم است
دهات بیرشکار از قبیل جرکر و الوند و خراسانلو وغیره دست چپ رودخانه ابهر است آب رودخانه
در این فصل بقدر پنجاه سنگ بلکه زیادتر و گل آلود بود تا تابستان دو سه سنگ بیشتر نمی آید
قنوات خوب معتبر دارند که این همه باغات را از قنوات آب میدهند قدری که راندیم بخرم دره
رسیدیم که قدری از آن خالصه است اربابی هم دارد اما عجب دره ایست باغات و اشجار زیاد دارد

یکفرسنگ طول باغات است تازه درختها سبز شده کم کم برف هم توی دره بود بعضی از صاحب منصبان فوج
دوم خاصه که با فوج مأمور و روانه طهران هستند در اینجا بحضور رسیدند از اینجا تا پای کوه یکدو فرسنگ
مسافت است زمینه این کوهها نرم است زراعت دیمی زیاد میکنند پشت این کوهها باز خاک خمسه
و از محال خدابنده لو است و بزنجان رود که متصل بخاک همدان میشود در دامنه کوهی پیدا بود دهی مشرف
بران بود قلعهٔ روی تپه داشت مشهور به سباس که قدیماً مال عباسقلیخان دودانگه بوده او مرده است
و حالا امام جمعه خمسه و بعضی از سوارهای میرشکار دارند بعضی دهات دیگر هم بود خلاصه از خرم دره
گذشته بدیه هیدج رسیدیم دهی است بسیار معتبر و باغات زیاد دارد قبل از رسیدن به هیدج
در نزدیک رودخانه بنهار افتادیم قنات بسیار معتبری که بقدر چهار سنگ آب داشت برود
خانه جاری بود این قنات متعلق بخرم دره است از هیدج که قدری گذشتیم بدیه کوچکی که نصیرآباد
میگویند رسیدیم در دست چپ واقع مال حبیب الله خان برادر میرشکار و بعضی دیگر است بعد
رسیدیم بصاین قلعه که منزل است باد شدیدی آمده و میآید که اوقات را بهم تلخ کرده است
هیچکس هیچکاری نمیتواند بکند همه چادرها و تجیرها خوابیده است) دوشنبه یازدهم باید برویم
بسلطانیه صبح بکالسکه نشسته راندیم صحرا بسیار خوب و صاف و سبز و پر علف و پر گل و بوته است از
دست چپ و راست از اوایل راه الی نیمفرسنگ و یکفرسنگ منتهی بکوههای برف دار میشود
قدریکه رفتیم از سمت کوههای دست راست آب صاف زیادی بقدر ده سنگ میآمد قدری
دیگر که راندیم سیلاب پرزوری جاری بود باز قدریکه راه طی شد آب صاف تندی میآمد بعد از آن
باز سیلابی جاری بود معلوم شد منبع ابهررود از کوههای دست راست است دیه چرگر میرشکار
در دامنه کوه پیدا بود یکفرسنگ از راه دور است بدست راست دوربین انداختیم خانههای
متعدد توی دره و تپه پیدا بود که تقریباً بقدر دویست باب خانه بنظر آمد اما درخت و سبزه
بسیار کم دارد مثل این است که نباشد رسیدیم بعبدآباد دیه سپهسالار اعظم که مال مجدالدوله
مرحوم بوده و سپهسالار اعظم خریده است باغی و کلاه فرنگی دارد اینجا نهار خوردیم حالا اول

بنفشه اینجاست بنفشه خوش رنگی دارد و از ابهررود آورده اند بعد از نهار سوار شده قدریکه راندیم بحسین
آباد میرزا محمد حسین حاکم کاشان رسیدیم در صحرای دست چپ هنوز برف بود کوههای دست چپ
همه زراعت دیم است تا رسیدیم بدیه سلطانیه گنبد شاه خدابنده خراب ولی باز برپا و آثار قدیمش
نمایانست امّا انشاء الله باید تعمیر بشود رسیدیم بعمارت سلطانیه پیاده شده رفتیم بالا سپهسالار
اعظم ملک آرا را حضور آورده بود همه جا گشته آمدیم پائین سوار شده رفتیم بچادر که در چمن پای عمارت
زده اند حاجی محمد حسن خان پیشخدمت که مدتیست در خمسه است عرضی دیده شد امروز باز باد بد سلطانیه
میآمد شب ایستاد هنوز درختهای اینجا بارگ نکرده است امروز در بین راه یک برآمدگی کوچکی بقدر
ده وجب از زمین دیده شد بالای آن که میروند گنبد شاه خدابنده پیداست اینجا را کدوک الله
اکبر میگویند آنطرف تپه هرچه آب جاری میشود داخل زنجانرود شده بزنجان میرود و اینطرف تپه
هرچه آب جاریست بسمت رودخانه ابهررود میریزد و عجب آنست این تپه کوچک که منبع این آبهاست
چندان ارتفاعی ندارد و از هیچ طرف نسبت بسایر اراضی تفاوتی چندان ندارد) سه شنبه ۱۲ سه شنبه دوازدهم
امروز باید بزنجان برویم از سلطانیه الی زنجان چهار فرسنگ و نیم است از دور انیم فرسنگ هم بالاتر از
شهر در باغ حسین آباد ملکی پاشاخان سرتیپ پسر مظفرالدوله مرحوم زده بودند که نیم فرسنگ تمام راه
بود بکالسکه نشسته راندیم صحرای سلطانیه خیلی باصفاست دیشب رعد و برق شد باران هم
گاه گاهی میآمد روز هم گاهی ابر بود گاهی آفتاب بلکه بسیار خوبست تماماً چمن است یا زراعت
مرغهای قازالاق خیلی خوب میخواندند قدریکه راه رفتیم بدیهی رسیدیم که شمس الملک و مال مظفرالملک
است کوههای دست راست برف دارد الی یکفرسنگ و نیم مسافت کوههای دست چپ
هم برف دارد تا دورتر است در چمنی نهار افتادیم رودخانه سمان ارخی که زنجان رود است
جلو بود این رودخانه چون از چمن میگذرد باتلاق سختی است که اسب از آن نمیگذرد عرض رودخانه
هم کمست اینجاها زیاده از پنج ذرع نیست امّا تا زنجان و پائین تر که میرسد کم کم آبهای دیگر هم
داخل و مخلوط بآن شده بزرگ و عریض میشود مرغابی و بعضی طیور دیگر زیاد داشت تا اینجا که نهار

افتادیم دو فرسنگ راه آمده بودیم همه جا زمین مسطح از اینجا بعد دره و ماهور شد و کم کم بکوه دست راست نزدیک و از کوههای دست چپ دور میشدیم تا از پل سه چشمه که سر رودخانه ساخته اند گذشتیم رودخانه بدست چپ افتاد چشمهای زیاد از چمن در آمده جزء رودخانه میشد از سیلابها و رودخانهای متعدد هم گذشتیم که همه از طرف کوههای دست راست جاری و داخل این رودخانه میشد بعد از گذشتن از پل بفاصله دو میدان اسب تپه ها و ماهورهای بزرگ پیدا شد و حایل گردید مابین کوههای بزرگ دست چپ و این تپها که معبر بود تا قریب بشهر زنجان نزدیک شهر دره و ماهور پست و هموار و کم کم مفقود و منتهی بصحرا گردید و باز کوههای برف دار دست چپ پیدا شد دست راست هم تپه داشت اما کوچکتر است و زودتر پست و مساوی با صحرا میشود و کوههای دست راست هرچه بشهر زنجان نزدیک میشود کم کم کوچکتر و کم برف تر میگردد خلاصه مسافت زیادی که راندیم بدیه دیزه رسیدیم که مسکن و محل نشیمن علی نقی خان سرتیپ است خود او هم با پسرش همانجا بحضور آمدند علینقی خان بسیار مرد درست نجیبی است ابتدای آبادی و باغات زنجانه رود از دیزه است دیزه دیه بزرگ پر جمعیتی است خلاصه راندیم تا بشهر زنجان رسیدیم باغات زیاد در دره ها و کنار رودخانه دارند درخت هلو تازه شکوفه کرده سبزی هنوز هیچ سبز نشده بود اهل شهر همه باستقبال بیرون آمده بودند جمعیت زیادی دارد از شهر گذشته بحسین آباد مذبور که منزل ما بود رسیدیم جای با صفائیست چادر ما را کنار دریاچه طولانی زده بودند امروز از دیزه باینطرف الی حسین آباد لاینقطع باران بارید مردم تر شدند ابوالقاسمخان را که نوشته بودیم بچاپاری بپاریس میرود هنوز اینجاست شب را الی صبح باران آمد همه زمین گل مردم تر و سرمای شدیدی شد   یکروز هم که چهارشنبه سیزدهم بود لابد اینجا اطراق شد دیشب از باران همه چادرها خوابیده و مردم صدمه خورده بودند

روز چهارشنبه ۱۴ باید برویم نیک پی هوا صاف و آرام اما بسیار سرد بود سوار کالسکه شده راندیم از باغ حاجی زمان عبور شد شکوفه زیادی داشت راه پست و بلند است برودخانه نزدیک شدیم کنار رودخانه دهات و باغات

خوب زیاد است اوّل دو ده بود متصل بهم کوشکان میگفتند خالصه دیوان و تیول حسنخان مهاجر است
بسیار دهات پر اشجار خوبیست بعد ده باریست آنهم خالصه و تیول رکن الدوله است باغات و
اشجار زیاد دارد بعد از این ده ده چپیر ملکی مظفر الملک است در باغات اینجا نهار افتادیم بسیار
سرد بود بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم طرفین راه همه درّه و ماهور است تا میرسد بکوههای
بزرگ ده کاوندپشت کوههای دست چپ است کوه دست چپ که تا اینجا راست بطرف
مغرب کشیده بود در محاذی ده ینگجه یک قله کوه بزرگ بلند سخت پر برفی تشکیل شده مشهور
بکوه ذمرلو که ییلاق شاهسونهاست و از اینجا رشته کوه از طرف مغرب منحرف شده رو بجنوب
میرود خلاصه از درّه گذشتیم که رودخانه سارمساقلو از آن جاری بود و میرفت تا بزنجانرود
داخل میشد خیلی آب داشت قدری که رفتیم راه از رودخانه کم کم الی دو فرسنگ دور و مایل
بطرف دست راست شد بعد از رودخانه ینگجه گذشتیم این رودخانه هم خیلی آب دارد و
بزنجانرود میریزد و همه این آبها داخل قزل اوزن شده و بسفیدرود ریخته منصب بدریای
خزر میشود جمیع راه اینجا درّه و ماهور است خلاصه دوباره برودخانه نزدیک شده تا باردو
رسیدیم راه امروز چهار فرسنگ بود چادرها را لب رودخانه زده اند ده ینگ پی بزرگ است
یک کاروانسرای کهنه قدیم دارد که در زمان سلطنت شاه صفی اوّل بحکم آن پادشاه بدست میرزا
محمدتقی اصفهانی صدر اعظم در شهور سنه یکهزار و چهل و نه هجری بنا شده است در این اطراف ایلات
رشوند قشلاق دارند **جمعه پانزدهم** باق مزار که از املاک مظفر الملک است رفتیم تقریباً چهار
فرسخ دور بود آق مزار را میان منزل قرار داده و سورسات جمع کرده بودند بالاتر از آن دهی هست
که سرده میگویند اینجا از اراضی آنجاست چاپارخانه دارد خلاصه همه جا از کنار رودخانه میرفتیم
طرفین راه درّه و ماهور تا همه سبز و پر گل است بوته گل سرخ امروز دیده شد انواع گلهای
دیگر هم بود از زرد و سفید لاله کوچک و بزرگ بعضی کوهها زمینها خاک است مثل شوره زار اما هیچ
سنگ در این صحرا نیست یا چمن و سبزه و گل است یا شوره زار نه اسب فرو میرود و براحت میرفتیم

سه فرسنگ بود الی عصر بمنزل رسیدیم **شنبه شانزدهم** بسرچم که دیه امیر آخور است باید برویم
بکالسکه نشسته دست راست راه را گرفته رفتیم دره و ماهور زیاد دارد اما زمین خاک نرم خوبیست اسب
براحت راه میرود گل و بوته و گیاه از هر قسم خرگوش روباه با قرقرا بلدرچین لاک پشت زیاد
دارد یک بلدرچین مهدیقلیخان زد خیلی سواره رفته نزدیک دیهی نهار افتادیم اطفال دیه را
که در صحرا شنگ تازه میچیدند خواسته اسم دیه را پرسیدیم گفتند پیره خوش است این دره و ماهورها
دست چپ و راست شبیه بهم و هر دو طرف قشلاق شاهسون دیرن است کوههای برف دار
بزرگ از جلو یعنی از سمت آذربایجان پیدا بود حسنعلیخان جنرال اجودان گفت پشت این کوهها اردبیل
است و اینطرفش گرمرود دست چپ کوههای برف دار بزرگ از دور پیدا بود گفتند
کوههای تخت سلیمان و افشار است که ییلاق ایلات دیرن است خلاصه بعد از نهار خیلی رانده
تا آمدیم سر جاده بکالسکه نشسته تا نزدیک رودخانه رسیده قدری دیگر که راه رفتیم اردو پیدا
شد اردو را بالای دیه سرچم زده اند بعد از ورود بمنزل باران شدیدی آمد و بعد هوا باز شد امروز
دست چپ راه دیه قرابوته و مشمپا بوده است اما من ندیدم **یکشنبه هفدهم** باید
بجمال آباد که خاک آذربایجان و شقاقیست برویم صبح زود از خواب برخاسته سوار کالسکه شده
راندیم عباس میرزا مرخص شده رفت بقدر نیم فرسنگی که رفتیم باز کنار رودخانه و طرفین راه همان تپه
و کوههای نرم خاکی بود بعد از دست راست پیچیده بدره افتادیم رودخانه از نظر غایب شد
و در دست چپ ماند قدریکه با کالسکه از گدوک سربالا رفتیم آنطرف جلگه و صحرای همواری پدید
آمد همین گدوک کوچک سرحد خاک خمسه و آذربایجان است خاک آذربایجان صحرائیست
صاف و مسطح وسیع سبز و پر گل و علف برخلاف راه دیروز که خاک خمسه بود اما در تابستان
ازین صحرا بواسطه گرمای زیاد و پشه و مگس نمیتوان عبور کرد خلاصه بسیار باصفائی بود اما
باز دره و ماهور و راه کالسکه پست و بلندی داشت از کالسکه پائین آمده سوار اسب شدیم
جمال آباد و اردو پیدا بود منزل امروز سه فرسنگ است اکبر میرزا حاکم اینجا بحضور آمد کاروانسرای

بزرگی از قدیم در جمال آباد است که در زمان شاه عباس ثانی اغورلو خان امیر دیوان بحکم آن پادشاه در
سنه یکهزار و شصت و چهار بنا کرده است چادر ما را توی باغی زده اند شکوفه هلو و سیب و بادام
با بعضی میوه جات دیگر داشت اسفند هنوز اینجا ها گل نکرده است نزدیکی جمال آباد دهی است
اسمش کوشین آقا محمد علی آبدار باشی میگفت دنبلان بسیار خوب دارد و آورده بود دنبلان تازه خوب
بزرگ **دوشنبه هیجدهم** باید برویم بمیانج صبح برخاسته سوار اسب شدیم از ده جمال آباد دوشنبه ۱۸
عبور شد خانوار چندانی ندارد چند خانه خوب قلیخان قره سوران و بعضی دیگر در اینجا ساخته اند
از ده به آنطرف راه همه دره و ماهور بود تا پل گرسنگی که رانده برودخانه قزل اوزن که از طرف جنوب
بسمت شمال مشرق جاریست رسیدیم میرزا جعفر سلماسی برادر میرزا مهدی که نوکر قدیم ماست با حاجی
مطلب خان تفنگدار کنار رودخانه بحضور آمدند بعد از پل گذشتیم پل سه چشمه ایست که چشمه وسط خیلی بزرگست
رودخانه هم آب زیادی داشت خلاصه صحرا همه سبزه و گل است اما تابستان اینجا ها خیلی گرم و بد
هوا میشود آنطرف پل گدوک قافلان کوه است رفتیم بالا راهش خیلی خوبست کوهش نرم و سبزه و پر
گل و شبیه بگدوک خرزانست قدری از گدوک بالا رفته نهار افتادیم خاک این کوه قرمز و بنفش و
رنگهای مختلف است بعد از نهار سوار شده راندیم دست راست روی کوه قلعه سخت قدیم کهنه ایست
معروف بقلعه دختر باد و بر همین ملاحظه شد حالا هم چندان خرابی ندارد و بعضی جاهای این راه را بواسطه
گل سنگفرش کرده اند معلوم میشود در باران و برف این راه خیلی گل میشود کوهش خیلی خاک نرمی دارد
اسب فرو میرود بسمت قزل اوزن هیچ چشمه و آبی ندارد که برودخانه جاری شود مگر از سمت میانه
آب بسیار کم گل آلودی برودخانه میریخت خلاصه بسر گردنه که رسیده دیدم جمعی ایستاده اند معلوم
شد ولیعهد و صاحب دیوان و صدر الدوله و عمله جات ولیعهد هستند از بالای گردنه جلگه میانه
و صحرای گرمرود و کوه بزگوش و رودخانه میانه با آب زیاد و فی الحقیقه تمام صفحه آذربایجان پیدا
بود خوب منظری داشت رودخانه میانه هم با اندک مسافتی در آخر قافلان کوه متصل بقزل اوزن شده
بگیلان میرود در حقیقت قافلان کوه در وسط این دو رودخانه جزیره مانند واقع شده است سرچشمه رودخانه

جمال

میانه از کوههای هشترود و گرمرود و ترکمان چاپی و غیره است خلاصه سرازیری زیادی طی شد منصور
میرزا پسر اسکندر میرزای مرحوم پای گردنه بحضور رسید بجلگه که رسیدیم قدری بکالسکه نشسته نزدیک
پل میانه که سواره و جمعیتی ایستاده بودند دوباره سوار اسب شده با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب
دیوان و دیگران صحبت کنان میرفتیم دسته غلامان کشیکخانه با یوزباشیها که مرخص و روانه آذربایجان
بودند و سواره افشار اروحی و سواره ایانلو و افشار صاین قلعه و غیره که جمعیت زیادی میشدند
قریب به پل همه صف کشیده بودند از پل گذشتیم آب این رودخانه قدری بیشتر از قزل اوزن بود
پلش بیست و سه چشمه دارد آنطرف پل سکنه میانج ایستاده بودند دوردور میدان اسب پائین
تر از میانه در جای باصفائی زده بودند راه امروز چهار فرسنگ است) سه‌شنبه نوزدهم باید
رفت بصومعه علیا که دیه ملکی صاحبدیوان است اگرچه راه راست نزدیک از میانه الی ترکمان است
اما چون بد بوده و کالسکه نمیرفته این راه را که در حقیقت بیراهه است برای کالسکه ساخته اند از پائین
تا همین صومعه دو فرسنگ نزدیکتر است این راهی که ساخته اند الی صومعه پنج فرسنگ و نیم است خلاصه
سه ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شده رانده تا رسیدیم بقصبه میانج سواره و جمعیت زیادی
بود تلگرافخانه را خارج از قصبه بالای تپه ساخته اند امامزاده معتبری توی قصبه مدفون است گنبد
کاشی خوبی سر مقبره اش دارد گفتند بدو پشت بحضرت صادق ع میرسد قصبه میانه دو هزار
خانه دارد در حقیقت شهریست نواحی آن شلتوک کاری زیاد میشود در سال برنج و پنبه بسیاری
در حوالی این رودخانه عمل میآید خلاصه رانده در بالای تپه بلندی قدری بتماشای قصبه نگاه کرده رفتیم
پائین بکالسکه نشسته پس از طی قدری راه برودخانه رسیدیم که آب بسیار تند گل آلودی داشت
و از طرف کوه بزگوش میآمد دوباره سوار اسب شده رو بکوه بزگوش و شمال رانده تا به تپه رسیدیم
که بالای آن امین السلطان آفتاب گردان زده نهار حاضر کرده بود طرفین راه همه جا دره و
تپه است ولی بسیار نرم و بی سنگ تمام صحراها زراعت است یا سبزه و گل خودرو اما اگر زراعت
اینجا با دیم است و بیشتر جاها را هم تازه میکاشتند اصل زمین پوک و نرم و رطوبیست کوه بزگوش

سه‌شنبه نوزدهم

برف زیاد دارد رشته این کوه طولانیست پشت آن محال سراب است خیلی از آنجا تعریف میکردند
و این کوه را همه جا تا سر قلتها از هر طرف اسب میتواند بالا برود ارتفاعش نصف کوه البرز یعنی نصف
قله هفت بر است که مرتفع ترین قلل البرز است خلاصه بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم راه همه
پست و بلند باد شدیدی میآمد اسباب زحمت مردم شده بود یکساعت بغروب مانده وارد
منزل شدیم دیه صومعه بسیار باصفاست رودخانه خوبی از میان دره سبز پر درختی میگذرد غلب
درختانش زرد آلوست بید و سفیددار زیر دار د مثل درخت جنگلی دیه دست چپ بالاتر از این
دیه واقعست امروز در راه بعضی دهات دیده شد که اسامی آنها از این قرار است اونیک مال
نظام العلمای تبریزی خواجه دیه که چناق اشلق ملکی مؤتمن الملک متولی باشی ارض اقدس که بسیار دیه
خوبیست باغات زیاد دارد دو در دامنه کوه توی دره افتاده است رودخانه خوبی هم از آنجا
میگذرد دیگر دیه کوه وریجه وغیره نزدیک منزل دست راست دیه دولغ دیده شد امشب
صاحبدیوان بجهة ورود ما آتشبازی کرد چهارشنبه بیستم انشاءالله تعالی باید به ترکمان چهارشنبه
چای رفت صبح بکالسکه نشسته راندیم یکفرسنگ راه بود در اینش مثل راه دیروز دره و ماهور و
همه جا زراعت دیم و تپه های نرم است قدری که راه طی کرده بدره رسیدیم که آب زیادی گل آلود
از وسط آن میگذشت در دیه ورانکش که در دامنه بزکوش دیه بسیار معتبر و مال حاجی میرزا
صادقخان پسر مشیرالدوله مرحوم است لب آب بنهار افتادیم بعد از نهار سوار شده پس از طی
قدری راه بدره دیگر رسیدیم عجب دره باصفای خوبی بود در رودخانه آب زیادی که چندان
هم گل آلود نبود از آن میگذشت طرفین رودخانه اشجار زیاد داشت این آب از دیه ورزقان
میآید که آنهم مال حاجی میرزا صادق خانست و این دره از املاک قریه ترکمان وجزء آنجا است
پس از قدری دیگر طی مسافت و راه پست و بلند دِه ترکمان که منزل است پیدا شد دیه خیلی
معتبر آباد پر اشجاریست میر لطفعلیخان پسر سیف الملک طالش حاکم اجارود با سواره خود و برادر
کوچکتر و عمویش میرزا زین العابدین خان که یاور توپخانه است در اینجا بحضور رسیدند اسم برادر کوچک

هم مجید خان است این پسرها از دختر جعفرقلی میرزای مرحوم پسر نایب السلطنهٔ مغفور هستند خلاصه قدری
در منزل خوابیده بعد برخواستیم باد شدیدی میآمد که همه چیزها را انداخت **پنجشنبه ۲۱** باید بقرا پنجشنبه ۲۱
چمن برویم چهار فرسنگ سنگ راه است از دره که ده ترکمان چای در آنجا واقع بود و رودخانه از میانش
میگذشت سواره عبور شد باد شدیدی بنا کرد بوزیدن ترکمان چای بقدر دویست سیصد خانوار جمعیت
دارد قدری که از دره دور شدیم بکالسکه نشسته یکفرسنگ راه طی شد بده غریب دوست رسیدیم ده
معتبریست رودخانه آب و باغات خوب دارد سلسله کوه بزکوه بزکوش خیلی طولانیست و هنوز معلوم
نیست تاکجا امتداد دارد اما قله که مرتفع تر از همه جاست محاذی دره ترکمانست و برف زیاد دارد
از اینجا بعد کم کم پست و کم ارتفاع میشود خلاصه راه امروز هم مثل دیروز پست و بلند و دره و ماهور و تمام
صحرا زراعت دیمی است دست چپ الی دو فرسنگ فاصله منتهی بکوه میشود اما کوههای کم ارتفاع
خاکی که همه زراعت دیم است دست راست هم بفاصله دو فرسنگ بکوه بزکوش میرسد و همه دره و
و ماهور و زراعت است بعضی دهات که طرفین راه دیده شد از این قرار است دست راست
غریب دوست خالصه شیخ صفی سیلان خالصهٔ دیوان مهماندوست ایضا خالصه بالین شریف آباد
برآباد ازومچه دست چپ قره جه قیا خالصه برق آباد خالصه قراچمن خالصه یکساعت بغروب
مانده وارد منزل یعنی قریه قراچمن شدیم دره وسیعی است که رودخانه عظیمی از آن میگذرد و هنوز
در دره و ماهورهای اینجا لکه لکه برف باقیست اینجا اول محال عباس است که جزء حکومت امین الوزاره
یعنی پسر محمد قلیخان صندوقدار فرمانفرمای مرحوم است ده قراچمن زیر دست دره است
پیدا بود بعد از ورود بمنزل باد شدیدی وزید رعد شد باران و تگرگ بارید از رودخانه سیل
برخاست شتری هم تلف کرد **جمعه بیست و دوم** باید برویم بتکمه داش که جزء
محال عباس است محال ثلثه از این قرار است که از قراچمن اول محال عباس است بعد محال اوجان
بعد مهران رود که به تبریز وصل میشود خلاصه سوار شده از دره و رودخانه گذشتیم آب زیادی
داشت با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان صحبت کنان میرفتیم هوا بسیار سرد بود مثل قله

البرز برف هم لکه لکه خیلی در صحرا و توی جاده بود قدری رفته بکالسکه نشستیم امین السلطنه اجودان مخصوص مهدیقلیخان امین السلطان و بعضی دیگر عقب کالسکه میآمدند ناگاه از عقب قال و مقال شد کالسکه را نگاه داشتند دیدم امین السلطنه از اسب زمین خورده بازو و پایش را گرفته راه میبرند اما درویش خود ساکت شد اسبش را بغله جاده برده پایش لغزیده افتاده و خیلی بد زمین خورده بود بعضی دیگر هم امروز که اسب از بغله میراندند زمین خورده بودند روی خاک مثل خاک خشک و نرم بنظر میآید تا اسب پایش را میگذارد زیرش گل سرخ چسبنده لغزنده است فوراً لغزیده زمین میخورد از دره قراچمن باینطرف وضع صحرا بر خلاف سابق شد یعنی دره و ماهور و زراعت دیم بهمان طور است که وصف شد اما زمین قدری سنگلاخ دارد و بعضی تپهای درست راست بزرگتر و شبیه بکوه است امروز از پیچ دره گذشتیم سه دره است که از هر یک آبی هم میآید اینجا با اگر باران بیاید یک مال بیرون نمیرود شکر خدا را که باران نمیبارید چندین دفعه از کالسکه باسب سوار شده باز از شدت سرما بکالسکه نشستیم بین راه که سواره میآمدیم با عضدالملک و بعضی دیگر صحبت میکردیم عضدالملک قدری عقب ماند مهدیقلیخان گفت جعفرقلیخان غلام بچه باشی اسبش از بغله لغزیده زمین خورد حرفش هنوز تمام نشده بود که گفتند عضدالملک اسبش از بغله لغزیده زمین خورد پایش درد گرفت اما بخیر گذشت بعد راندیم قدری در راه باران گرفت وارد منزل شدیم چهار فرسنگ بود دیه تکمه داش در بغله افتاده است دیه آباد پر جمعیتی است رودخانه هم دارد دو چادر ما را توی دره و چمن و کنار رودخانه زده اند منزل ما و باران شدیدی آمد هوا بسیار سرد شد امروز از دو کاروانسرای قدیم گذشتیم که توی دره ساخته اند اول کاروانسرای دو آتکراست دیگری معروف بکیلک ربع فرسنگ تکمه داش مانده کاروانسرائیست در ۱۰۶۷ در عهد دولت شاه عباس ثانی بتوسط خواجه محمد حسین گیلانی بنا شده بالای درب کاروانسرا سنگی نصب است که چند شعر در تعریف بنای کاروانسرا و اسم بانی و آمر در آنجا محکوک و مسطور است شعر آخر که ماده تاریخ است در اینجا ثبت میشود

شنیدم از پی تاریخ هاتفی میگفت   مکان امن نکان بود بهشت آباد

[illegible]

که امروز دیده شد از اینقرار است دست راست قمش قورشاق زنگلوچه داش اتان کجبین ینکیجه کرم خوران
دست چپ جداق قپچاق قزلجه احمدآباد علی خلج امروز محمد حسن خان یوزی نایب ایشیک آقاسی باشی
هم اسبش بگل فرو رفته زمین خورد بقدر صد نفر امروز زمین خورده اند رشته کوه دست چپ امروز
یکفرسنگ مسافت بجاده داشت اما همه مثل تپه و دیم زار است اینطرف کوه محال عباس است انطرف
هشترود **شنبه ۲۳** باید برویم بحاجی آقا چهار فرسنگ راه و در آخر چمن اوجان واقعست ملکش
مشترک است مابین ابراهیم میرزای افغان و ورثه صدیق الملک مرحوم دیه معتبریست خلاصه صبح که برخاستیم
بواسطه باد و باران دیروز عصر که هوا ابرشده سرد کرده دیدم چادرها همه یخ بسته بود سوار اسب شده
با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان و سایرین صحبت کنان خیلی راه رفته تا بکالسکه رسیدیم بکالسکه
نشسته راندیم راه امروز خشک و سنگلاخ است از باریدن باران گل نمیشود طرفین راه باز دره و تپه
و پست و بلندیست اما دست راست زمینش پر سنگ تر و سنگلاخ است دست چپ زمینش نرم تر
و باز همه جا زراعت دیم است هرچه راه طی میشد بکوه سهند نزدیکتر میشدیم تا محاذی منزل که حاجی آقا
باشد زیاده از یکفرسنگ تا دامنه کوه مسافت نیست کوه سهند قله هایش در این فصل مثل زمستان
پوشیده از برف است سه چهار قله خیلی بلند دارد اما کلیة ارتفاعش بقدر نصف کوه البرز طهران
نمیشود طرف دست راست در بلندی نهار افتادیم هاشمخان پسر کاظمخان فراشباشی مرحوم و امیر
اصلانخان فراش خلوت بحضور رسیدند بعد از نهار بکالسکه نشسته رانده تا رسیدیم برودخانه که از
طرف دست چپ از کوههای سهند وغیره بطرف دست راست جاریست بقدر ده سنگ
آب گل آلود داشت مسافت زیادی باز طی کرده بیک دره وسیعی رسیدیم که چمن بدی داشت رود
خانهٔ باز از سمت چپ بدست راست میرفت و مسافت زیادی از راه و چمن را گل و باتلاق بدی
کرده بود از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدم دست چپ دیه بند کهل بود که بالا دست همین
چمن واقع است ملک و تیول حکیم قبلی مرحوم و حالا مال پسرش میرزا علی اشرف لشکرنویس است از این دره
و چمن که عبور شد باول جلگه چمن اوجان رسیدیم طرف دست راست از دور کوههای بلند برف دار

خوبی بنظر رسید گفتند کوه کلنبر و مشکنبر است که آنطرفش قراجه داغ و اینطرف محال خانم رود است و بند
بستان است از اینجا الی دامنه آن کوهها دوازده فرسنگ میشد بسیار خوش منظر و با جلوه جلگه و کوهها و
ییلاقاتی بود از همین دره بسراب و اردبیل هم راه است که آمد و شد میشود خلاصه همه جا رانده تا رسیدیم
بسجاجی آقا که منزلست رودخانه هم اینجا از چپ براست میآید بالای قریه کهنامیه که محل تولد است سرراه
آمده بودند مخصوصاً ایستاده خیلی مهربانی و التفات بآنها کردم این قریه از محال هشترود است و در دامنه
کوه سهند واقعست وارد منزل شدیم عصری طبقات علمای تبریز که تا اینجا باستقبال آمده بودند
بتوسط ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان بحضور رسیدند اسامی ایشان ازین قرار است
دسته اول — دسته اول حاجی میرزا جواد آقا مجتهد حاجی میرزا اسمعیل آقا حاجی میرزا موسی حاجی میرزا عبدالرحیم امام جمعه
حاجی میرزا صادق میرزا یوسف هشترودی آخوند ملا یحیی میرزا مهدی قاضی میرزا احمد پسر حاجی میرزا
جواد آقا مجتهد میرزا ابوالقاسم داماد مجتهد میرزا یوسف جهانشاهی میرزا حسین زنجانی میرزا ابوالحسن
دسته دوم — پسر مرحوم میرزا هاشم حاجی میرزا جعفر دسته دوم حاجی میرزا شفیع آقا حجة الاسلام حاجی میرزا حسین
قاضی میرزا رفیع نظام العلما حاجی ملا علی حاجی میرزا لطفعلی برادر حجة الاسلام میرزا موسی صدر پسر حاجی
میرزا شفیع آقا حاجی میرزا محمد علی ملاباشی میرزا محمد رضا نواده میرزا یوسف حاجی میرزا ابراهیم برادر
حاجی میرزا حسن میرزا محمد علی پسر قاضی میرزا خلیل ولد ایضاً ملا محمد جوان میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام
دسته سیم — دسته سیم میرزا محمود شیخ الاسلام حاجی میرزا یوسف آقا حاجی میرزا محمد علی قراجه داغی میرزا غفار
صدر العلما میرزا محمد حسن میرزا عطاء الله شیخ الاسلام میرزا محمد رضا میرزا ابوالحسن برادر مرحوم مشیر
الدوله میرزا علی اکبر برادر ایضاً میرزا محمد تقی صدر دیوانخانه میرزا یوسف نقیب الاشراف پسران شیخ
الاسلام دو نفر میرزا حسن میرزا لطفعلی قاضی مراغه آقا میر حیدر شیخ الاسلام میرزا قادر قاضی ساوجبلاغ
دهاتی که امروز از طرفین راه دیده شد از اینقرار است دست راست توسکان ملکی و تیولی آقا محمد حسن تاجر
خوئی قرا او نا ملکی و تیولی حاجی میرزا جواد مجتهد جرزه خوئی ملکی و تیولی میرزا مهدی قاضی پسر میرزا هاشم مرحوم
دره چی ملکی و تیولی اولاد مرحوم حاجی میرزا صادقخان منشی بنچه آباد از موقوفات ظهیریه سرخه ملکی میرزا عبدالرحیم

برادر ملک الکتاب دست چپ قراجای شیروانه آقاجان قراباباینده کهل موسی قیه رودخانه حاجی آقا
پل سه چشمه بسیار معتبری از قدیم دارد اما حالا مجرای آب از زیر پل نیست رودخانه از یکدست پل میگذرد
شنیده بودیم پل انطرف آب اما ندیده بودیم امروز دیدیم **یکشنبه ۲۴** انشاءالله تعالی
باید رفت به باسمنج صبح سوار شده با ولیعهد و سپهسالار اعظم قدری صحبت کنان رفته تا رسیدیم بکالسکه سوار
شده راندیم قدری که راه طی شد رودخانه که از سمت سهند میاید ملاحظه شد اینجا هم یک پل سه چشمه از قدیم
روی رودخانه ساخته اند رودخانه آب جزئی داشت و باز در اینجا هم پل انطرف آب مانده بود مثل
پل رودخانه حاجی آقا خلاصه کوههای طرفین راه زیاده از یک میدان و دو میدان فاصله بجاده مانده
مرتفع هم نیستند همه دره و تپه و ماهور است رنگ کوههای دست راست خیلی مختلف است زرد
قرمز سبز و آبی بنفش و زنگاری و سیاه هر قطعه یکرنگی است اما تپههای دست چپ همه سفید بدرنگ و بدون
اختلاف است کوه سهند در طرف دست چپ از پشت تپههای سفید بفاصله یکفرسنگ و نیم پیدا است
سه قلعه برآمده دارد بشکل سه پایه که پوشیده از برف و قله وسط قدری بزرگتر از دوتای دیگر است
مابین قله آخر و وسط یک برآمدگی بشکل مخروطی دارد که سر آن خیلی باریک است مثل نوک نیزه و پوشیده از
برف نیست بطوریکه لکه سیاهی در آن دیده میشود در این دره که میرویم ملک و ده و زمین کرگان است که مال
حاجی آقای پیشخدمت حضور است خود ده پشت تپه و ماهورهای دست چپ است دیده نمیشود زراعت
اینجاها اکثر آبی و دیم بسیار کمست بجهة اینکه زمین اینجاها اغلب سنگلاخ و سخت است و دیم خوب عمل نمیاید
قدری رانده یکطرف جاده در صحرائی نهار افتادیم بعد از نهار سوار شده بیک فرسنگی که راندیم دریاچه موسوم
بقوری گل که در جلگه واقع است بنظر آمد اطرافش را کوهها احاطه کرده اند دور دریاچه چمن است اما با اینکه
زمین چمن تر است و رطوبت زیاد دارد اسب میان آن فرو نمیرود و محل خطر نیست قدری بوی رطوبت
و عفونت چمن بمشام میرسید طرف دست چپ راه و دریاچه در دامنه تپه که در حقیقت دیز گردنه
معروف به شبلی است دهی واقعست موسوم بیوسف آباد قریب سی چهل خانه است آب دریاچه
خیلی است که تخمیناً بقدر نیمساعت مسافت دور دریاچه میشود آبش مواج بود اما خوراکی و خوش طعم

نیست عمقش هم زیاده از ده پانزده ذرع تقریبا نباید باشد وضعا طولانیست و با عرض و طول دریاچه تا موج دماوند تخمینا مقابل است سه چهار نوع مرغابی از بزرگ و کوچک روی آب دیده شد و از هر نوعی زیاد داشت سوار اسب شده قدری دور دریاچه گردش کردیم چند تیر گلوله بمرغابیهای روی دریاچه انداخته شد دوباره بکالسکه نشسته راندیم آخر چمن این جلگه و دریاچه اول کدوک و گردنه معروف بشبلی است اینطرف گردنه را بکالسکه رفته آنطرف که سرازشیب بود باز سوار اسب شدیم در انتهای گردنه که بهمواری میرسید رودخانه بسیار کوچک گل آلودی از چپ براست میآید پل سه چشمه از قدیم برروی آن ساخته اند از پل عبور شد قدریکه پائین تر آمدیم کاروانسرای سرپوشیده که از عهد شاه عباس جنت مکان ساخته اند دیده شد از انجا باز بکالسکه نشسته راندیم از این طرف کدوک شبلی وضع و هیئت زمین و کوهها تغییر کرد رشته کوه دست راست بجاده نزدیک تر و رنگ آنها مختلف تر بود و کوههای دست چپ یک میدانی که راه طی شد از جاده خیلی دور افتاده و بصورت دره و ماهورهای کوچک بنظر میآمدند و همه جا بهمین وضع ممتد است تا منتهی بدامنه سهند میشود سلسله کوه سهند اینجا بطور دیگر پیداست که کشیده شده است از مابین جنوب و مغرب بسمت شمال مشرق و این کوه وضع و هیئت غریبی دارد که در هیچیک از سلسله کوههای بزرگ دیده نشده و آن این است که مشتمل است بر قلههای متعدد که میتوان گفت البته هزاران قله دارد که جمیعاً بشکل مخروطی و قندی و پوشیده از برف است خلاصه قدریکه راندیم دست چپ دیه سعدآباد بنظر آمد اطراف این دیه جلگه و تماماً چمن است رودخانه از میان چمن میگذرد و بسمت دست راست رفته داخل درههای کوه میشود چون عبور این رودخانه از چمن و مرغزار و در زمستان و سایر ایام همیشه گل و باتلاق است و به متردّدین صعب و سخت میگذشت حاجی شیخ تاجر قزوینی که مقیم تبریز است پلی برروی این باتلاق ساخته است بسیار خوب و معتبر و طولانیست که انصافاً کمال تعریف و تمجید دارد خود حاجی شیخ هم در ابتدای این پل بحضور رسید و کمال تحسین و التفات نسبت باو که اهتمام در ساختن این پل کرده بود شد از چیزهای عجیبی که امروز دیده شد این بود که در سر همین پل حاجی یوسفخان سرتیپ فوج خاصه محمدشاهی

مرحوم باستقبال آمده بود با کمال بنیه و قوت و صحت مزاج و حال آنکه نود سال از عمرش میرود و هرگز چنین چیزی
تصور نمیشد که او باین قوه و بنیه باشد خلاصه راندیم بعد از طی مسافتی از دست راست دهی دیده شد
معروف به قزلجه میدان و کاروانسرائی هم در سر راه ساخته اند که ملاحظه شد این ده و کاروانسرا مال
حاجی میرزا جواد آقای مجتهد است از آنجا گذشته راندیم تا بقریه باسمج رسیدیم ده معتبریست باغات خوب
دکاکین متعدده قهوه خانه و کاروانسرا و جمعیت زیاد دارد نزدیک منزل یک رودخانه آب صافی از
دست چپ بطرف دست راست جاری بود یک پل سه چشمه هم از قدیم بر روی آن بسته اند دم این
پل از کالسکه پائین آمده سوار اسب شده دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم راه امروز شش
فرسنگ بود **روز دوشنبه ۲۵** باید وارد تبریز بشویم صبح برخاسته سوار کالسکه شده راندیم هوا
صاف و آفتاب بود ده کندرود طرف دست راست در دامنه کوه نزدیک باسمج است بعد از آن
ده نعمت آباد و پس از آن ده بارنج است که وصل بباغ میشه میشود در حقیقت اول شهر تبریز از بارنج است
جمعیت و ازدحام غریبی از مستقبلین بود جمیع طبقات از نوکر و اهل نظام و شاهزادگان و اهل قلم و کسبه
و تجار و سادات و طلاب و متفرقه بیرون آمده و در معابر ایستاده بودند الی خلعت پوشان که در دست
راست توی دره واقع است در کالسکه نشسته بودم راه کالسکه امروز پست و بلند و پر گرد و خاک
بود یکدفعه خلعت پوشان پیدا شد جائیست وسیع سبزه و چمن و اشجار زیاد دارد عمارت کوچکی کلاه فرنگی
وضع ساخته اند دورش بسته یعنی حوضی دور عمارت ساخته اند که آب رودخانه در آن جاریست آب
گل آلود بود دو پل چوبی بر روی آن بسته بودند علیخان نایب الوزاره و میرزا یوسفخان مستشار و مسیو کربل قونسول
روس و بهجت افندی قونسول عثمانی و مسیو آبد قونسول انگلیس و مسیو امرا قونسول فرانسه و سایر مامورین
خارجه آنجا ایستاده بودند قدری صحبت شد گفتم بعد از نهار بیایند رفتم مرتبه بالا نهار صرف کرده
بعد باطاق پائین آمده قونسلها حضور آمدند صحبت شد پس از آن سوار اسب شده راندیم باد شدیدی
بنا کرد بوزیدن گرد و خاک غریبی برخاست دوباره بکالسکه نشسته قدری که راندیم به تیپ دستجات
سوار که طرفین راه صف کشیده بودند رسیدیم سواره مکری جمعی قادر آقا سواره چاردولی جمعی نوروزخان

سواره قراپاپاق جمعی پاشاخان و سایر خیلی بودند از سواره گذشته بافواج رسیدیم شش هفت فوج بودند فوج افشار اقبال الدوله فوج امیری فوج شقاقی فوج تخت قاپو و سایر از شدت باد و گرد نمیشد بسرباز وغیره نگاه کرد تا رسیدیم باول خیابان و خیابان انقدر مرد و زن بود که حساب نداشت تقریبا دویست هزار نفر جمعیت بود هر پشت بام و بالاخانه را به بیست تومان و سی تومان اجاره کرده بودند برای نشستن و تماشا از پیش و پس هم ازدحام غریبی از نوکر و صاحب منصبان بود طرفین راه هم پشت بر پشت از رعیت و کسبه مسلمان و ارمنی وغیره ایستاده و کلیه مردم بسیار مسرور بودند شهر تبریز بالنسبه نوزده سال قبل ازین که دیده بودم خیلی آبادتر شده تجار و کسبه معتبر متمول با مکنت وارد همه صاحب خانهای بسیار عالی و باغات خوب بازارها همه طاق آجری شده از هر جهت کمال رونق را دارد شهر هم خیلی وسیع و بزرگ است دور شهر باید تقریبا دوازده فرسنگ باشد خلاصه همه جا آمده تا رسیدیم بباغ شمال که از بناهای دولتی است حقیقه ولیعهد هم بسیار خوب باغ را نگاهداشته است باصفا و پاکیزه سبز و خرم یعنی حالا اول شکوفه است باغی است بسیار بزرگ از بناهای نایب السلطنه مرحوم است لیکن حالا بهتر از آن وقت نگاهداشته اند بخصوص باغ دیگریست مشهور بباغ بادامستان که وصل بباغ شمال و یک سر در و عمارت فاصله مابین دو باغست که آن عمارت را هم نایب السلطنه مرحوم بنا کرده است ولیعهد هم یک کلاه فرنگی و دیوانخانه طولانی و حوض مستطیلی بزرگیست اندرونی در جنب آن توپخانه بنا کرده بسیار خوب و از روی سلیقه ساخته شده است مرتبه تحتانی کلاه فرنگی حوضخانه ایست از سنگ مرمر و سه مرتبه دیگر هم فوق آنست وضع کلاه فرنگی کوشکی است مثل کلاه درویشان و بطرز عمارات چین بنا شده است در مرتبه اعلای عمارت کل شهر تبریز و عمارات مردم و باغات و صحرا و کوهستان پیداست خیلی خوب جائیست اطراف این کلاه فرنگی هم باغست خلاصه سلام منعقد بود نشستیم قدری با صاحبدیوان حرف زدیم چون گرد و خاک زیاد اذیت کرده بود زود برخاستم حسنعلی میرزا پسر ولیعهد را دیدم الی حال ندیده بودم باید چهار سال داشته باشد شب باران بادی بارید

سه شنبه ۶ ع ۲ ج باز باران زیادی آمد و ابر بود بعد از نهار فخری بیک ایلچی کبیر عثمانی را که از

راه حلب و دیاربکر و وان آمده و سه روز قبل از ورود ما وارد تبریز شده بحضور آوردند محمد حسینخان نوری
نایب ایشیک آقاسی باشی علی الرسم عرض کرد خوب تقریر کرد نامه در دست بهجت افندی قونسول
عثمانی که در تبریز است بود قدری با ایلچی کبیر صحبت شد فخری بیک مردیست بسیار معقول میانه
سن ریش کم سیاه مایل بزردی دارد بعد او رفت صاحبمنصبان پیاده و توپخانه و سواره را که حاضر
تبریز بودند ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان بحضور آورده معرفی کردند و از حضور گذشتند
عصری سوار شده الی قلعه باغ میشه رفتیم چند دقیقه بالای قلعه نشسته قدری بباغ و عمارات انجا و خانهٔ
حاجی کلانتر دوربین انداخته تماشا کردم بهمان وضع و حالتی است که سی سال پیش از این دیده بودم
هیچ تفاوت و تغییری نکرده است در مراجعت بکالسکه نشسته از راه خیابان که دیروز آمده بودیم راندهٔ
غروب وارد منزل شدیم شب را باز باران شدید میبارید و رعد و برق بود **چهارشنبه ۲۷**
از دیشب و امروز الی غروب لاینقطع باران شدید میبارید قدری مایهٔ کسالت شد سپهسالار اعظم
مسیو کربل قونسول روس را بحضور آورد قدری صحبت شد **پنجشنبه بیست و هشتم** صبح مسیو طولوزون
حکیم باشی حضور حکیم زور ریش منساوی را که متوقف تبریز و طبیب و معالج قونسولها و مأمورین خارجه است
بحضور آورد بسیار حکیم حاذق مجرب خوبیست امروز باید بجهة صرف نهار بعمارت ولیعهد که [illegible]
برویم هوا صاف و آفتاب اما سرد بود سپهسالار اعظم و سایرین هم ملتزم بودند رفتیم بدیوانخانه
ولیعهد که تازه صاحبدیوان ساخته و بسیار خوب عمارتیست از انجا بدیوانخانه قدیم نایب السلطنه
مغفور نشستیم شاگردان مدرسهٔ جدید البنای تبریز را که سپرده بمیرزا عباس خان پسر مرحوم حاجی میرزا جبار است
سان دیدیم طولی کشید الحق شاگردان مدرسه در این مدت قلیل خوب تحصیل و ترقی کرده بودند بعد از سان
آنجا نهار صرف شد پس از آن بعمارت و باغ اندرونی ولیعهد رفته قدری گردش و تماشا کرده آمدیم
بیرون در تالار نشستیم تجار و کدخدایان شهر و علمای مراغه و خوی و ارومی و سایر بحضور آمده رفتند
بعد رفتیم نزدیک عمارتیکه سربازخانه قدیم بود صاحبدیوان جباخانه تازه ساخته است اطرافش حجرات است
و تمام حجرات را اصناف قابل از هر قبیل نشسته اند بسیار وسیع و بزرگ و خوش وضع و دایر است الحق جایی

با معنی با فایده بنا کرده بعد سوار شده رفتیم بمنزل حاجی میرزا جواد آقا مجتهد و از آنجا بخانه سایر علما رفته و با
دید نموده مراجعت کردیم مهمانخانه خوبی هم صاحبدیوان توی بازار بجهة غربا و عابرین بنا کرده است که
هر کس وارد شود محل راحت و جای پاکیزه و خوراک خوب موجود خواهد بود و همه بازار ها را طاق آجری
زده و تازه کرده است سقف چوبی دیگر بسیار کم دیده میشود خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد
جمعه ۲۹ باید رفت بصوفیان صبح قبل از برخواستن من هوا ابر بوده و نم نم باران میآمده است
جمعه ۲۹ اما بعد کم ایستاده و تا وقت سوار شدن هوا باز شد از در باغ بالا که بصحرا میرفت سوار شدیم ولیعهد
و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان و صاحب منصبان و ملتزمین همه حاضر بودند بواسطه کثرت و ازدحام شهر
از راه شهر به پل آجی نرفتیم خودمان تفرج کنان از راه صحرا و خارج رانده تیپ و سوار و غیره را گفتیم از
راه معمول رفته آنطرف پل آجی منتظر باشند در بین راه مذکور شد که از بارانهای متوالی سیلاب زور آورده
پل میانج را آب برده است ساری اصلان و صاحبدیوان را خواسته بشهر فرستادیم که بتوسط تلگراف
با میانج گفتگو و استخبار کرده قرار عبور ساری اصلان و همراهان او را که مراجعت بطهران میکنند بدهند
قدری که رفتیم چون بیراهه بود بلدی جلو انداخته از راههای سخت صعب عبور کردیم املاک و مزارعی که
از آنها عبور شد اوّل ملک شنبه قازان بعد قرا ملک بعد حکم آباد که زراعت و سبزی کاری بسیار
خوبی در آنجا می کنند بعد ده لکه زیر که خالصه و از املاک مرحوم حاجی میرزا آقاسی و الحال دست
ولیعهد است بعد از آنجا به پل آجی رسیدیم کثرت و ازدحام زیادی در طرفین پل بود رودخانه آجی
مثل دریا میرفت آبش بقدر دجله بود اما گل آلود و متعفن پل طولانی دارد آنطرف پل رفته بکالسکه نشستیم
قونسول انگلیس آمده بود قدری با او صحبت شد جمعیت و سواره آذربایجانی طرفین راه صف کشیده
خلاصه رسیدیم هوا ابر بود و گاهی باران میزد زمین گل و باتلاق بود قدری که رفتیم دست راست توی
صحرا و مزارع ده یاتوار که خود ده دست چپ بود بنهار افتادیم باران شدیدی بارید و ایستاد
نهار خورده بکالسکه نشسته راه افتادیم اطراف راه همه زراعت و زمین جاده هم گل بدی بود بصعوبت
عبور میشد قدری که رانده برودخانه کوچکی رسیدیم که از راست بچپ میآمد رود آجی هم از راست بچپ میرفت

تا بدریای اروی میریزد قدری دیگر هم که راه طی شد رودخانه بزرگ گل آلودی بنظر رسید یعنی تا اینجا طرف
دست راست نزدیک بجاده همه جا ماهور بود اینجا ماهور تمام و دهنه دره پیدا شد که انتهای دره
تپه و پشت تپه کوههای بزرگ برفی پیدا بود این آب از اینجا میاید پل دوچشمه خرابی داشت معروف
به شنخ کرپی یعنی پل شکسته ازین رودخانه که گذشتیم کوه بزرگی در دست راست بمسافت دو میدان از
جاده واقعست معروف بکوه مرو برف ندارد سنگی و خاکی است اما سبزه دارد و میتوان با اسب بالای
آن رفت بسیار شبیه است بکوه لواسان که نگاه میکند بجاده مازندران و کوک داغ جاجرود یک مزرعه
و باغی دست راست دامنهٔ این کوه اول دیده شد پشت آن دیه معروف به امش است که پیدا نبود
قدری دیگر که راندیم دیهٔ بزرگی بنظر رسید معروف بخواجه مرجان که وقف حضرت امام رضا ع است
زمین و صحرای امروز کل خودروی زیاد دارد با نواع اقسام و الوان مختلف اما اغلب طرفین راه
زراعتست در انتهای این کوه دیه صوفیان واقعست که آنهم وقف است دیه بسیار بزرگ پرباغ
پرجمعیت آبادیست یک مقبره هم که گنبد کاشی دارد نزدیک دیه دست راست در دامنه تپه که
واقع است کویا وجه تسمیه این دیه بصوفیان اینست که دو نفر اهل الله اینجا مدفونند کوه مرو شکار هم
دارد جوانکی از اهل صوفیان یک میش زده بود دست چپ راه امروز همه جلگه بود بده فرسنگ مسافت
میرسد بکوههای سیاه سنگی که کویا کوههای ده خوارقان و دور دریای شاهیست کوه مشو هم که کوه عظیمی است
و برف زیاد دارد دیشب و بود قریه صوفیان نزدیک باین کوه است در دامنه این کوه دهات معتبر
پرباغ پرجمعیت آباد زیاد است از دور دیده شد اسامی آنها ازین قرار است دیه سفید کمراز دهات
میرزا تقی خان مرحوم است دیگر مشهد احمد از ورثه علیمردان خان دیه دیگر سرکنده دیهٔ ایضا از ورثه
علیمردانخان دیه دیگر علی اکبر دیه دیگر کند امشب هلال جمادی الاولی را رؤیت کردم

روز شنبه غرهٔ جمادی الاولی باید بمرند برویم صبح برخاسته سوار شدیم ایطرف صوفیان
رودخانه جاری بود آب چندانی نداشت اما گل آلود بود از ان گذشته از انطرف دیه رودخانه
بزرگ دیگری ملاحظه شد که از روبرو یعنی از طرف مغرب میآید آب زیادی گل آلودی داشت اما شعبه

شعبه بود از اینجا بعد اطراف معبر کوه و تپه است و وسط بوضع دره وسیعی میشود حاصل خیز حاصلها همه سبز
بود آب قنات اینجا ما کم است امروز یکی دو رشته قنات دیدم خلاصه با ولیعهد و سپهسالار اعظم و دیگران
صحبت کنان میرفتیم غالب راه را سوار اسب بودیم و مکرر از این رودخانه که ذکر شد عبور کردیم بعد از
طی یکی دو فرسنگ دست چپ دره وسیع دیگری پیدا شد که از اینجا امتهای کوه میشود بوضع دورنماهای
بسیار خوب و منظر خیلی قشنگ پیدا بود که سزاوار بود که نقاش دورنمای آنجا را پرده بردارد اینجا راه
دو شعبه شد راه دست چپ که دره بود راه کالسکه و عراده است اما بر نه دورتر است و راه دست
راست که خط تلگراف هم از آنجاست نزدیکتر است ولی کالسکه نمیرود ما از راه تلگراف که نزدیکتر بود
رفتیم سپهسالار اعظم و سوارها و دیگران از راه کالسکه رفتند ولیعهد و عضدالملک و امین السلطان و
پیشخدمتها در رکاب آمدند باز قدری که راه طی شد دره دیده شد که آب کمی داشت ولی سوای رودخانه
اول بود آخر منتهی و متصل بآن میشد طرفین راه کوههای رنگارنگ مهیب پست و بلند و محل زراعت
و حاصل است کوبا دیم هم بود اصل زمین جاده هم باتلاق و گل است اسب فرو میرفت بزحمت
میرفتیم راه زیادی رانده زیر دست دیه شور دره که خالصه و متعلق بولیعهد است بنهار افتادیم دست
راست بمسافت کمی کوههای سخت سنگلاخ غریب بسیار چیهی داشت اما چندان مرتفع نبود بعد
سوار شده همین طور راه دره را گرفته رفتیم تا سر گردنه از اینطرف چندان بلند نبود در اهش هم خوب
بود براحت رفتیم اما از آنطرف که وارد جلگه مرند میشود خیلی سراشیب است و جلگه پست افتاده و
بهمین واسطه هوای جلگه مرند چندان سرد نیست و معتدل است و در تابستان هم گرم میشود خلاصه
بالای گردنه که رفتیم چشم اندازی داشت که هیچ جا را در عالم باینطور ندیده بودم از پشت سر شهر و جلگه
تبریز و بالاتر از آن تا چشم کار میکرد پیدا بود و از جلو جلگه مرند که انصافاً عجب جلگه ایست و قصبه مرند
و دهات و قرا و مزارع و باغات زیادی که در جلگه است و کوهستانات اطراف جلگه مرند و از
پشت آن کوهها از طرف مغرب سر کوه آق‌داغ پیدا بود آق‌داغ کوه بسیار مرتفع عظیمی است
پربرف که لکه سفیدی از آن پیدا بود از کوه دماوند قطره دورش بیشتر است اما سر این کوه مثل دماوند

مخروطی و تیز نیست پهن است یک ثلث آنکوه از پشت کوهها بود طرف دست راست که سمت پیدا
شمال باشد کوههای پربرف قراچه داغ که کوه جلّه و سلطان سنجر و غیره است پیدا بود سمت دست چپ
هم که جانب جنوب باشد رشته کوه میشو تماما نیست که آبهای اینطرفش بد بابت و جلگه مرند میآید
درههای عمیق قلههای مرتفع و برف زیاد دارد طرف ما بین جنوب و مغرب هم کوههای بزرگ برف
دار زیاد از دور نمایان بود خلاصه چنین چشم اندازی کمتر دیده بلکه هیچ ندیده بودم پیاده شده همه
جا دوربین انداخته تماشا کردم از حسن اتفاق هوا هم صاف بود بعد سوار شده از گردنه سرازیر شدیم
سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم یعنی از توی قصبه مرند گذشته آنطرف آبادی در صحرا
چادر زده بودند قصبهٔ مرند باید دو هزار خانه داشته باشد بسیار قصبه پاکیزه باصفائیست
باغات و آب زیاد حمام کاروانسرا همه چیز دارد مقبره امامزاده هم در قصبه دیده شد در عبور از قصبه از
در خانه نعمت الله بیک سرهنگ مرندی گذشتیم خودش هم بحضور رسید اینجا اهل نظام از توپچی
و سرباز خیلی است **یکشنبه دویم** باید برویم بکلین قیا چهار فرسنگ راه است قدری سوار
اسب شده بعد بکالسکه نشستیم ولیعهد سپهسالار اعظم صاحبدیوان و سایرین در رکاب بودند
راندیم رو بما بین شمال و مغرب قدری که رفتیم حضرتقلیخان آیرملو با پسرها و کسانش حسینخان حیدرانلو
که در اواجق چالدران خوی می‌نشینند در سر راه آمده بودند بحضور رسیدند کرد حیدرانلو خیلی با اکراد
سنا وجبلاغ و کردستان سنندج اختلاف دارند در وضع و لباس و اسلحه خوب سواری هستند امروز
تمام راه و صحرا حاصل است و گلهای زرد و سفید در دامنه کوهها و صحرا زیاد دارد دست راست
در دامنه کوهی گل زرد زیادی داشت خیلی باصفا بود آنجا نهار افتادیم سوارهای حیدرانلو بالای
تپه است بازی کردند طپانچه انداختند هوا امروز گرم بود حاجی عیسیخان تفنگدار که حالا بواسطه پیری
از خدمت معاف و در مرند متوطن است بحضور رسید صحبت شد ریش سفیدی دارد بعد از نهار
سوار شده راندیم دست چپ جلگه مرند بمسافت زیادی کم کم تنگ و کوچک شده و رشته
کوه میشو هم پست و کوتاه میگردد و با کوههای روبرو نزدیک شده وسط ما بین دو رشته دهنه

و دروازه مانندی می‌نماید که راه از مرند بخوی و سلماس از اینجاست خلاصه از رودخانه گذشتیم که از راست بچپ جاری و آبش گل‌آلود بود اسمش زیل‌بین است هرچه رودخانه دیده شد بواسطهٔ باران بهار گل‌آلود بود این رودخانه برود ارس منتهی و متصل میشود از این رودخانه باینطرف کم کم جلگه مرند تنگ شده تا میرسد بدیه چرچر که سر راه و دست چپ جاده است رودخانه هم از نزدیک این قریه از راست بچپ می‌آید گفتند رودخانه هرزند است و تابستان خشک میشود از دیه چرچر بآن طرف راه پست و بلند و کوههای طرفین راه و تپه‌ها نزدیک بجاده است تا از یک گردنه کوچکی بالا میرود آنطرف گردنه وضع و هیئت و طبیعت صحراها و تپه‌ها تغییر و اختلاف کلی بهم میرساند اما باز همه جا راه پست و بلند و صحراها همه سبزه و گل است بعد کم کم میرسد بصحرا و جلگه وسیع دست راست از دور کوه برفی بزرگی پیداست مشهور بکوه قره‌چی کوه بسیار سخت بزرگ پر برفیست سه قله دارد پشت آن محال دیزمار قراچه داغ است و دست چپ باز بفاصله کمی تپه است منزل در انتهای جلگه بود دست راست نزدیک منزل دهی است موسوم بایران ولی دهات و آبادی و قرا زیاد است نمیتوان اسامی همه را نوشت و ذکر کرد و لزومی هم ندارد یکقوچ کوچک در کوه یامچی شکار کرده بودند معلوم است اینجا باشکار دارد **دوشنبه ۳** باید برویم بکنار رود ارس صبح زود که برخاستم هوا ابر شده باران شدیدی بنا کرد ببارید زمین سراپرده ها و محل اردو خیلی گل شد بکالسکه نشسته راه افتادیم هوا از مه تیره و تاریک بود اطرافش هیچ دیده نمیشد چنانکه این دیه گلین قیا هم از شدت مه و ابر و باران درست معلوم نشده چه وضع جائیست اما جلگه وسیع حاصل‌خیزی دارد بواسطه باران از جاده نمیشد خارج شد همه جا کشت و زرع و گل بود و دهات اطراف بعضی دور و بعضی پیدا بود اما از شدت مه جز سواد دیه چیزی دیده نمیشد بقدر یکفرسنگ که راه طی شد از مابین مغرب و شمال بدهنه دره دیز رسیدیم از گردنه کوچکی بالا رفته سرازیر شدیم سرازیر گردنه سرحد مابین مرند و گرگر است رودخانه گل‌آلودی که بقدر چهار سنگ آب داشت از دره میگذشت این رودخانه هم همه جا مستقیماً برود ارس میرود طرفین راه کوههای بلند سخت سنگی مهیب است اما بسیار سبز و پر گل و باصفا

طرفین راه آسیاب زیادی کرکریها ساخته‌اند یکفرسنگی که راه طی شد بدهنه تنگی رسیدیم دو برج از قدیم
طرفین این دهنه ساخته‌اند قلیخان پسر رحیمخان سرتیپ فوج دوّم جلو آمده بود بحضور رسید بعد از این
برجها کوههای طرفین کم کم کوچک میشود قدری که رفتیم دست راست توی کلزاری که کل زرد زیادی داشت
بنهار افتادیم جلگه کرکرو رود ارس و آنطرف ارس همه پیدا بود بعد سوار شده قدری که رفتیم بکالسکه نشسته
راندیم تا بانتهای درّه رسیدیم درّه تمام و جلگه کرکر بسیار خوب و با صفا و پر حاصل است دهات خیلی
معتبر و آباد از جمله دست راست دهی دیده شد در دامنه کوه معروف بعلمدار گفتند چهار صد خانوار دارد
و همچنین دهات معتبر پر جمعیّت و آبادی زیاد دارد دهشت فرسنگ طول محال کرکر است دست چپ منتهی
بخاک ارس بار مرند میشود و دست راست بمحال دیزمار قراچه داغ اتصال می‌یابد خلاصه از آنجا گذشته
رسیدیم بقریه شجاع که سر راه است نزدیک دیه شجاع کوه عجیبی است بشکل مخروطی مشابه بکوه دماوند بسیار
قشنگ و خوش وضع و سبز و خرم امّا ارتفاع زیادی ندارد اگر از سطح زمین تا سر قله یکهزار ذرع باشد در حقیقه
بچه دماوند است و معروف باوچ داغ یعنی سه کوه که اوّلش همین است که در محاذی شجاع است و
یکفرسنگ که مستقیماً بطرف دست راست میرود باز بکوهی دیگر میرسد که آنهم مخروطی شکل امّا ارتفاعش
خیلی کمتر از این است بعد از آن باز بقدر یکفرسنگ بخط مستقیم رفته بکوهی مخروطی دیگر میرسد که از این کوه
مخروطی اولی شجاع خیلی بلندتر و عظیم‌تر است خلاصه سه ساعت بغروب مانده وارد اردو شدیم اردو را
یکفرسنگ پائین‌تر از شجاع هزار قدم بکنار ارس مانده زده‌اند چون سواحل اینطرف ارس همه محل زراعت است
لهذا اردو دور از رودخانه زده شده است هوا متصل ابر و نم نم باران بود تا یکساعت از شب رفته
که قطع شد اینطرف ارس تلگرافخانه و تذکره خانه و چاپارخانه دارد و آنطرف که بناهای روس است
با دوربین دیده شد بعضی ابنیه عالیه ساخته‌اند که معروفست این محل معتبر جلفا هنوز پرنس منچیکوف که از
طرف دولت روس مهماندار است وارد نشده است عصر با دوربین نگاه کرده دیدم یکفوج سواره
نظام با موزیکان وارد جلفا شدند امروز در جلگه کلین قیا تیمور پاشا خان ماکوئی با اعیان و سواره
ماکوئی و سواره اکراد جلالی و غیره که از ماکو آمده بودند بحضور رسیدند جمعیّت زیادی بودند

روز سه شنبه ۴ امروز انشاءالله تعالی از رود ارس گذشته به مملکت قفقاز و خاک روسیه میرویم
دیشب الی صبح باران آمد هنوز پرنس منچیکوف بواسطه ناخوشی مزاج و هم ناتمامی یک پلی که در عرض راه
بجهة عبور کالسکه میسازند نیامده است امروز بواسطه تلگراف بعضی فرمایشات و مخابرات با طهران
شد سایر اشخاصی هم که از ملتزمین و همراهان برگشتنی بطهران بودند تماما از اینجا مرخص شده رفتند کوه
بزرگ پربرفی در طرف شمال خاک قفقازیه پیدا بود گفتند کوه اردوباد است خلاصه تا قدری که از
روز برآمد هوا ابر بود و باز میبارید بعد آفتاب شد پرنس منچیکوف هم همین امروز بجلفا رسید امین السلطنه
و مسیو کربل بقایق نشسته بجهت آنطرف آب رفتند و باز آمدند سرکرده و سواره اکراد و ماکوئیها را
سپهسالار اعظم بحضور آورد چون امروز باید از آب ارس گذشته آنطرف برویم سپهسالار اعظم رفت امتحانی
از کشتیها و عبور از آب کرده خبر بیاورد رفت و باز آمد و اطمینان داد که عبور ممکن و بیخطر است سوار اسب
شدیم از چادر تا لب رودخانه دو میدان اسب اما راه بسیار گل و باتلاق بود سواره و غلامهای کرد
ماکوئی دو طرف صف کشیده بودند بکنار رود رسیده از اسب پیاده شده بقایق نشستیم ولیعهد
و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان و عضدالملک و امین السلطان و مسیو کربل و پیشخدمتها و سایرین هم همه بقایق
آمدند قایقچیها کمال مهارت را دارند خیلی براه قایق ما را اول با طناب بزور تمام برخلاف جریان آب
کشیدند سربالا تا نزدیک درخت بیدی آنجا طنابها را جمع کرده توی قایق گذاشتند و قایق را رها کرده
آب بنا کرد قایق را بسرعت بردن و قایقچیها بجلدی پارو میزدند تا رسید بقطعه خشکی که جزیره مانند
در وسط رودخانه است و آبرا دو قسمت کرده اما آب آنطرف یعنی طرف قفقازیه تندتر و زیادتر
از این طرف است از این جزیره الی ده بیست قدم تخته بندی کرده و مجر گذاشته و آخر آنرا دو قایق
بهم جفت و متصل کرده رویش را تخته بسته اند و با طناب بسیار کلفت محکمی این قایقها را مهار کرده
با نطرف آب بسته اند که وقتی با آن قایقها رسیدیم با آن چرخ و اسبابی که آنطرف آب دارند
و مثل اسباب جرثقیل است طناب را کشیده قایق را با نطرف آب رسانند والحمدلله تعالی
بسلامت گذشتیم اینجا قایقها و جسر متعلق برحیم خان سرتیپ گرگری است پرنس منچیکوف با صاحب منصب

زیادی

GON يادی لب رودخانه ایستاده بودند خیلی صحبت شد از جلو فوج سواره دراکون که متعلق بنواب ولیعهد دولت

پیاده روس است گذشتیم خیلی از آنها پیاده ایستاده بودند تفنگهایشان همه سوزنیست که در کارخانهای خود روسیه

ساخته اند هم مشق پیاده میکنند هم سواره موزیکان هم داشتند سواره قدری مشق کرد خیلی خوب با قاعده

TINE د پسر ژنرال میلوتین وزیر جنگ دولت روس هم که اجودان خاصه امپراطور است آمده است حاکم

دیوان که اسمش ژنرال دلف و تمام موی سر و ریش و سبیلش سفید است صاحب منصب کل قشون سمت

دیوان اسمش پرنس آمیلاخوارف و مرد بسیار قوی هیکلی است او سواره را مشق میداد این صاحب منصب

با این سواره همه در جنگهای عثمانی در سمت ارزنة الروم بوده اند اغلب سرباز با نشان سنت ژرژ

داشتند بکلروف دیده شد از جنبال قبل تا بحال صورتا هیچ تفاوتی نکرده است بعد آمدیم توی اطاق

های خوبی بود ولیعهد و صاحب دیوان مرخص شدند بعد هوا قدری منقلب شده باز ساکت شد

دو دفعه دیگر هم قایق از رودخانه عبور و مرور کرده بعضی از بارهای لازمه را آنطرف آورد ناصرالملک

و صنیع الدوله و خان محقق و حکیم الممالک و غلامحسین خان و فرج خان یکدفعه توی قایق روی بار نشستند

که بیایند چون هوا تاریک شده بود خطر داشت رفتند بیرون و ما هم تلگراف کردیم که دیگر شب

کسی نیاید بمانند صبح بیایند حکیم طولوزان شب آمد و خود را رسانید و سایرین مانده روز دیگر صبح

با بار آمدند و الحمدلله همه بسلامت رسیدند شب را آنطرف دولت روس آتشبازی مفصلی

کردند خیلی تماشا داشت اسبهای سواره نظام از صدای آتشبازی تماماً فرار کرده بعد بزحمت همه را

گرفته بودند **چهارشنبه ۵** باید رفت بنخجوان پنج فرسنگ راه است صبح نهار را در منزل

خورده بعد حرکت کردیم چند نفری از سادات و علمای اردوباد آمده بودند بحضور رسیدند قدری

صحبت شد بعد بکالسکه نشستیم آقا محمد علی آبدارباشی پشت کالسکه و یکنفر از قزاقهای مخصوص امپراطور

هم که برای قراولی ما فرستاده بودند جلو کالسکه نشسته با یکنفر کالسکه چی راندیم سایرین هم در کالسکه

های متعدد نشسته از عقب سر آمدند تمام این صحرا با گل زرد و سفید و لاله روئیده است طرفین جاده

الی دو سه فرسنگ همه کوه است اما کوهها برخلاف صحرا همه سخت و سنگلاخ و بی سبزه و علف و

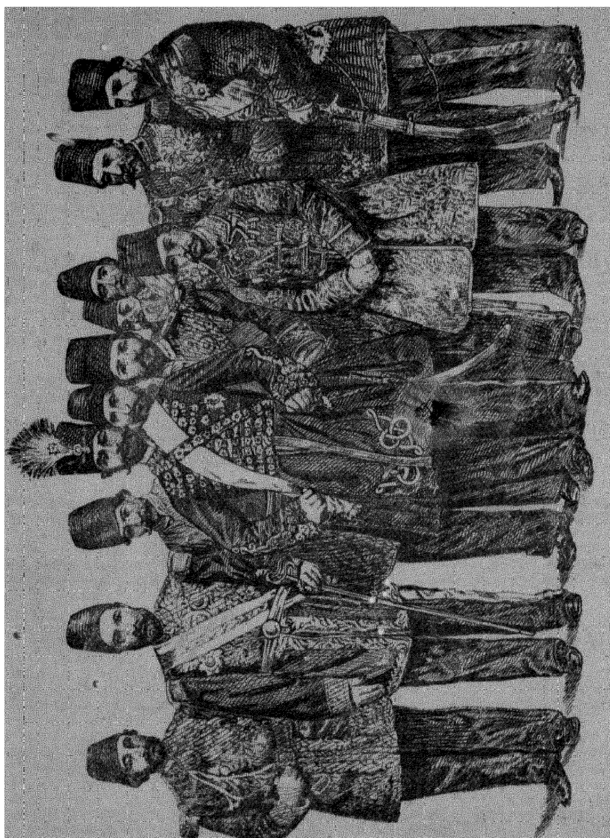
و خالی از گل و گیاه است زمین هم پست و بلندی زیاد دارد و کوهها تا یکفرسنگ بلکه متجاوز خیلی بجاده
نزدیک است بعد از یکفرسنگ که رفتیم طرف دست چپ در دهنه دره بزرگی دهی دیده شد که اسمش
جلفاست و این معبر جلفای ارس هم که از آن گذشتیم باسم این ده معروف است بعد از این ده الی
جلگه نخجوان دیگر ده و آبادی ندیدیم خلاصه بسرعت رانده سه فرسنگی که راه طی شد بکنار رودخانه الینجه
چای رسیدیم لب رودخانه چادر زده بودند پیاده شده قدری نشستیم اسبهای کالسکه را عوض
کردند رودخانه از طرف دست راست از دره میآید و بارس میریزد و آب زیاد گل آلودی داشت
بتازگی برای عبور ما نصف رودخانه را جسری از تخته بسته بودند قدری از آبرا با کالسکه رفته بعد از
جسر گذشتیم قدری دیگر رانده رسیدیم باول جلگه نخجوان کوههای طرفین راه خیلی دور افتادند دست
راست از پشت کوههای کوچک سنگی کوه بزرگ برفی هم پیدا بود و یک قله کوهی در این طرف دست
راست بود از یک پارچه سنگ خیلی بزرگ و بلند و سخت که مشهور است بایلان داغی کوه خیلی غریبی است
هیچ جا چنین کوهی ندیده بودم سواره قزاق و سوارهای طایفه کنگرلو که جمعیت زیادی بودند و همه لبا
سهای سفید و یال پوشهای اسب قرمز داشتند همه جا حاضر بودند جلگه نخجوان بسیار با صفا و سبز و خرم
و پر گل و گیاه و پر حاصل است دهات زیاد هم در اطراف جلگه از دور پیدا بود بعضی قطعات از زمین
بقدر نیم فرسنگ طول و عرض یکسره لاله زار بود که از حمرت آن چشم خیره میشد تا صحرا و جاده چنان گلی
بود که بوصف نمیآید اسبهای کالسکه همه توی گل ماندند بزور میرفتیم در جاده تا زانوی اسب بگل می نشست
تا رسیدیم بنزدیکی شهر جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی برسم استقبال بیرون آمده بودند خوانین
نخجوان و سوارها و صاحب منصبان روس پشت سر کالسکه اسب میتاختند نیم فرسنگ بشهر مانده رود
خانه در دست چپ دیدم که آب گل آلود زیادی داشت و گمان نمیکردم که باید باین آب زد دیدم
کالسکه ایستاد سپهسالار اعظم و پرنس میچکوف و عضد الملک آمده گفتند که باین رودخانه باید زد تعجب
کردم که هیچ مسبوق نبود آب زیاد تند کثیف بدی داشت معروفست برودخانه نخجوان خلاصه
پرنس گفت کالسکه که نشسته اید سنگین است و آب توی آن میرود باید بکالسکه سر باز سبک نشست

CLUB

پیاده شده رفتیم بکالسکهٔ دیگر که حاضر کرده بودند درشکه کوچک خوبی بود دسته اسب هم باو بسته بودند سوار
های کنگرلو اول آب زدند آب ماکفل و ران اسبها را گرفت صف کشیده جلو آب را گرفتند پیاده های نخجوانی
هم طرفین درشکه را گرفته جمعیت غریبی کرده بودند سپهسالار اعظم هم توی کالسکه جلو من ایستاده است
صاحب منصبان روس هم با سوارهٔ قزاق و سایرین توی آب از پشت سر و پیش روی کالسکه میراندند
باین تفصیل از آب زده و الحمدلله بسلامت گذشتیم و با همان درشکه و همانطور که سپهسالار اعظم ایستاده بود
بسرعت رو بشهر راندیم دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد نخجوان شدیم شهر کوچکی است یکهزار و پانصد
خانوار دارد نصف مسلمان و نصف ارمنی هستند دو بنای کهنه خراب از آثار قدیمه متصل بشهر دیدم
گفتند مسجد بوده است گویا در استیلای اسلام اعراب بنا کرده باشند یک کلیسای خیلی عالی خوبی
با یک کلوب یعنی مهمانخانه مانند جائی تازه روسها بنا کرده اند چند بنای دولتی دیگر هم از دارالحکومه
وغیره دیده شد اما عمارت حالیه حاکم که در آخر شهر و منزل ما بود غیر از اینها و بسیار جای خوبیست بطرز
فرنگستان بنا کرده اند باغ خوبی در جلو دارد جمعیت این شهر قریب چهار هزار نفر میشود حاکم شهر با فوج
ساخلو اینجا و صاحب منصبان صف کشیده دم عمارت ایستاده بودند کسانیکه در این سفر فرنگستان ملتزم
و همراه هستند اسامی آنها از این قرار است سپهسالار اعظم عضدالملک ناصرالملک امین السلطان
حکیم طولوزان مهدیقلیخان جعفرقلیخان غلام بچه باشی حکیم الممالک اجودان مخصوص صنیع الدوله امین
السلطنه امیرزاده سلطان حسین میرزا غلامحسین خان زین دار باشی خان محقق فرخ خان ناظم خلوت
آقا محمد علی آبدار باشی آقا میرزا محمد حاجی حسن آبدار حاجی حیدر **پنجشنبه ۶** باید برویم باش
نوراشین که یکی از دهات محال شرور ایروان است پنجاه و پنج ورس روسی راه است هر هفت ورس
یکفرسنگ که کلیةً هشت فرسنگ چیزی کم راه است نهار را در نخجوان خورده سوار شده راندیم هوا
خوب بود و تیمور پاشا خان از جلفا باینجا آمده است که تا ایروان آمده از انجا بماکو برود و همه جا
الی منزل این هشت فرسنگ راه همراه کالسکه چاپاری خود و پسرش اسب میتاختند و بعضی اطلاعات
جغرافیائی از کوه و صحرا عرض میکرد که برای روزنامه ما خیلی مفید بود خلاصه قدری که راندیم رودخانه ارس

بدست چپ نزدیک شد یعنی همه جا کمتر از یکفرسنگ بجاده مسافت داشت آنطرف ارس از محال قره
قویونلوی خالصهٔ خوی و خاک و املاک ماکو هست صحرای امروز چندان گل و سبزه ندارد و دست راست
همه جا کوه است یعنی جلو کوههای خشک پست و پشت آن کوههای بزرگ بلند برفدار پیدا بود که معروف
بکوه قپان است آنطرفش خاک نخجوان و آنطرف خاک قراباغ است عجبه ورس که مجاور از دو فرسنگ
و نیم است هیچ آبادی دیگر در طرفین راه دیده نشد راه کالسکه گاهی گل بود گاهی خشک تا رسیدیم
به بوک دوز که چاپارخانه دارد ایستادیم اسبها را عوض کردند راندیم فرسنگی که رفتیم بدهی رسیدیم موسوم
به خوج که ملک اولاد احسان خان است که اسمعیل خان و کلبعلیخان باشند ده کوچکی بود بعد از آن در دامنه
کوه دست راست هم دو ده دیده شد تا رسیدیم بچاپارخانه قوراق که ده بزرگی است اینجا پیاده
شده رفتیم باطاق اسبها را عوض کردند نماز کردم کوه آقری این جا از طرف دست چپ پیداست اگر
چه در اینوقت ابر داشت و خوب پیدا نبود اما قدری از دامنه اش که از زیر ابر مرئی بود معلوم
میشد که کوه بسیار عظیمی است دامنه خیلی وسیعی دارد دور دامنه و قطر کوه آقری دو مقابل دماوند است
این کوه دو قله مخروطی دارد متصل بهم و نزدیک بطرف خاک ایران که آقری کوچک میگویند و از
پای دامنه الی قله آقری کوچک اغلب مراتع ایلات ماکو هست قله آقری بزرگ و طرف شمال و
مغرب آن خاک روس است و طرف جنوبش خاک بایزید عثمانیست از اینجا تا معبر شاه تختی
که عبور و مرور بخوی میشود هفت فرسنگ راه است شاه تختی دهی است اینطرف ارس که خاک ماکو و
خوی است صحرایش آنقدر گلهای مختلف و رنگارنگ از لاله قرمز و گل سفید و سایر الوان داشت
که چشم خیره میشد باین معنی که بقدر نیم فرسنگ مسافت تماما لاله قرمز و نیم فرسنگ مثلا گل سفید مثل اینکه
فقره بفقره در هر قطعه کاشته باشند خیلی تماشا داشت و مایه حیرت بود ماکو و قلعه ماکو هم توی دره
بود تیمور پاشا خان جا و مسکنش را نشان داد اما پیدا نبود از اینجا بماکو هفت فرسنگ راه است
خلاصه سوار شده تند راندیم دو فرسنگی که راه طی شد بجلگه محال شوط رسیدیم که حالا حکومت علیحده
قرار داده اند و حاکمی مخصوص دارد بسیار جای آبادی است قراء و دهات متعدد اشجار و باغات

زیاد



زیاد مزارع حاصل خیز پیوسته بهم چنانکه در یک صحرا و محوطه قریب شصت پارچه دیه و قریه دارد سکنه
دهات جمیعاً مسلمان و ارمنی هستند اما مسلمان بیشتر است آبادی دست چپ همه جا تا کنار رود
ارس اتصال دارد آب این محال تماماً از رودخانه آرپه چای است که رودخانه عظیمی است و همه آبش صرف
زراعت میشود منبع و سرچشمهٔ این رودخانه از محال دره و کوه الاگوز است خلاصه از توی دیه و باغات
و زراعات عبور نموده سواد باش نوراشین که منزل است پیدا شد در دست چپ راه واقع است از رودخانه
فاصله بود و لابد باید یک فرسنگ بالاتر رفته از پل عبور نموده دوباره برگردیم راندیم بطرف پل اینطرف
پل دیه دیزه و مسلمان نشین است پل بسیار خوب طولانی از چوب و آهن ساخته اند آنطرف پل دیه نور
آشین است که ارمنی می نشیند نزدیک [2] وارد منزل شدیم خانه اسمعیل بیک که در همین دیه ساخته — [2] غروب
و حاکم نشین است منزل ما بود بسیار خانه خوب و بطرز عمارات فرنگستان است فوج ساخلو ایروان
سواره قزاق و مسلمان سرکردگان و صاحب منصبان از هر قسم و هر طایفه در راه [3] منزل حاضر و ایستاده — [3] و نیمه راه
و دسته دسته صف بسته بودند کمال خدمت گذاری را بجای آوردند از جلو فوج که میگذشتیم سلام نظامی داده
موزیک زدند **جمعه هفتم** باید رفت بایروان هشتاد و هفت ورس راه است چون راه دور
بود زودتر برای حرکت برخاسته حاضر شدیم کالسکه ها را هم حاضر کردند سوار شده راندیم تا مسافت
زیادی از راه شبیه بدره یعنی جلگه تنگ و کوهها نزدیک بجاده بود دست چپ باز دهات زیاد دیده
شد قری و باغ هم از دست چپ پیدا بود اما ابر و مه زیادی داشت و مانع از تماشا بود برود
ارس امروز خیلی نزدیک شدیم اما چون در گودی بود آب رودخانه پیدا نبود تا رسیدیم بصدرک
ما اینجا بیست و دو ورس راه بود دیه بزرگیست از آب رودخانه که از کوه دست راست جاری است
مشروب میشود اینجا اسبها را عوض کردند از صدرک که میگذرد جلگه کم کم وسیع میشود و کوههای
طرف دست راست دور میافتد یعنی کوههای دست راست بقدر یک دو فرسنگ دور
میشود و از پشت آن کوههای برفی پیدا نیست و دست چپ یکسر جلگه هموار است تا منتهی بکوه
اقری و کوههای سرحدات روس و عثمانی میشود که آنطرف کوه خاک قارص و بایزید بوده و حالا

روسها که اینجا را گرفته سرحد را پیشتر برده اند تا آنطرف کوه خلاصه از جاده الی دامنه کوه آقری قریب
ده فرسنگ مسافتست همه جا رانده تا رسیدیم بدولو که هیجده ورس راه بود دیه معتبریست طایفه قاجار
قدیم دولو اینجاها می نشستند پیاده شده از پله زیادی بالا رفته داخل بالاخانه شدیم نهار حاضر کرده
بودند صرف شد آب این دیه هم از رودخانه ایست که از کوه دست راست میآید دهات اینجا و
باغات و اشجار زیاد دارد بعد از نهار سوار شده راندیم هوا ابر شد باران زیادی هم بارید اما تا ورود
بایروان هوا باز و آفتاب شد از دولو بقمرلو رفتیم هیجده ورس بود از قمرلو به آق حمزه لو که پانزده ورس
است و از اینجا بشهر ایروان که سیزده ورس مسافتست آبادی و مزارع و دهات و باغات و اشجار
زیاد از دولو باینطرف امروز دیده شد اغلب دهات را ارمنی می نشینند این محال محال ودی باسار
و کرنی باسار و زنگی باسار وغیره بود کشت و زرع زیاد کرده بودند دو ساعت و نیم بغروب مانده
شهر ایروان پیدا شد مستقبلین از صاحب منصب و سرکرده سواره و پیاده قزاق و غیر قزاق از هر جور
و هر طبقه و سکنه شهر از مسلمان و ارمنی و کوچک و بزرگ زیاده از حد بودند شهر ایروان در میان
دره و تپه واقعست باغات و اشجار زیاد دارد محله مسلمین که از قدیم بوده در روی تپه و دره است
طرف جنوبی شهر را روسها و ارامنه تازه عمارت و خانه ساخته اند که در حقیقت محله روسها و ارامنه
سوا شده است و در اینجا حاکم ایروان عمارت خوبی ساخته است بطرز فرنگی جلو عمارت کوچه طولانی
عریضی دارد آنطرف کوچه باغ عامه هم احداث کرده اشجار زیاد دارد اما کوچک است یک
مهمانخانه هم آنطرف باغ است که اغلب پیشخدمتها و سایرین در اینجا منزل کرده اند خلاصه وارد
کوچه جلو عمارت حاکم شدیم یکفوج سرباز با صاحب منصبان چنانکه پیش اشاره شد کنار کوچه صف
بسته ایستاده بودند از کالسکه بیرون آمده جلو فوج راه رفتیم جنرال کامار وف که سرکرده قشون ساخلو
ایروان است صاحب منصبان را معرفی کرد بعد رفتیم باطاق تالار سلام حاکم در بالای تالار پرده
بزرگی از صورت اعلیحضرت امپراطور گذاشته بودند اعیان و اشراف وجوه و معارف شهر دور تالار
ایستاده بودند حاکم ایروان یکیک را معرفی کرد کشیشان اوچ کلیسا که از جانب خلیفه آمده بالا ایستاده
بود.

KAMAROFF

بودند کشیش اصفهانی نطق کشیش بزرگ را که از جانب خلیفه آمده بود بفارسی ترجمه کرد خیلی مفصل بعد
بعد کلانتر شهر هم که مرد قصیر القامه ایست با ریش سیاه توپی و عینک آبی نطق مفصلی مبنی بر تهنیت ورود
ما ادا کرد بعد باطاق دیگر رفته استراحت کردیم شب باغ عامه و جاهای دیگر را چراغان بسیار مفصل
خوبی کرده بودند **شنبه** ۸ در ایروان توقف شد نهار را در منزل صرف کرده بعد از نهار
بکالسکه نشسته رفتیم بتماشا و دیدن اوچ کلیسا سپهسالار اعظم در کالسکه پیش ما نشسته بودند
قدریکه کالسکه رفت توی شهر دم بازاری ایستاد پیاده شده اول رفتیم به مسجد جامع ایروان
بقدر یکصد قدم راه مسافت بود که از توی بازار پیاده عبور کرده از بازار داخل محوطه شدیم که
اشجار نارون کهن و بعضی درختهای دیگر داشت دورش حجرات بود حیاط را فرش کرده بودند
همه جا سالدات قراول ایستاده بود و علمای ایروان که اسامی بعضی ازین قرار است دو صفه
ایستاده بودند ملا خلیل قاضی و صدر مجلس شریعتخانه ملا عباسقلی ملا محمد باقر حاجی ملا احمد واعظ حاجی
شیخ رضای واعظ آخوند ملا مهدی ملا صادق ملا حسین بهمه التفات زیاد شد رفتیم توی مسجد
این مسجد را حسینعلیخان حاکم ایروان پدر محمد خان بنا کرده است خطیب رفت بالای منبر خطبه
خواند جمعیت زیادی از مرد و زن ایروانی مسلمان از هر صنف و طبقه بالای بامها بودند برگشته
همانطور از همان بازار پیاده آمده بکالسکه نشسته راندیم عقب سر ما هم پیشخدمتها و سایرین میآمدند
از دم قلعه حسینخان سردار که دست چپ واقعست گذشتیم قلعه قدیم ایروان همین جاست دیوارهای
عریض حجیم مرتفع بسیار مستحکم با بروج معتبر دارد اما حالا کهنه و خرابست عمارت حسینخان از اندرونی
و بیرونی و مسجد و حمام و جای نوکر و ساخلو وغیره همه در این قلعه بوده که حالا اکثر منهدم شده است
سوای تالار سلام حسینخان که از دولت تعمیر و مرمت نموده نگاهداری کرده و سرای
دار گذاشته اند که در آن تالار صورت خاقان مغفور فتحعلی شاه و خود حسینخان و بعضی صور دیگر
مصور است و این قلعه و عمارت از دو طرف که طرف مغرب و جنوب باشد برودخانه زنگی
منظر دارد که خیلی سخت است این قلعه را در حقیقه روی تپه و کوهی از سنگ بنا کرده اند یعنی طرف

رودخانه بنایش از سنگ است که دیوار را روی سنگ گذاشته اند یک پل دو چشمه بسیار معتبر خوبی
هم از قدیم بر روی رود زنگی بنا کرده اند که تمامش از سنگ است گفتند در عهد قدیم زمانیکه ایروان
در تصرف دولت عثمانی بود دختری این پل را ساخته است آب رودخانه گل آلود و سیاه رنگ
از ته دره عمیقی میگذشت و تخمیناً سی سنگ بلکه متجاوز آب داشت خلاصه از اینجا گذشتیم همه جا
سواره قزاق ایستاده بودند راه را قدری شوسه کرده اند اما نا تمام است از ایروان الی اوچ
کلیسا دو فرسنگ و نیم راه است قدری که از پل دور شدیم بکوچه باغ افتاده بعد بصحرا رسیدیم
صحرای وسیع مسطح پر گرد و خاکست اوّل دیه کوی گنبد که در طرف دست چپ راه و دهی
پر سبزه و اشجار است رسیدیم بعد از مسافتی از دیه شیرآباد گذشتیم دهی بسیار معتبر و پر اشجار و ارمنی
نشین است دست چپ باز دیه چوبان کره و خاتون ارخی بود تا رسیدیم بآبادی اوچ کلیسا که
دیه معتبریست غیر از اوچ کلیسا دو کلیسای دیگر هم دارد بسیار کهنه و قدیم جمعیت زیادی از
ارمنی وغیره هم بود تا بدر اوچ کلیسا رسیده پیاده شدیم جمعیتی از کشیشان ایستاده بودند کلیسایان
بزرگ مرتفعی که چهار پایه داشت و دست چهار کشیش بود بالای سر ما گرفته و در جلو هم پنجاه نفر
بچه ارمنی تهنیت موزونیکه تازه برای آمدن ما ساخته بودند بصوت و آواز خوش میخواندند و
میرفتند همراهان و ملتزمین هم از ایرانی و روسی پیاده از عقب میآمدند مردم هم از بالا و پائین
تماشا میکردند کیغوج سالدات هم با سواره قزاق زیادی ایستاده بودند خلاصه وارد حیاط
جنب کلیسا شدیم همه جا روی زمین را فرش انداخته و گل چیده بودند گل یاس شیروانی تازه
باز شده بود خیلی آورده توی راهرو باچیده بودند خلیفه اعظم اوچ کلیسا آمد در حیاط ایستاد نطقی
کرد همان کشیش اصفهانی سابق الذکر ترجمه کرد خلیفه خیلی با بنیه است و ریش سفیدی دارد دست ما را
گرفته از پلّها بالا برده رفتیم در اطاق خوبی نشستیم اسم خلیفه گاورک است از اسلامبول اینجا آمده
و رئیس تمام ارامنه است رنگی اسلامبولی بسیار خوب حرف میزد سپهسالار اعظم او را در اسلامبول
دیده و میشناخت خلاصه قدری استراحت کرده بعد خلیفه آمد رفتیم پائین کلیسا در وسط حیاط واقع

و دور حیاط حجرات نشیمن و منزل کشیشان و راهبان است گنبد کلیسا خیلی بزرگ و مرتفع و تمامش
از سنگ بنا شده است بنای کلیسا بسیار قدیم است یکهزار و چهارصد سال قبل از این بنا شده و میگویند
از بناهای جرجیس نبی است توی کلیسا چند پرده اشکال کار قدیم از اشکال حضرت عیسی و حواریون
دیده شد بعضی جاهای توی گنبد هم سفید کاریست محراب نماز و عبادتگاه متعدد دارد
همه با پرده و پوششهای نقره دوز و غیره جائی دیگر بود پشت همین گنبد و متصل بآن از دری داخل
آنجا شدیم خلیفه میگفت اینجا را من تازه ساخته‌ام دو گنبد بود توی آنرا از گچ سفید کرده و
بعضی اسبابهای کلیسا را آنجا پشت شیشه‌ها گذاشته بودند از قبیل عصاهای خلفای سابق که هر خلیفه
یک عصای خلافت باید داشته باشد و بعد از مردن او نگاه میدارند عصای زیادی بانواع
والوان مختلف بود قریب یکصد قبضه عصا بنظر آمد و همچنین تاجهای خلفا که در اعیاد و روزهای
رسمی سر میگذارند که از پارچه مفتولی و کلدوزی و طرح غریبی است بعضی سکه‌های سلاطین قدیم را هم
جمع کرده زیر آینه گذاشته‌اند از آنجا برگشته رفتیم بمدرسه که خلفا برای تحصیل اطفال ارامنه ساخته است
راه دور بود با کالسکه رفتیم مدرسه بسیار خوب معتبر مستحکمی بطرز مدارس فرنگیان ساخته است از
پله‌های دو طرفی بلند بالا رفته در آن بالاگنبد مانند جائی بود صندلی بزرگی برای ما گذاشته بودند
رفتیم نشستیم خلیفه هم روی صندلی نشست یکنفر ارمنی بچهٔ اصفهانی رعیت ایران با دو نفر ارمنی
تبریزی در مقابل ایستاده اصفهانی کاغذی در دست داشت خطبه برای ورود ما بزبان فارسی
سلیس و خوب خواند سپهسالار اعظم و صاحب منصبان روس و سایرین هم همه ایستاده بودند بعد
برخاسته جای خواب و غذای شاگرد از او دیدم اما شاگردان حاضر نبودند حالا چند ماه علی الرسم
ایام تعطیل است و شاگردان مرخص هستند شصت نفر شاگرد در اینجا تحصیل میکنند از هر قسم علوم
و فنون و از غیر ارمنی و خارج مذهب هم احدی را بشاگردی قبول نمیکنند بعد سوار شده از همان
راهی که آمده بودیم مراجعت بایروان و منزل کردیم وقت رفتن باوچ کلیسا کوه قارنی یارق
دست راست از دور پیدا بود برف نداشت اما در رشته کوههای برفی بود که محال آباران

در حوالی آنکوه است کوه آقری داغ امروز مه چندانی نداشت خوب پیدا بود آقری بزرگ خیلی بلند
و قطور است از دماوند بنظر من قطورتر و خیلی بزرگتر آمد **یکشنبه ۹** باید از ایروان برویم به دلیجان
صد ورس راه و قریب پانزده فرسنگ است بجمیع صاحب منصبان نظامی و غیره و حاکم ایروان نشان
برحسب شان و رتبه هر یک دادیم با جنرال کاماروف قدری صحبت شد پایش زخمی در جنگ
زیوین از عثمانی برداشته است خلاصه سوار شده راندیم باز مثل روز ورود جمعیت زیاد بود و کو
چهای ایروان همه پست و بلند است بعضی کوچهها را تازه روسها میخواهند صاف و مسطح کنند
محله مسلمانها سوا است یعنی یکی محله خالص و مخصوص مسلمین است و مابقی مخلوط است جمعیت ایروان
همه جهة از مسلمان و ارمنی و روسی از دوازده هزار نفر متجاوز نیست این راهی که از توی شهر سربالا
میرفتیم آخرش بباغات روی تپه و کوه منتهی و متصل میشد شکوفه به و سیب حالا در اینجا دیده شد
اگرچه هوای ایروان گرم است اما از طهران باید سردتر باشد ملاقاتیکه من در چهل و دو سال قبل
ازین با امپراطور نیکلای مرحوم در ایروان کرده بودم جویا شدم معلوم شد که منزل با آنوقت در
همین جائی که حالا جلوخانه حاکم باغ ساخته اند و آنوقت میدانگاهی بوده در چادر بوده است
و امپراطور در توی قلعه در خانههای حسین خان سردار منزل داشته و من آنجا امپراطور را دیدن کرده ام
خلاصه راندیم راه خیلی سربالا بود راه کالسکه را از ایروان تا آنطرف دولت با مخارج گزاف
شوسه کرده و ساخته است راه پرپیچ و خمی را کالسکه بسهولت و راحت بالا رفت خیلی خوب
ساخته اند از آن بالا منظر خوبی بشهر ایروان و اطراف دارد که تمام شهر در زیر پا افتاده است
و کوههای آقری و سرحدات عثمانی و غیره در جلو عجب عالمی داشت اما نه برای مسافر چاپاری
بلکه برای کسیکه مجبور بحرکت نباشد و آن بالا نشسته با دوربین اطراف را تماشا کند و غنیمت
بشمارد خلاصه راندیم رو بشمال همه جا راه سربالا بود و کم کم هوا سرد و ییلاق میشد و کوههای
طرفین راه و تپهها خیلی سبز و خرم بود انواع گلها داشت بعد از آنکه مسافت زیادی سربالا
رفته قدری سرازیر شدیم تا بچاپارخانه ایلار رسیدیم راه شوسه اینجاها کمی خراب شده است

خیلی گل بود مال بزحمت میرفت دهاتی که از ایروان تا ایلار دیده شد از نیقرار است اول کنه گیر ست
دیه ارمنی و روس نشین است اینجا در حقیقت اردوی نظامی روسها بود از سرباز و مریض و عرّاده
و سربازهائیکه در جنگ عثمانی زخمی و مجروح شده بودند همه را اینجا آورده چادر در صحرا زده معالجه
میکردند از انجا رانده تا رسیدیم بچاپارخانه فونتانقا اسب عوض کردند هوا بسیار سرد شد
از چاپارخانه ایلار قدریکه آمدیم طرف دست راست دهی بود اسمش گوگ چینه و دهات دیگر هم
از دور در دامنه کوههای برفی ییلاقی نمایان بود تا رسیدیم بدهی که اهل انجا همه روسی و طایفه
مالاکان هستند از شهر ایروان تا اینجا همه جا سربالا میآمدیم از اینجا هم بقدر یکفرسنگی سربالا رفته
بعد تا چاپارخانه فونتانقا سرازیر شده از انجا هم بقدر یکفرسنگ و نیمی باز کمی سربالا رفته بعد
سرازیر شد و در کوههای طرف دست چپ جنگل مانند درخت داشت از فونتانقا که گذشتیم در
طرف دست چپ بدهی رسیدیم که کاکسی نام داشت و در دره واقع بود و رودخانه زنگی که
بایروان میرود از میان این دیه گذشته در زیر دست دیه بدره کود عمیقی میریزد که هیچ آب رودخانه
پیدا نیست و از کاکسی که میگذرد قدری درختهای جنگلی بیشتر میشود خلاصه رانده تا باختی رسیدیم
اینجا نهار خورده بعد سوار شده تا به یلی نوفیسقا یا رسیدیم اینجا اول دریاچه گوکچه ییلاق است اسب
عوض کردند سکنه این دهات همه روسی هستند بواسطه رطوبت هوا و باران زمینها بسیار گل و
توی ده خیلی کثیف بود از اینجا که اول دریاچه گوکچه ییلاق است و راه طرف دست چپ دریاچه
افتاده همه جا از لب دریاچه میرفتیم راه شوسه است و بغل دریاچه را خیلی خوب ساخته اند
کالسکه براحت میرفت دریاچه بسیار باصفا و آب آن کبود رنگ و شیرین بود موج کمی هم داشت
وضعاً کم عرض و خیلی طولانی است ماهی قزل آلای خیلی بزرگ دارد اطرافش کوه است بعضی
برف دارد بعضی بی برف ولی دور و کنارش باز بقدری مسطح و وسیع است که چادر وارد و میتوان
زد یعنی طرف راه وسیع است و ... اطرافش بعضی جاها وسعت و سطحی دارد و بعضی جاها دماغه
و بدنه کوهها داخل دریاچه و متصل باب شده و از همه طرف از دامنه کوهها چشمهای زیاد بدریاچه

جاریست یکدو رودخانه هم دیده شد که داخل دریاچه میشد یک کوه کوچک با سبزهٔ مثل کوه دوشان
تپه جزیره مانند در وسط دریاچه بود کلیسائی در انجا بنا کرده اند چند خانواری هم سکنه دارد بقدر
هزار ذرع از ساحل دور است اما حیف که کشتی و قایق در این دریاچه نیست که شخص بتواند روی
آب سیر و تفرج کند دوسه ناو بسیار کوچک در کنار دیده شد قدریکه رفتیم هوا ابر شد و مه از
روی دریاچه و کوههای طرف مقابل برخاست هم مهیب بود و هم بسیار باصفا باران هم بارید
کوه و صحرا طراوتی مخصوص یافت تمام دشت و کوه سبزه و گل بود اما هنوز سرمای زمستان باقی و غالب
جاها برف بود این اماکن از ییلاقات بسیار سرد و در وسط تابستان هوایش خیلی خوش و زمینش
مرتع و چراگاه حیوانات است دامنه کوهها نرم و بی‌سنگ و محل زراعت دیم است تا عصر تنگ از
کنار دریاچه میراندیم هوا از مه تیره و تاریک و تا منزل هم خیلی راه بود کالسکه های ملتزمین و همراهان هم
خیلی عقب مانده بود که هیچ پیدا نبودند تا رسیدیم بده یه چوپوقلو که در انتهای این دریاچه در دامنه
کوهی واقع است سکنه‌اش همه ارمنی هستند از چوپوقلو کمی راه سربالا شد تا رسیدیم بچاپارخانه ودیه
سیمنوفسقا یا پیاده شده رفتیم توی اطاق سپهسالار اعظم و پرنس منچیکوف هم عقب سر ما بودند و
رسیدند جنرالی با کلاه خود و لباس تمام رسمی دم کالسکه آمده بزبان روسی عبارتی گفت هیچ نفهمیدم
و راپورتی داد بعد معلوم شد (چاف چاوادز) که اصلش گرجی است حاکم ایالت الیزابت
پل است یعنی گنجه و قراباغ و شکی و شماخی وغیره و خودش در گنجه می‌نشیند اینجا خاک ایروان تمام و اول
خاک حکومت اوست بعد از انکه حاکم را پرنس منچیکوف معرفی کرد و شناختم کمال التفات و احوال
پرسی از او شد خلاصه سوار شده راندیم از اینجا راه سرازیر شد هوا مه غلیظی داشت جائی دیده نمیشد
مگر طرفین راه الی ده قدم و همین قدر معلوم شد که اول جنگل است و جسته جسته درخت دیده میشد
این راه خالی از غرابت و تماشا نبود اما حیف که هوا مه داشت و آفتاب هم غروب کرده خیلی
تاریک شده بود و چشم جائی را نمی‌دید کالسکه از دامنه کوه بسیار مرتفعی سرازیر شده رو بپائین
میرفت اما از بس راه را خوب و پیچ پیچ و با قاعده ساخته اند هیچ زحمت سرازیری معلوم نبود

وکالسکه با کمال سرعت و راحت و بدون خطر میرفت اما تمام زمین و کوه جنگل و خاکش هم نرم بود خلاصه
شب تاریک شد مهتاب کم رنگی از زیر ابر تابید درختهائی امید بدیم شکوفه زیادی از سیب و به
و امرود و آلو بالو بدرختهای کنار رودخانه بود و بپای دره که رسیدیم رودخانه از وسط دره جاری
بود که بقدر بیست سنگ آب داشت همه جا راه از کنار رودخانه بود و تا رسیدیم بدیه کلاونو که
ارمنی نشین است شش فرسنگی که از این دیه گذشته رسیدیم بمنزل که دلیجان است عمارت ییلاقی جنرال
کافتارتز که در اینجا ساخته است منزل ما بود بسیار عمارت خوبیست کلهٔ مرالی را هم با شاخ بسیار بزرگ
که قلاجهای عربی داشت بدیوار اطاق نصب کرده بودند گفتند این جنگلها مرال دارد و همین
جا زده اند چون بسیار خسته بودم زود خوابیدم **دوشنبه ۱۰** باید بمنزل آق کت برویم
یکصد و پنج ورس راه است صبح زود برخواستیم حاکم ایروان از اینجا مرخص شده رفت سوار
شده راندیم همه جا سرپائین و از دره میرفتیم رودخانه دلیجان دست چپ و دره بود عریض
طرفین دره کوههای بلند پر جنگل زمینها همه سبزه و گل و پر حاصل کوههای دست راست مرتفع
تر و جنگلش انبوه تر بود این کوه و جنگلها شبیه بکوهها و دره ها و جنگلهای مازندرانست اما عرض
جنگل کمست تا سر کوههای جنبین درخت دارد و دیگر پشت کوهها جنگل نیست از هر قسم اشجار
جنگلی دارد بخصوص سرو و کاج کوهی که آخر جنگل زیاد است اما طول جنگل که الی آخر این دره باشد
پنج شش فرسنگ میشود شکوفه زیادی هم بود یعنی کنار رودخانه و راه تک تک درختهای بارور داشت
تا رسیدیم به ترس چاپار اسب عوض کرده باز راندیم اینجا رودخانه دیگر هم داخل رود دلیجان شده آبش
خیلی زیاد میشود از اینجا قدری گذشته از پلی عبور کردیم و رودخانه بدست راست افتاد همه جا همین
طور آب و سبزه و شکوفه و کوه و جنگل بود تا رسیدیم به کاروانسرا که دهی بود و هیچ کاروانسرائی نداشت و
اسم بی مسمی بود آنجا هم اسب عوض کرده راندیم تا اوزون تالا باز اسب عوض کرده رفتیم به نووا قستانا
آنجا پیاده شدیم جمعیت زیادی از بزرگان روس و مسلمان و ارمنی وغیره بودند نهار را هم اینجا حاضر
کرده بودند صرف کردیم همین چاپارخانه ایست که پنجسال قبل در معاودت از سفر اول فرنگستان

یکشب در اینجا خوابیده بطرف گنجه و بادکوبه رفتیم پرنس قاقارین حاکم ملکی شهر تفلیس از تفلیس تا اینجا باستقبال آمده
بود بحضور رسید بعد از آنها سوار شده رانده تا رسیدیم بچاپارخانه زورآخ اسب عوض کرده رفتیم
بچاپارخانه صلاح اوغلی اینجا جمعیت زیادی بود از پل رودخانه خرام که آب زیادی داشت گذشته
وارد صلاح اوغلی شده اما از کالسکه پیاده نشدیم اسبها را عوض کردند جمعی از بزرگان طایفه قزاق پای
کالسکه ایستاده بودند قدری با آنها صحبت شد این قزاقها در کنار همین رودخانه خانه و دهات
و مزارع زیاد دارند بقدر دوازده هزار خانوار میشوند یک حدشان از طرف گنجه یعنی سمت پایین رود
خانه بطایفه شمس الدین لو میرسد و از طرف بالا که سمت تفلیس باشد به شیخ کرپی و طایفه برچلو منتهی
میشود طایفه برچلو جمعیت زیادی هستند از خوانین آنها هم حاضر بودند مذهب این طوایف قزاق
هم شیعه است هم سنی هم ارمنی و این قزاقها دخلی بقزاقهای اصلی روس ندارند و در هیئت و سبک
تفاوت کلی با آنها دارند خلاصه رانده تا رسیدیم بآل کت که منزل بود هوای اینجا خیلی سرد و رطوبی

سه شنبه ۱۱ باید بتفلیس برویم چهل و چهار ورس راه است صبح برخاسته سوار شده راندیم تا دو
فرسنگ از راه تمام صحرا و جلگه و زمین پر از گل و سبزه بود بعد طرفین راه دره و ماهور های خاکی
شد طرف چپ لاله زیاد هم روئیده بود و تا مسافت زیادی بهمین وضع و هیأت است یعنی وسط
راه دره مانند و طرفین تپه و ماهور و پست و بلند نیست بعد چند پیچ خورده سرازیر میشود و جلگه
تفلیس و رودخانه کر نمودار میگردد در چاپارخانه باغلوچه اسب عوض شد از اینجا رانده تا رسیدیم
سوقانلیق امین الملک که چند ماه قبل از ما مأمور و روانه فرنگستان شده بود اینجا با قونسول ایران
مقیم تفلیس و میرزا محمد علی کاشی که در قفقازیه رئیس یعنی صاحب اسب و کاری و کالسکه چاپاری
است توی صحرا در کناره راه پیاده ایستاده بودند بحضور رسیدند امین الملک لباس تمام رسمی
پوشیده و نشان زیاد زده بود کالسکه ایستاد قدری صحبت شد بعد راندیم در سوقانلیق اسب
عوض شد از اینجا قدری که راندیم شهر تفلیس که در میان کوه و دره و تپه واقع است پیدا شد
همه جا آمده تا رسیدیم بکنار شهر در سر راه فرش انداخته دروازه نصرت زده و تشریفات زیاد

بجا آورده بودند در آنجا پیاده شده راه افتادیم سپهسالار اعظم و سایرین هم از عقب میآمدند جنرال
استار وسلسکی که پیشتر قبل حاکم بادکوبه بود حالا رئیس کل قورخانهٔ قفقاز و آدم بسیار خوبی است با صاحب
منصبان و کلانتر و اعیان و نجبا و اهالی شهر تفلیس و نجبای گرجی وغیره ایستاده بودند و سایرین را
معرفی میکرد پرنس میخیکوف عقب بود رسید سوار درشکه سربازی شده راندیم تا از کوچه‌ها و معابر شهر گذشتیم
زن و مرد زیادی در دم بامها و منظرها و پنجره‌ها و کنار معابر بودند رسیدیم بجلوخان عمارت نشیمن
همان عمارتیست که سفر اول هم در مراجعت از فرنگستان منزل کرده بودیم فوجی از سالدات توی جلوخان
صف کشیده و پرنس میرسکی که نایب جانشین و مردیست بسیار قابل و پولتیک دان و زبان
فرانسه را هم خوب حرف میزند با جمیع صاحب منصبان قفقازیه از نظامی و قلمی وغیره ایستاده بودند
کثرت غریبی بود پرنس میرسکی همه را یکان یکان معرفی کرد دو پسر گراندوک میشل جانشین قفقاز برادر
امپراطور با لباسهای نظامی خودشان وغیره ایستاده بودند با آنها دست دادم هر دو بسیار بسیار جوان
های مؤدب تربیت شده آراسته هستند سنشان چهارده پانزده سال اسمشان یکی که بزرگتر است
میخائیل میخائیلوویچ و دیگری کورکی میخائیلوویچ بعد رفتیم توی اطاق نشستیم شاهزادگان هم آمده نشستند
خیلی صحبت شد خود جانشین اینجا نیستند با زوجه خود بطرف پطر رفته اند در تالار هم با جمعیت زیادی
از معارف و اعیان ایستاده بودند که پرنس میرسکی آنها را معرفی کرد بعد رفتیم سر نهار بعد از صرف
نهار قدری در باغچه جلو عمارت[2] گردش کرده با امین الملک صحبت داشتیم گلهای بسیار خوب با انواع
و الوان مختلف در باغچه بود شب هم رفتیم باطاق دیگر که منظر بکوچه و صحرا داشت پنجره را باز کرده
قدری تماشای کوچه و چراغان و آتشبازی و جمعیت مردم کردیم چراغان و آتشبازی بسیار مفصل
خوبی کردند الحق مردم از ورود ما قلباً شاد و خرم و خوشوقت بودند و کارگذاران روس در خدمات
بهیچوجه فروگذار نمیکنند از هر بابت کمال تعریف و توصیف را دارد **چهارشنبه** دوازدهم
در تفلیس توقف شد امروز باز پرنس میرسکی صاحب منصبان و معارف و وجوه را در تالار بحضور
آورده معرفی نمود بعد رفتیم ببازدید شاهزادگان یعنی پسرهای جانشین از همین اطاق با اطاق و منزل

[2] تالار

MIKHAILL.

آنها راه بود قدری آنجا نشسته صحبت کردیم اطاقشان چشم انداز خوبی بکوچه و صحرا داشت پردهای
دور نما و اشکال مختلفه متعلق بقفقاز و بعضی اسلحه و زین و یراق اسب از اهالی چخوق و بخارا بدر و دیوار
و اطراف اطاق آویخته بودند بعد برخاسته پائین آمده در باغ بزرگ داخل عمارت گردش کردیم شاه
زاده‌ها را هم آنها با ایشان بجهة گردش بباغ آوردند شاه زادگان گل بچیدند و دست ما میدادند بعد
مادر را هنمائی بکرمخانه کرده رفتیم آنجا و از آنجا در آمده بموزه تفلیس که یک کوچه فاصله با این باغ دارد
رفتیم دیرکتور یعنی رئیس موزه که فرانسه را خوب حرف میزد همه جا با ایشان ما میداد شاه زادگان
هم همه جا با ما بودند و همه را بزبان فرانسه صحبت میکردیم بعضی حیوانات و طیور زنده از قبیل قرقاول
و دراج و سیره و غیره در آنجا دیده شد طیور زنده کمتر بود اما در داخل موزه اسباب و نمونه‌ها و آلات و
اشیاء نفیسه و غریبه از قدیم و جدید و از طوایف و ملل مختلفه و انواع جانورها و اقسام طیور و حیوانات
مرده و مصنوعی که از تصرف هوا و تلاشی و فنا حفظ و نگاهداری کرده و مثل زنده بپا داشته بودند خیلی بود
و کمال غرابت و تازگی را داشت مثلا انواع پروانه‌ها و اقسام جانورهای بزرگ و کوچک و پلنگ
و ببر و خوک و بزرون که گاومیش وحشی است و ماهی یونس بزرگ بحر سیاه که جانور غریبی است بود
یک شتر مصنوعی مرده افتاده و لاش خور و کلاغ و روباه و شغال زیادی هم روی لاشه آن نشسته
گوشت آنرا میخوردند که الحق هیچ با شتر مرده و وحوش و طیور زنده فرق و امتیاز نداشتند نمونه‌های صنعت
بود دیگر انواع نمونه‌های معادن و نباتات و چوبهای جنگلی که اغلب این نمونه‌ها از قفقاز است همه را
با ترتیب و نظم چیده بودند بعد آمدیم بیرون باران می‌آمد رفتیم تا آخر باغ بحمام بسیار خوبی که از جانشین است
حمامیست بطرز فرنگی کوچک و گرم و خوب از حمام بیرون آمده مراجعت بمنزل کردیم شب را بعد از
شام بکالسکه نشسته رفتیم بباغ بتماشاخانه باران شدیدی از عصر شروع بباریدن کرده که قدری
محل امر چراغانی و تماشاخانه و اجتماع مردم شده بود پیاده شده رفتیم بالا در لژ کوچکی نشستیم سپهسالار
اعظم و پرنس میرسکی و ادبیلیانی که از شاه زادگان گرجستان است و سابقا در فرح آباد مازندران بحضور
رسیده بود در لژ ما نشستند این شاه زاده هفتاد و پنجسال عمر دارد باز خیلی با بنیه و با دماغ و سرزنده است

خلاصه تماشاخانه کوچکی است زنهای صاحب منصبان روس و دختران آنها و بعضی از زنهای گرجی در برج
بالای تماشاخانه نشسته بودند یکساعت و نیم بازی در آوردند بسیار خوب بازی کردند صاحب
منصبان هم در مرتبه پائین نشسته بودند پرده که پائین افتاد قدری برخواسته دوباره آمدیم و نشستیم
پرنس میرسکی خانمهارا معرفی کرد بعد از اتمام بازی رفتیم بباغ تماشاخانه اسباب چراغان بسیار خوبی
چیده بودند از انجا مراجعت کرده آمدیم بچادری که بالای باغ زده بودند استراحت کردیم

پنجشنبه ۱۳ باید برویم بمنزل ملیت که یکصد و هشت ورس راه و نزدیک دامنه کوه قفقاز
است ابوالقاسم خان نوه ناصر الملک را باز اینجا دیدم دیروز وارد تفلیس شده است خلاصه
بشاهزادگان پسرهای جانشین نشان و حمایل ایران داده بودیم اول که تبالار آمدیم آنهارا پذیرفته
دست داده و اظهار تشکر کردند بعد در اطاق دیگر که پرنس میرسکی و همه صاحب منصبان روسیه جمع
بودند رفته و در حضور هر یک اظهار التفات کرده آمدیم پائین بکالسکه نشسته راندیم تا از شهر تفلیس
خارج شدیم از تفلیس الی چاپارخانه اول که مسخت نام دارد بیست ورس راه بود و این راه بواسطه
باران یادگل زیادی داشت در چاپارخانه مسخت اسب کالسکه را عوض کرده راندیم تا رسیدیم
بچاپارخانه تزلقان انجا پیاده شده رفتیم باطاق عمارت خوبی بود نهار صرف نموده بعد سوار
شده راندیم برای چاپارخانه قصبه دوشیت این قصبه در دامنه کوه با صفائی افتاده اما چاپار
خانه دور از دیه یعنی رودخانه مابین چاپارخانه و دیه فاصله است از انجا بچاپارخانه تانااورد
از انجا بملیت که منزلست رفتیم امروز از تفلیس که دور افتادیم همه صحراها سبز و خرم و پرگل و سبزه
و دهات گرجی نشین آباد معتبر طرفین راه و رودخانه کُر بود و کوههای بزرگ و کوچک و جنگل و
شکوفه و حاصل دیمی و آبی و انواع گلها و لاله همه جای راه پیوسته بهم بود الحق بسیار باروح و صفا
و با تماشا بود هوا هم متصل ابر و مه و ترشح باران میشد از چاپارخانه مسخت که حرکت کردیم ابتدای
راه همه جا رودخانه کُر دست راست و راه آهن هم که به بندر پوتی میرود سمت راست دیده
شد مقارن عبور ما یک ترن بخار هم راه افتاده بسرعت رفت بطرف پوتی قدری که رفتیم یعنی

دو فرسنگی از تفلیس با نطرف راه آهن افتاد بدست چپ و رفت رو بطرف مغرب تا از نظر محو
و ناپدید شد. و ما از پلی گذشته رو بشمال راندیم از بس وضع زمین و هیئت ارضی قدم بقدم تغییر
و تفاوت میکرد یک لحظه نمیشد چشم از تماشا پوشید تا رسیدیم بچاپارخانهٔ آنانور از اینجا الی منزل
راه بدرهٔ تنگی افتاد که زیاده از سیصد قدم عرض نداشت و رود عظیمی مسمّی بآراق و از ته درّه
جاری بود که از کوههای قفقاز میآید و در آخر منتهی و متصل برود کر میشود و دیگر صفای این درّه از
تعریف و توصیف خارج است طرفین راه کوههای بلند پر جنگل امّا اشجار جنگلی همه کوتاه و سبز و
خرم و زمین یکسر سبزه و گل درختهای بار آور جنگلی و غیره تازه شکوفه باز کرده و سفیدی شکوفه در میان سبزه
صفا و عالم غریبی داشت از هر درّه و کوهی از چپ و راست یک نهر آب صاف سرد خوشگوار
بسیاری برودخانه جاری بود دهات و مساکن و عمارات متعدده از گرجیها در قلّهها و بغلها و درّه
کوهها بعضی متصل بعضی منفصل از هم بوضعهای بسیار خوب همه جا نمایان بود و گلّه گوسفند که اغلب
سفید هستند و گله گاو و گاومیشها و خوکهای خانگی و مادیان همه جا در این سبزهها و مراتع بچرا مشغول
بودند و گاه گاه کوههای برف دار عظیم و مهیب قفقاز که معروف بکوه قاف است از میان
درّهها و شکاف کوهها پیدا بود حقیقةً شخص از غرابت و بدایع خلقت خداوندی واله و متحیر میماند
خلاصه وقت غروب وارد ملیت شدیم یکفوج سرباز روس که در همین جا ساکن و ساخلو است
جلو عمارت صف کشیده بودند سرکرده آنها اسمش پطرُوفسکی الکسندر ایوانویچ است اینجا جنگل
کوهها تمام شد و چون خیلی سربالا آمده بودیم بواسطه ارتفاع زمین هوا بقدری سرد بود که هر قدر
هم درخت دیده میشد هنوز برگ نکرده بود عمارت اینجا منزل دولتی و بسیار عمارت خوبیست
که بامر دولت بنا شده است از پلّه زیادی بالا رفته وارد عمارت و اطاقها شدیم چشم انداز
خوبی برودخانه و درّه و کوه دارد هوایش بسیار سرد است **جمعه چهاردهم** امروز باید
برویم بولادقفقاز و سر راه آهن صبح که برخاستم هوا سرد و ابر بود بکالسکه اسبی همه روزه نشسته
راندیم راهی بود از دامنه کوه بسیار مرتفعی بالا میرفت مثل راه کوه البرز طهران که بشهرستانک

میرود

میرود امّا قدری بزرگتر و مهیب‌تر و مرتفع‌تر و پر برف‌تر ولی راه پا پیچ پیچ و خیلی خوب ساخته‌اند که کالسکه
براحت میرفت همه جا دره‌های سبز خرّم با صفا از هر طرف چشمه‌ها و آبشارهای خوب جاری بود الحق
جای ییلاق ازین بهتر نمیشود امّا از سردی هوا در اینجاها جنگل و علف کمست بلکه هیچ نیست مگر در تابستان
که علفش بلند میشود همه جا راندیم تا بچاپارخانه و آبادی غوداور رسیدیم اینجا اوّل برف بود از
اینجا هم الی یکفرسنگ سربالا رفتیم تمام کوه و دره‌ها پوشیده از برف و طرفین جاده مثل دیوارهای
بلند و هر قدر تصور شود عریض و قطور برف بود و خیلی هم خطر و جای احتیاط بود که دیواره برف
بروی جاده و سر کالسکه‌ها خراب شود یا راه از طرف پرتگاه خراب گردد یا دیوارها و سنگ
چینهای بلند کنار راه که اغلب ترک خورده بود بریزد از هر طرف بهمن برف مثل کوه توی دره
ها ریخته بود یک جائی را از سنگ بنائی کرده بودند مثل دالان و کوچه سرپوشیده که هرچه بهمن برف
بیاید و بریزد روی آن بریزد و راه را سد نکند گویا از اوّل همین برف اینجا را پر کرده بوده
بعد زیرش را خالی نموده و همانطور بنائی کرده و سقف زده‌اند که کالسکه از میانش میگذرد و در روی
بام آن کوه کوه برف ریخته بود و آب از سقف میچکید خلاصه یکفرسنگی که از غوداور سربالا رفتیم
بعد کم کم راه سرازیر شد تا رسیدیم بچاپارخانه و آبادی قوبی که زیر دست این کوه در دامنه
افتاده است منبع و سرچشمه رودخانه ترک ازین کوهها و دره‌هاست که کم کم زیاد شده تا میرسد
از میان شهر ولادقفقاز میگذرد امّا تا شهر آبش زیاده از ثلث رود کرج نیست اینطرف کوه زمینها
همه سنگلاخ و اطراف همه کوههای سخت بلند مهیب است و دهات کوچک و آبادیهای مختصر
جسته جسته در دامنه‌ها و دره‌های کوه دیده میشد خانه‌ها را از سنگ ساخته‌اند همه جا از دره‌ها و دامنه
کوهها چشمه‌های خوب آبشار شده بطرف رود ترک جاری بود تا رسیدیم بچاپارخانه و آبادی
قاضی بکت پیاده شده رفتیم باطاق حاکم ترک چای حاضر بود راپورت داد و زبان فرانسه
حرف میزد امّا تا این چاپارخانه خاک تفلیس بود نهار را صرف کرده سوار شده راندیم تا رسیدیم
بآبادی و چاپارخانه لارس اسب عوض کرده راه افتادیم از اینجا آبادی و چاپارخانه بالت

رسیده و از بالت بشهر ولادقفقاز رفتیم امروز بین راه از چندین پل که روی همین رودخانه ساخته
بودند عبور شد که رودخانه گاهی بطرف راست گاهی بدست چپ میافتاد تا از آخر پلی که گذشتیم
دیگر همه جا الی شهر طرف راست بود از بالت بپائین کم کم کوهها عقب مانده زمین وسیع و مسطح
و جلگه شد و کوهها آنچه بنظر میآمد جنگل داشت و زمین و صحرا سراسر سبزه و چمن و گل بود اما از دره
که آمدیم هیچ جنگل نداشت تمامش سنگ سخت و اطرافش قلههای بلند بود خلاصه وارد شهر شدیم
از وسط شهر با کالسکه گذشته دم گار یعنی سر راه آهن پیاده شدیم فوجی با موزیکان صف کشیده حاکم
و صاحب منصبان با جمعیت زیادی از زن و مرد فرنگی و ارمنی وغیره ایستاده بودند پیاده از جلو
فوج و صاحب منصبان و سایرین عبور کردیم همگی معرفی شدند از رعیت و تجار ایران هم در این شهر
زیاد هستند و همه حاضر بودند نظر آقا وزیر مختار ایران مقیم پاریس هم از پاریس آمده چند روز است
اینجا حاضر شده بود بحضور رسید خلاصه آهسته آهسته از میان جمعیت آمده داخل کالسکه بخار شدیم
ترن بسیار خوبیست قرار شده است همین جا بمانیم تا شش ساعت از شب رفته حرکت کند این
شهر از شهرهای جدید البناست یعنی بیست و پنجسال است که وضعیت شهری بهم رسانده کوچهای
راست وسیع مدرسه نظامی معتبر بعضی عمارات عالی و بناهای خوب دیگر دارد که بعضی دولتی و بعضی
دیگر از بزرگان و معارفست باقی خانهای رعیتی همه کپرسیت مثل خانها و عمارات رعیتی مازندران
اینطرف کوه قفقاز در کنار درهها و دامنهها قلاع کوچک محکم و بعضی بروج معتبر ساختهاند که حالا هم
ساخلو دارد بنای این قلعه جات و گذاشتن ساخلو بجهت این بوده که سابق بر این چراکسه و لزگیها
گاهی از کوه گذشته شهر ولادقفقاز را میچاپیده و اسیر میبرده اند تا حالا امنیت است و دفع
شر آنها شده حاکم این شهر تا چاپارخانه آخری باستقبال آمده بود و باز پیش از ما بشهر آمده و اینجا
حاضر بود فرانسه حرف میزند در گرجستان هم چون تعدیات همیشه از طرف ایران وغیره در عهد امیر
تیمور و اعراب محل تاخت و تاز بوده دور همه کلیساها معابد را قلعه محکم کشیده و برج ساخته اند
شام را توی واگون یعنی کالسکه بخار صرف کرده بعد خواستم بخوابم از بس ازدحام مرد و زن

دور

دور و اکون بود نشد لهذا لابد نشسته تا وقتی ترن راه افتاد خوابیدم صبح زود برخاسته بتماشا نشستم تمام
صحرا سبز و خرم بود صفای غریبی داشت تا رسیدم باستاسیون *میزرال نیا گوری که دست چپ توی صحرا
واقع بود کوههای اینجا آب گرم معدنی دارد گل و چمن و سبزه و صفای صحرای اینجا بوصف نمیآید
خلاصه سه شبانه روز متوالی از کالسکه بیرون نیامدیم متصل در حرکت و شام و نهار و خواب و بیداری
ونشست و برخاست همه در ترن بخار بود استاسیونهای بسیار خوب در عرض راه دیده شد به هر
استاسیون که میرسیدیم و کالسکه میایستاد جمعیت غریبی از زن و مرد میشد و همه صدا هورا بلند میکردند
فوج و قورخانه و آذوقه و اسباب و مایحتاج قشون متصل در راه و نیمه راه بود که بقفقازیه و غیره میرفت
و در استاسیونها کیسه های آرد و آذوقه و اسباب حمل و نقل زیاده از حد دیده شد صحراهای روسیه همه
جا سبزه و چمن است و انواع گلهای خوب دارد و در حول و حوش هر شهر و ده و قریه و آبادی هم
زراعت دیم است و کنار رودخانه ها و دامنه کوهها اغلب جنگل و اکثر اشجار جنگلی توسکا و سرو
و کاج است درخت بید هم خیلی دیده شد توی جنگلها بلبل زیاد بود و چنان میخواندند که صداشان
را توی واکون می شنیدم نزدیکی مسکو برف زیاد هنوز در زمین ها بود هر جا رودخانه و آبی دیده
میشد شهر یا قصبه و یا ده و آبادی هم لابد با آن بود شهرهای معتبر و قصبات و دهات بزرگ
و کوچک زیاد در راه دیده شد آسیای اینصفحات همه بادی است و خیلی هم دارند از دور پره های
چرخ آسیابها را که باد حرکت میداد گردش میکرد خیلی تماشا داشت هر شهر از شهرهای روس چند
کلیسای خوب معتبر و چند آسیای بادی دارد خانهای خوب تک تک توی چمنها دیده شد که روی
آنها را از چوب و نی پوشیده و دور خانه را از گچ سفید کرده اند اما اینها بناهای رعیتی است خانهای
بزرگان و ابنیه دولتی را رویش را از آهن پوشیده بعضی را سرخ رنگ و بعضی را سبز رنگ می کنند
شهرهای روسیه از دور بسیار قشنگ است آنچه از ابنیه بنظر میآید سفید و سرخ و سبز و بعضی از
گنبدهای کلیساهای شهرهای معتبر مطلا است خیلی دورنمای خوبی دارد و دور آنها را همه شسته کرده اند
گله گله خوک و گوسفند و بره و گاو و گوساله دسته دسته اردک و جوجه اردک غاز و جوجه غاز

*MINRALNIA. GORI.

دیگر گله مادیان واسب ایلچی وصحرائی که در چمنها میچرند وسایر دواب ووحوش وطیور که بچرا وپرواز
مشغول هستند ووضع وحالت گله بانها وشبانها که بعضی بچه وبعضی بزرگ وپیر هستند دیگر اطفال
خوک چران وقازچران واطفالیکه کنار رودخانه بالخت شده بازی میکنند وزن ومردیکه
در کالسکه با نشسته توی راه شوسه گردش میکنند وحالت سبزه وچمنها در رودخانه وآبهای بیابان
عالم خوب وخوشی دارد از رودخانه های عظیم مثل رود* دون ورود توله وغیره عبور شد پلهای
آهنی خوب بر روی رودخانها ساخته اند از چندین شهر عظیم گذشتیم اما از بعضی شب عبور شد که
ندیدم مثل شهر تغان روق* وروستوف شهر خرکوف را روز عبور کرده دیدیم بسیار شهر آباد بزرگیست
از هر قسم ابنیه وآبادی ومدارس دولتی وعمارات معتبر دارد وهمچنین شهر بلگرود* که سر راه بود
بسیار خوب شهریست رودخانه آب وچمن سبز خیلی با صفای خوبی دارد وهمچنین شهر کورسک
که میگفتند خیلی شهر معتبر خوبیست اما ما ندیدیم تا به مملکت کوبان که بعد از استادرپول است وارد
شدیم پای تخت کوبان کازین اوداراست این مملکت هم جزو حکومت قفقاز وسپرده بگراندوک
میشل برادر اعلیحضرت امپراطور است تمام اینجاها قزاق می نشینند حاکم اینجا جنرال کارالن است
فرانسه خوب میداند سی وشش فوج قزاق ابواجمع اوست جمیع قزاقیکه در قفقاز به دیده شد
از اینجا مأمور شده اند خلاصه **روز دوشنبه** هفدهم جمادی الاولی دو ساعت و
نیم بغروب مانده وارد مسکو شدیم چهار فرسنگ بمسکو مانده در استاسیون آخری که کالسکها
ایستاد هوا ابری تیره شد وشروع بباریدن شدیدی کرد قاماروف مترجم خاص اعلیحضرت
امپراطور که از پطرز مأمور شده بود اینجا بحضور آمد میرزا ملکم خان ناظم الملک ایلچی مقیم لندن هم اینجا
بحضور رسید در ورود بگار پرنس دالقورکی حاکم مسکو که در سفر سابق هم حاکم مسکو بود واو را همین جا
دیده بودم با همه صاحب منصبان جنرالها باستقبال آمده وحاضر بودند پائین آمده با همه تعارف
کردیم از جلو یک دسته سرباز عبور شد زن ومرد زیاده از حدی باوجود باران آمده اجتماع
کرده بودند ما لدی الورود بگار وسوار کالسکه اسبی شدیم فوراً از آن طرف لیستبادر راندیم برای

عمارت

DON. *TAGANROG. * BELLGAROD.

عمارت کرملین انقدر کثرت مرد و زن در سر راهها و معابر بود و بطوری هورا میکشیدند و فریاد میزدند
که بوصف نمیآید و الحق همه از روی محبت شادی میکردند و بی اختیار بودند کم مانده بود زیر عراده
و دست و پای اسب بروند هنگامه بود حاکم و سپهسالار اعظم توی کالسکه پیش من نشسته بودند تا بدر
عمارت رسیده پیاده شدیم حاکم نظامی هم با سایر اجزاء حکومتی و سرایدار باشی کرملین پیشخدمتها
و خدمه وغیره همان اشخاص پنجسال قبل و عمارت بهمان وضع سفر سابق است هیچ تغییری نکرده و چون
تفصیل اینجا را از اشخاص و ابنیه مبسوطاً در روزنامه سفر سابق نوشته ام دیگر اینجا حاجت باعاده ذکر
تفصیل نیست وارد همان اطاق و جایگاه شدیم شب را بعد از شام خواستیم برویم دکاکین را تماشا
کنیم سوار کالسکه شده قدری راه رفتیم دکاکین بسته بود و هوا هم بسیار سرد بود برگشته رفتیم خوابیدیم
امروز در عرض راه توی صحرا و بغل تپها معادن گچ زیاد دیده شد که همان گچ را بر میدارند و بدون
پختن بدیوارهای خانهای شهر و سایر جاها میمالند امروز از شهر طولا هم گذشتیم اینجا کارخانه تفنگ
سازی دارند سه‌شنبه ۳ هیجدهم در مسکو توقف شد بعد از نهار رفتیم بموزه پائین عمارت سپهسالار اعظم
و ناصر الملک و امین السلطان و ناظم الملک و صاحب منصبان روس از پرنس منچیکوف و سایرین
همه بودند گردش کردیم تاجها و سایر اشیاء همه دیده شد تفصیل این موزه هم در روزنامه سابق
نوشته شده است اغلب تالارهای معروف و بزرگ و خوب کرملین را امپراطور نیکلای مرحوم
بنا کرده است دور کرملین قلعه و توی قلعه باغ عامه دارد و بنای این قلعه خیلی قدیم است شب را
بتماشاخانه رفتیم باله داوند یعنی مجلس رقص و تقلید بدون حرف زدن یکنفر زن که رقاص بسیار
خوبیست و در روزنامه سابق هم وصف او شد و پنجسال قبل از این هم همین جا میرقصید باز امشب
بود و رقص میکرد بعد از تماشاخانه بخانه حاکم رفتیم مجلس بال بود زن و مرد زیادی از معارف
شهر و صاحب منصبان جمع بودند یکیک را حاکم با یک زنی کونتس منصوروف نام که دختر عموم
حاکم و شوهرش در پطر و خود او صاحب خانه بود معرفی میکردند بعد از نیمساعتی مراجعت بمنزل شد
چهارشنبه نوزدهم را هم تا غروب در مسکو توقف کرده بعد از صرف شام رفتیم برراه آهن و سمت

*TOULA.

سه شنبه ۱۸

*KREMLIN.

چهارشنبه ۱۹

پطر حرکت کردیم وقت رفتن بگار پرنس دالقورکی وعمدار کل شئون مسکو و سایر جنرالها و معارف
و صاحب منصبان همه بمشایعت حاضر شده بودند جمعیت مردم همانطور بود و صدای هورا باسمان
میرفت بکالسکه بخار که نشستیم بعد از لمحهٔ راه افتاد و ترن همان است که بود شب معلوم میشد که از
رودخانهای بزرگ و پلهای معتبر میگذشتیم روز دیگر پنج ساعت بغروب مانده باید وارد پطر
بورغ شویم صبح که برخواسته دیدم که طرفین راه همه جا جنگل سرو و کاج وغیره است این اشجار جنگلی را
تماماً دستی میکارند و بزرگ که شد بریده بمصرف میرسانند بامعنی که این اراضی همه جنگل طبیعی
بوده بعد بمرور دهور اشجار کهنه جنگل را بریده و میبرند و بجای آنها درخت تازه غرس میکنند و
چون زمین همه لجن و باتلاق و رطوبتست و باران هم متصل میبارد درخت زود رشد میکند و خوب
عمل میاید خلاصه تمام راه جنگل بود اما آبادی و عمارت زیاد دیده نشد هوا ابر و بسیار سرد بود
نزدیک پطربورغ لباس رسمی پوشیده نشان دولت روس را زدیم باز هم چند ساعتی راه طی شد
و همانطور لاینقطع جنگل بود بعضی آبادیها هم دیده شد در استاسیون آخری که آبادی لوبان بود کالسکه
ایستاده مامورین ادارهٔ شرقیه وزارت خارجه که اسامیشان از این قرار است بحضور آمدند
ملینکوف لودکودسکی حاکم قلعی پطر بازی لوسکی هکر کحانوفسکی وارلاموف میلوویدف
زیمرمان اسکریابین لرخه حاکم نیژنی نوفرود یعنی مکاریه که با مامورین شهر انجا نان و نمک
آورده بودند بعد از ملاقات آنها و اظهار التفات نسبت بهر یک باز رانده تا در ساعت معین
وارد گار پطر شدیم اعلیحضرت امپراطور با لباس رسمی و نشان ایران و همه شاهزادگان خانوادهٔ
سلطنت از بزرگ و کوچک و جمیع صاحب منصبان با نشانهای ایران با گار که توقفگاه کالسکه بخار است
باستقبال آمده ایستاده بودند فوراً پائین آمدم با امپراطور دست داده رسم تعارفات بجای آورده
صحبت داشتیم اعلیحضرت امپراطور اولاً تماماً شاهزادگان خانواده خودشان را از این قرار معرفی
کردند نواب ولیعهد پسر دیگرشان گراندوک الکسی پسر دیگرشان گراندوک ولادیمیر پسر دیگر گراندوک
سرژ پسر دیگر گراندوک پول بعد نوه هایشان را بعد گراندوک نیکلا برادرشان را که در جنگ عثمانی

سردار بودند گراندوک میشل برادر دیگرشان که جانشین قفقاز هستند گراندوک قسطنطین برادر دیگرشان
که امیرالبحر است بعد جنرالها و صاحب منصبان و سایرین که از حد بیرون بودند معرفی شدند بعد از آن
اعلیحضرت امپراطور و ما در یک درشکه سربازی نشسته درشکه را تند راندند از کوچه نوسکی که خیلی
طولانی و مستقیم است عبور کرده رسیدیم بعمارت زمستانی ارمیتاج که منزل ماست در همان اطاقها
و تالارهائیکه پنجسال قبل هم منزل کرده بودیم جمعیت زیادی همه جا در طرفین راه ایستاده هورا
میکشیدند تا دم عمارت صداها قطع نشد امپراطور و من با مردم تعارف کرده جواب سلام میدادیم
تا پای عمارت رسیده پیاده شدیم پیشخدمتها و نایب ایشک آقاسیها وغیره هم همه با لباسهای
رسمی خوب کلابتون دوز در جلو ما میرفتند شاهزادگان از عقب و صاحب منصبان از عقب
شاهزادگان و من و اعلیحضرت امپراطور پهلوی هم صحبت کنان میرفتیم همین طور از تالارها گذشتیم
که باز در هر یک جمعیت زیادی از صاحب منصبان نظامی و قلمی وغیره ایستاده بودند و امپراطور و من
با هر یک تعارف میکردیم از اطاقها و تالارهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق امپراطریس دم در
غلام بچه‌های بسیار مزین خوش لباس آراسته ایستاده بودند چند غلام بچه سیاه خوشگل هم با لباس مصری
بودند داخل اطاق که شدیم اعلیحضرت امپراطور بجهة احترام امپراطریس عقب مانده امپراطریس آمدند
جلو با ایشان دست داده تعارفات کردیم جمیع شاهزاده خانمها و دام دونورها یعنی مصاحبین
و سایر نسوان را امپراطریس معرفی مثل زوجه نواب ولیعهد و زوجه گراندوک میشل جانشین قفقاز و زوجه
گراندوک الکسی و دیگران بعد نشستیم اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و سایرین هم نشستند صحبت شد
امپراطریس زن بسیار خوش صحبت با وقار متشخصه هستند بعد از پنج شش دقیقه برخاسته باز بهمان ترتیب
با امپراطور و شاهزادگان و صاحب منصبان رفتیم باطاقهائیکه منزل ما بود اعلیحضرت امپراطور همه
جا ما را الی منزل مخصوص همراهی کرده داخل اطاق نمودند باز قدری ایستاده کمال مهربانی و دوستی
بجای آورده پس از آن وداع کرده ایشان رفتند مخفی نماند که اطاق و محل نشیمن اعلیحضرت امپراطور و
امپراطریس و بعضی دیگر از خانواده سلطنت همه در همین یک عمارت است اما وسعت عمارت و تعدد

اطاقها و تالارها بقدریست که مثلاً هر وقت کسی بخواهد باطاق امپراطور یا دیگری برود باید مسافت
خیلی طولانی طی کرده و از اطاقها و دالانهای بسیار مزین عالی بگذرد تا بانجا برسد سپهسالار اعظم و سایر
ملتزمین رکاب ما هم در مراتب تحتانی و فوقانی همین بدن عمارت منزل دارند خلاصه بعد از لحظه سوار
کالسکه شده با سپهسالار اعظم و پرنس منچیکوف رفتیم بمنزل نواب ولیعهد و زوجه مراجعت بعمارت
کردیم دیگر آنچه مافوق آن بتصور نیاید اعلیحضرت امپراطور اسباب احترام و تشریفات و پذیرائی بعمل
آورده بودند که خیلی اسباب امتنان باشد بعد از شام گراندوک الکسی پسر دوم اعلیحضرت امپراطور
آمدند باتفاق رفتیم بتماشاخانه در حجره پائین پهلوی سن نشستیم زوجه گراندوک الکسی هم آنجا نشسته
بود مجلس رقص و باله بود امارقاصهای خیلی خوش لباس و خوشگل بودند و بسیار خوب میرقصیدند و در
ضمن پردهای خوب نشان میدادند و در هر پرده ساز و رقص را تغییر میدادند قدری که گذشت ولیعهد
و گراندوک ولادیمیر و زوجه ولیعهد هم با گراندوک قسطنطین بهمین حجره آمدند بعد اعلیحضرت
امپراطور هم آمدند همه نشسته بعد از افتادن پرده برخاسته رفتیم باطاق دیگر قدری نشسته صحبت
زیادی داشتیم سپهسالار اعظم و قامازوف و گراف آدلربرق هم که محرم و وزیر دربار امپراطور است
بودند بعد باز بمحل تماشا آمده نشستیم دوباره رقص شد و مدتی طول کشید پنج دقیقه بعد از اتمام اعلی
حضرت امپراطور برخاسته رفتند ما هم بعد از اتمام برخاسته باز با گراندوک الکسی پسر امپراطور
در یک کالسکه نشسته رفتیم بمنزل امروز پرنس باریاتینسکی که مردیست در خدمت اعلیحضرت
امپراطور بسیار مقرب و محترم بحضور آمد سفر سابق که به پطربورغ آمدیم این شخص ناخوشی نقرس داشت
و مدتی بستری بود و همانوقت او را عیادت کردیم حالا صحت یافته و بنیه اش خیلی قوی شده است
و از صحت او خیلی خوشحال شدم پرنس گرچکوف وزیر اعظم مدتیست ناخوش و در خانه خوابیده است
امروز هم هیچ دیده نشد روزیکه از مسکو حرکت میکردیم میسیو هینیه دندان ساز مخصوص را دیدم که
از راه گیلان آمده بود با ابوالقاسم خان نوه ناصرالملک که از طرف قفقاز میآمد همدیگر را در راه
ملاقات کرده هر دو یکدفعه وارد مسکو شده بودند از آنجا هم هر دو در راه آهن با ما آمده و وارد

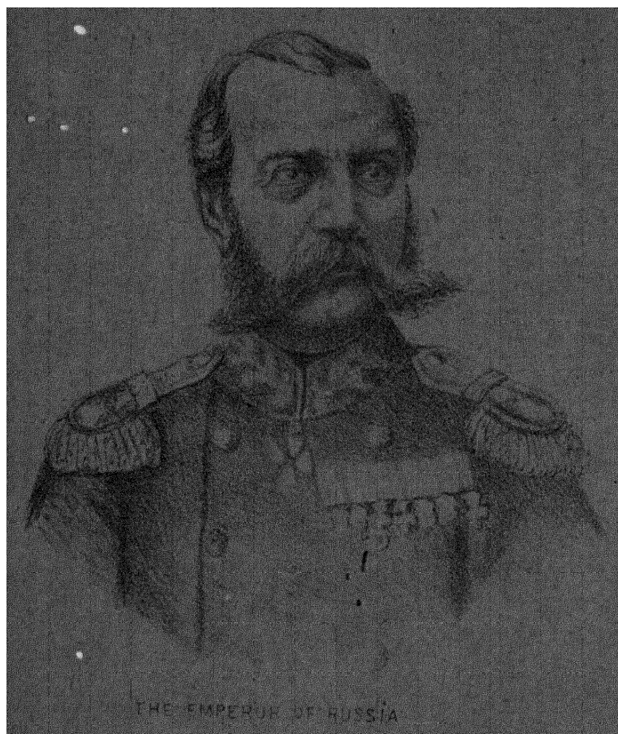
بطر

پطر شدند و دندان ساز بوقفا مرخصی گرفته به سوود وطن خود رفت که باز مراجعت کند جمعه ۲۱ در
پطر توقف شد امروز میخواستند عرض لشکر ببینند مانع از باران شد حاجی محسن خان معین الملک وزیر
مختار که از اسلامبول بپطربورغ آمده بود بحضور رسید میرزا ملکم خان ناظم الملک برحسب مأموریتی
که داشت از مسکو به برلن رفت آبادیها و قراء و شهرهائیکه از مسکو الی پطر در عرض راه دیدیم از این
قرار است کلین تور اِسپیرو و بولوکویه اوکولوکا مالایا ویشرا لوبان خلاصه امروز بازدید
اعلیحضرت امپراطور رفتیم از عمارات و اطاقهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق کابینه یعنی دفتر
خانه مخصوص امپراطور نشستیم سپهسالار اعظم و قاماروف هم حضور داشتند دو غلام سیاه خوش سیما
بالباس مصری غلیان لی پیچ آوردند یکی را باعلیحضرت امپراطور دیگری را بمن دادند کشیدیم بعد از
قدری صحبت برخاسته مراجعت کردم پس از آن سواره کالسکه شده بقصد بازدید برادرهای امپراطور
رفتیم شام را مخصوصاً امشب در منزل اعلیحضرت امپراطور موعود بودیم نزدیک وقت شام از منزل
خودمان رفتیم اول باطاق امپراطریس ماری الکسندر را باایشان بازو داده قدری راه رفته
گاهی ایستاده گاهی نشستیم صحبت زیاد شد اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و سایر پسرها
و عروسها و چند زن دیگر از شاهزاده خانمها وغیره و پرنس بارباتینسکی و پرنس آدلربرغ و جمعی دیگر
از خانواده سلطنت هم حضور داشتند رفتیم سر میز نشستیم اعلیحضرت امپراطور دست چپ ما و امپرا
طریس دست راست و سایرین هم هر یک بجای خود نشستند سپهسالار اعظم هم سر شام بود شام
بسیار مفصل خوبی صرف شد در سر شام موزیکت هم میزدند بعد از شام برخاسته باز باطاق امپرا
طریس رفتیم پس از چند دقیقه صحبت وداع کرده باز از تالارها و اطاقهای موصوفه گذشته بمنزل آمدم
همساعتی که گذشت گراندوک الکسی پسر امپراطور آمدند باتفاق رفتیم تماشاخانه اوپرای روس باز
در حجرهٔ پائین نزدیک سن نشستیم این تماشاخانه بسیار خوب تماشاخانه ایست پنج مرتبه عالی وسیع
امشب ساز و آواز و رقص بود بسیار خوب خواندند و خوب رقصیدند از افسانه و داستانها
جادوگر بازی درآوردند که پسر پادشاهی در صحرا میرفت بمحل جادوگر رسید روی تخت

زن جادوئی نشسته دیوانه شد بعد خوابید پس از آن دخترهای جادو و پری آمده برای شاهزاده غلیان و افتابه لگن وغیره آوردند و زنهای خوشگل زیاد با لباسهای خوب دور شاه را گرفته رقصیدند زدند و خواندند با شاهزاده عشق بازی کردند باز مفقود شدند خلاصه بهمین طور با الی آخر مجلس بازیهای خوب نمودند رقصهای خوب کردند آوازهای خوش خواندند خیلی طول کشید در وسط تماشاخانه اعلیحضرت امپراطور آمدند با سایر پسرها و عروسها و خانوادهٔ سلطنت و همه در همان حجره ما نشستند بعد از اتمام اعلیحضرت امپراطور رفتند و بعد ما برخاسته بمنزل آمدیم با اینکه نصف شب بود هوا از روشنی حالت بین الطلوعین داشت و شهر و کوچها بقدری روشن بود که هیچ احتیاج بچراغ نبود و از روشنائی هوا کاغذ میشد خواند **شنبه ۲۲** امروز صبح مسیو گرس معاون الوزارهٔ خارجه بحضور آمد قدری صحبت شد بعد مصمم رفتن میدان مشق شدیم که پاراد میگویند کالسکه حاضر شد سوار شدیم سپهسالار اعظم هم پیش ما نشست از کوچها و معابر عبور شد همه جا جمعیت زیادی ایستاده بود تا رسیدیم بمیدان شان دو مارس یعنی میدان مریخ چون مریخ را رب النوع جنگ میدانند باین جهة میدان مشق را میدان مریخ مینامند خلاصه در محلی چادر زده بودند که پله میخورد بالا میرفت پیاده شده رفتیم بالا زوجه نواب ولیعهد و زنهای سایر پسرهای اعلیحضرت امپراطور و شاهزاده خانمها همه نشسته بودند امپراطریس هم آمدند صاحبمنصبان و جنرالهای زیاد پیاده ایستاده بودند ناصر الملک و حاجی محسن خان معین الملک و ساعد الملک وزیر مختار ما که مقیم پطراست با حکیم الممالک توی چادر ایستاده بودند قامازوف مترجم هم حاضر بود خود اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد و سایر پسرها و جنرالها وغیره سواره میان قشون راه میرفتند گراندوک قسطنطین هم توی چادر نشسته بودند اعلیحضرت امپراطور بعد از مدتی که میان قشون در حرکت بودند آمدند جلو چادر با شمشیر با امپراطریس سلام نظامی داده ایستادند هوا امروز صاف و آفتاب بود قشون مشق حرکت کرده از جلو چادر گذشتند قریب سی هزار پیاده و سواره بود اول افواج پیاده و اطفال و شاگردان مدرسهٔ نظامی آمدند بسیار خوب و با نظام توپخانه هم هشتاد عراده توپ بود بعد سواره

آمد

شنبه ۲۲
GERS.
پاراد عبارت از سان قشون است که در حضور سلاطین و بزرگان داده میشود



THE EMPEROR OF RUSSIA

آمد قبل از آمدن افواج سواره گرجی و داغستانی از سان گذشته توپخانه هم از عقب سواره‌های مزبور آمد توپ
های توپخانه همه فولادی و برنجی کروپ بود سواره کوراسیه زره پوش همه با کلاه خود و چهار آئینه
و با قباهای ماهوت سفید و اسبهای سیاه یکرنگ و یک اندازه و خوب و ممتاز بودند خلاصه
قشونی بود بسیار منظم و خوب و آراسته خیلی وقت طول کشید تا همه از سان حضور گذشتند علیحضرت
امپراطور از اول الی آخر خودشان فرمان میدادند بعد از اتمام برخاسته سوار کالسکه شده رفتیم خانه
پرنس الدنبورغ که نزدیک همین میدان یعنی متصل و مشرف بمیدانست نهار را در آنجا باید صرف کرد
دخترهای متعلمات مدرسه که تحت حمایت امپراطریس هستند همه صف کشیده ایستاده بودند جمیعًا
زبان فرانسه میدانستند و تربیت شده هستند شاهزاده خانمها و شاهزادگان کلاً آمدند رفتیم سر میز
نهار علیحضرت امپراطور آمدند نهار بسیار خوب مفصلی صرف شد امپراطور در بین نهار چون کار داشتند
برخاسته رفتند ما هم بعد از نهار آمدیم منزل ایلچیهای مقیم پطربرا بحضور آوردند با همه احوال پرسی و ملاطفت
کرده صحبت داشتیم از هر دولتی سفیر کبیر و وزیر مختار و شارژدفر در اینجا اقامت دارد اغلب ایلچیان
همان اشخاصی هستند که پنجسال قبل از این هم در اینجا دیده بودم مثل ایلچی انگلیس و فرانسه و بعضی دیگر اسامی
ایلچیان کبیر از این قرار است فرانسه جنرال لوفلو انگلیس لارد لوفتوس اطریش بارون دولانژنو
که یک پا ندارد و بیست سال قبل از این در جنگ مجارستان پایش را گلوله برده اما با پای چوبین چنان
راه میرود که هیچ معلوم نیست پا ندارد ولی عصائی در دست دارد المان مسیو شوئنیتز ایطالیا مسیو
نیگرا بعد از رفتن حضرات وقت شام رسید امشب را در منزل مخصوص علیحضرت امپراطور بشام رسمی دعوت
شده ایم رسمًا بانجا رفتیم امپراطریس و شاهزاده و شاهزاده خانمها و غیره جمعیت زیادی بودند از
ایرانیها و ملتزمین رکاب ما سپهسالار اعظم و عضدالملک و نظرآقا و ناصرالملک بودند شام ملوکانه
بسیار مفصل با عظمتی صرف شد از صاحب منصبان و جنرالها هم جمعی بودند علیحضرت امپراطور بسلامتی ما
جامی نوشیدند فورًا از قلعه پطروپاولوسک شلیک توپ کردند یعنی بواسطه تلگراف بانجا
خبر دادند بعد ما هم جام شربتی بسلامتی امپراطور و امپراطریس آشامیدم خیلی خوش گذشت بعد از شام

*LOFTUS. * JENERAL - LOFLO.

آمدیم منزل بعد از چند دقیقه سوار کالسکه شده بسیرک رفتیم که مثل تماشاخانه جانبیت و انواع بازیها به خصوص
اسب بازی در میآورند و تفصیل وضع آنرا در روزنامهٔ سابق فرنگستان نوشته‌ایم اما عجب سیرکی است
امثال تماشا شده است یعنی چند نفر ایطالیائی و انگلیسی وغیره کمپانی شده ساخته‌اند مثل سیرک پاریس است جمعیت
زیادی بود در حجره من اول همین گراندوک الکسی پسر اعلیحضرت امپراطور بود بعد از چند دقیقه امپراطور هم
آمدند شاهزاده خانمها و سایرین هم در حجرهٔ بزرگ دیگر بودند شیخها و ملتزمین ما هم همه آمده بودند بازیهای
عجیب از حرکات اسبها و بازیگرها از قبیل شپلاک زدن و معلق زدن روی اسب در سر تاخت بطورهای
مختلف و با کمال تردستی و سرعت و مهارت نمودند که عقل حیران میماند اسبها را طوری رام و مطیع کرده و
تربیت داده‌اند که گویا زبان میفهمند با یک اشاره میدوند میایستند دست بالا میکنند زانو زمین زده
سلام میدهند و هکذا انواع و اقسام حرکات خلاف عادت حیوانیت میکنند دیگر آدمهای قوی بعضی
بچه‌ها را بطوری در روی دست و سر خودشان بازی میدادند که بتصور نمیآید مثلاً مردی میخوابید پنج
شش بچه ده دوازده ساله را در روی دست و پا و سر خود بازی میداد و مثل اینکه چند بچه گربه یا بچه گنجشک
را بازی بدهد پسرها و دختر خود صاحب سیرک هم با اسب بازی میکردند دخترش خیلی خوب بازی میکرد
در سر تاخت اسب از حلقه‌ها و دایره‌ها میپرید و باز روی اسب میافتاد یک دختر ینگی دنیائی بسیار
وجیه خوشگلی که جزو اجزاء و بازیگرهای سیرک وهمش مبین است روی سیم تلگراف بند بازی میکرد و راه
میرفت بی مدد لنگر و اسباب دیگر که خیلی امر عجیبی بود والحق دختر بسیار خوشگل خوش اندام همه چیز تمامی بود
بعد از روی سیم پائین آمده بنای گلوله بازی گذاشت بامعنی که چهار پنج گلوله بقدر نارنج در دست داشت
اینهارا متعاقب هم بسرعت بهوا میانداخت و میگرفت و بازشته بطری شیشه بهوا میانداخت و میگرفت
باکمال سرعت و تردستی بعد بازیهای غریب دیگر زیاد درآوردند تماشای کامل کرده رفتیم منزل
یکشنبه ۲۳ صبح رفتیم حمام حمام بسیار خوبی بود آبهای سرد و گرم شیرهای متعدد و سایر محسنات حمامی همه در آن
جمع بود از حمام درآمده بمحض اینکه بمنزل آمدیم ابر و رعد و برق شد و باران شدیدی بارید مثل سیل بعد قطع و ساکت
شد امپراطور یکزوج گلدان چینی بسیار ممتاز خوب بجهت ما هدیه فرستاده بودند دیده شد امشب را در خانهٔ نواب

ولیعهد

ولیعهد دعوت شام رسمی است نزدیک شام رفتیم اینجا عمارتی دارند بسیار خوب معروف بعمارت انیچکوف
باغ مخصوص خوبی دارد زوجه نواب ولیعهد و شاهزادگان خانواده سلطنت همه بودند سپهسالار اعظم و عضد الملک
و ناصر الملک و حاجی محسن خان معین الملک و سایر ملتزمین هم همراه ما آمده بودند رفتیم نشستیم زوجه ولیعهد
دست چپ و کونتس بایدکه از نسوان محترمه معروفه است دست راست ما نشستند شام صرف شد بعد از شام
بمنزل آمده رفتیم بتماشاخانه باله بود شبیه موشکرو بارا درآورده بودند لباس آنها را پوشیده و رقص آنها
میکردند بسیار خوب زدند و خوب رقصیدند پرده های خوب از طلوع آفتاب و ماه نشان دادند علیحضرت
امپراطور هم آمدند با ایشان پس رفته گشتیم در میان سازهای تماشاخانه یک کمانچه بسیار بزرگست یک
کمانچه قدری از آن کوچکتر یک چنگ که هارپ میگویند چند شیپور موزیکان یک طبل و سنج باقی همه کمانچه
کوچکست اما کمانچهاشان شبیه به تار ایران است قدری پهن تر که با تیر کمانچه کش میزنند خلاصه بعد از تماشا با
گراندوک الکسی باز در یک کالسکه نشسته رفتیم منزل امشب نشان تمثال حضور را که مکلل بالماس بود
به گراندوک الکسی دادم دوشنبه ۲۴ امروز رفتیم به پطرهوف با کالسکه بخار رسته ربع ساعت راه است
در بین راه جاهای بسیار خوب دیده میشود در کار پطرهوف پیاده شدیم جنرال و مباشرین و موظفین
پطرهوف همان اشخاصی هستند که در سفر سابق هم بودند جنرال منتی است پرنس منچیکوف و سایرین از
رجال روس تماماً و از ملتزمین ما هم چند نفری آمده بودند رفتیم در عمارت نهار حاضر کرده بودند صرف کردیم
توی عمارت یک پرده کبلن کار استادان فرانسه نصب کرده اند صورت پطر کبیر است که در قایق
شکسته نشسته و دو نفر ملاح از خوف و بیم غرق غش کرده اند اما خود پطر سکان را گرفته و فرمان میدهد بسیار
خوب پرده ایست نظیر ندارد خلاصه بعد از نهار پایین رفته قدری پیاده گشته کنار حوضها و فواره ها
راه رفتیم از جمیع فوارها بهمان طور ها که در روزنامه سفر سابق وصف شد آب میجست الحق ییلاق از این بهتر
نمیشود بعد بکالسکه نشسته باز مفصلاً در خیابانها و لب حوضها و جدولها گردش و تماشا کردیم باز مردم تماشای
از بچه و بزرگ خیلی بود ند هوای اینجا اینقدر سرد است که حالا تازه اشجار برگ میکند اگر بنفشه و بید مشک
اینجا ها میبود حالا اول آن بود عصر بلندی بکار آمده بکالسکه بخار نشسته مراجعت بمنزل کردیم شب را قبل از

[illegible]

ورشاو

سه‌شنبه

صرف شام بتماشاخانهٔ اوپرای روس رفتیم بعد از چند دقیقه امپراطور و شاه زادگان و سایرین هم آمدند
بازی بسیار طول کشید من چون بسرم درد میکرد و اندکی کسالت داشتم پردهٔ آخری برخاسته با امپراطور
وداع کرده باتفاق گراندوک الکسی بمنزل آمدیم سه شنبه ۲ از پطر باید بوارساوی برویم دو ساعت
ظهر باید حرکت کرد حاضر و منتظر وقت شدیم نیم ساعت قبل از وقت اعلیحضرت امپراطور با سایر شاه
زادگان و همه پسرها با ایشان بمنزل من آمدند بسیار مهربانی و گرمی راه افتاده از تالار بتالار گذشته
تا رسیدیم باطاق مخصوص اعلیحضرت امپراطور نشستیم خیلی صحبت شد بعد برخاسته با اعلیحضرت امپراطور
رفتیم باطاق امپراطریس آنجا هم قدری نشسته مجلس را باکمال خوبی و گرمی طی کردیم بعد برخاسته از پله عمارت
امپراطور پایین آمدیم پالتو من حاضر بود اعلیحضرت امپراطور پالتو خودشان را بدوش من انداختند
پوشیدم و گفتم چون در این وقت پالتو شما را پوشیدم اغور سفر من خیر است پس از آن با اعلیحضرت امپراطور
بدرشکه سر باز نشسته راندیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند و هورا کشیده میدادند همان راه دیروز
که بکار پطرهوف رفته بودیم رفته نزدیک کار پطرهوف انحراف نموده بدست چپ راندیم تا رسیدیم بگار
وارسوی پیاده شدیم نواب ولیعهد و سایر شاه زاده‌ها و برادرهای اعلیحضرت امپراطور و جمیع سرداران و
صاحب منصبان هم حاضر شده بودند با یکیک از شاه زادگان و خانوادهٔ سلطنت دست داده وداع
کردیم دیگر با اعلیحضرت امپراطور مکرر دست داده وداع میکردیم و باز اعاده میشد تا آخر وداعی با کمال
افسوس کرده رفتیم توی واگون یعنی کالسکه آنجا باز اعلیحضرت امپراطور هم آمدند توی کالسکه مجدداً دست
داده اظهار کمال محبت و مهربانی نمودند و از طرفین شرایط مودت و دوستی کما لا یعمل آمد پس پیاده شده
باز با شاه زادگان ایستادند تا کالسکه حرکت کرد چند قدمی هم با حرکت اول کالسکه مشایعت و همراهی
کردند تا حرکت کالسکه سریع شد و از نظر غایب شدند و ما راندیم این ترن بسیار ترن خوبیست کالسکه
من بسیار وسیع و پاکیزه و محل راحت است منزل ملتزمین و همراهان هم خیلی خوبست و همه کالسکها بهم راه
دارند نهار را در حرکت ترن خوردیم نهارخانه در عقب واگون ما واقع شده بود که سپهسالار اعظم و
ناصرالملک و سایرین لابد باید بیایند از کالسکه ما گذشته بروند بطرف نهار بخورند و ناچار آمدند و

رفتند

*VILNA * PSKOF.

ورفتند در استاسیون اول که کالسکه ایستاد و اکون سپهسالار اعظم را بازکرده بردند عقب بستند این ترتیب و باز
کردن و پس و پیش نمودن ورفتن و آمد کالسکه تماشائی داشت خلاصه راندیم همه صحرا و چمن و گل است و رودخانه
و جنگل جنگلی است انبوه ولی انبها و اغلب اشجار آن درخت کاج است این جنگلها را دستی ترتیب میکنند برای
سوخت راه آهن و تعمیر چوبهای پوسیده کهنه کالسکهای بخار که هر دو سال یکمرتبه باید عوض شود طرف
عصر بشهر پسکو رسیدیم حاکم شهر و جنرالها و اعیان و اشراف و کارگذاران حکومت و سکنه و رعیت از زن و مرد
و نیم فوج سرباز و شاگردان مدرسه نظامی این شهر که قریب سیصد نفر میشدند همه در استاسیون ایستاده بودند
کالسکه ایستاد پائین آمده از جلو صف سرباز و صف شاگردان مدرسه گذشته با حاکم ملکی و نظامی اظهار
التفات کردیم برگشته بکالسکه نشستیم و حرکت کردیم شب را در راه آهن خوابیدیم از شهر ویلنا که از شهرهای
نظامی و شهری معتبر است و قشون و مدارس و ابنیه دولتی و غیره زیاد در اینجا هست در شب وقتیکه خواب
بوده ام عبور شده بود حاکم شهر و مستقلین و صاحب منصبان بازهمان شبانه دم استاسیون برای احترام و دیدن
ما حاضر بوده اند افسوس خوردم چرا شب از این شهر عبور شد که جائی و کسی را ندیدم خلاصه صبح که از خواب
برخاسته دیدم عجب صحرای با صفای خوبیست بهمان وضعی بود که ذکر کردیم قدری بهتر ولی هرچه بخاک
لهستان نزدیک میشدیم هوا گرمتر میشد یعنی نسبتاً به پطر قدری گرمتر ولی باز خیلی سرد بود یاس شیروانی
در استاسیون بین راه دیده شد که تازه شکفته و دسته آمده بود علف گندم اینجا با بلند شده و خوشه بسته
ولی هنوز سبز است اما در پطر علف گندم هنوز زیاده از چهار انگشت از خاک بلند نشده بود
ساعات روز و شب وارسوی یکساعت با پطر تفاوت دارد یعنی یکساعت زودتر طلوع و غروب میشود
باز معقول شبی دارد که تاریک میشود در پطربورغ که هیچ در تابستان شب تاریک نمیشد خلاصه علف را در این
جاها خیلی خوب و با دقت میکارند زمین را با کمال قشنگی کرو بندی میکنند خیلی خوب بنظر میآید دیروز
وقت غروب آفتاب حمرتی غریب در هوا پیدا شد خیلی تماشا داشت امروز هم طلوع آفتاب بسیار
قشنگ و با تماشا بود در این صحراها که کوه کمست و نزدیک بقطب شمالیست آفتاب در طلوع و غروب
بچشم را کمتر میزند و رنگهای غریب پیدا میکند که خیلی تماشا دارد خلاصه در استاسیون آخری حاکم ملکی شهر

و آن ساوی که اسمش بارون مدم مرد خوش روی بلند قامتی است قوی و اکنون بحضور آمد و ساعت هشت
فرنگی که یکساعت و نیم بغروب مانده وارد شهر وارسوی شدیم بین راه باران زیادی آمد اما در ورود
بشهر ایستاد نزدیک بشهر گاری که باید در انجا پیاده شویم خراب شده بود و مشغول تعمیر بودند لهذا باید
برگردیم بکار دیگر و در انجا پیاده شویم ترن را براهی دیگر گردانده از زیر پلهای آهنی بسیار که برای عبور
راه آهن ساخته اند گذشته و از روی پل آهنی بسیار طولانی معتبری دیگر که بر روی رودخانه ویستول
ساخته اند عبور کردیم رودخانه بسیار عریضی است و آب زیادی دارد که منتهی و منصب بدریای شمال
بالتیک میشود و این رودخانه بواسطه جنگهای قدیم که ناپلیون اول با روسها کرده و همچنین جنگهای شارل
دوازدهم پادشاه سوئد با لهستان و روس و بعضی جنگهای دیگر که بسیار معروف و مشهور و در تواریخ
اسم آن ثبت و مذکور است خلاصه از پل گذشته بکار رسیده پیاده شدیم حاکم نظامی با صاحبمنصبان
زیاد ایستاده و فوجی از سرباز هم صف کشیده بودند حاکم نظامی شخصی است بسیار قصیر القامه و کبود چشم
ریشهای سفیدی در گونه ها دارد و چانه را میتراشد و هشتاد سال از عمر او میگذرد مرد بسیار مجرب کار آزموده
رشیدیست و خیلی طرف اعتماد اعلیحضرت امپراطور است میگفت در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه که پنجاه سال قبل
ازاین باشد برای استرداد اسرای روس با سفیری که در آنوقت مامور ایران بود باصفهان رفته و طهران
را هم دیده ام اسمش کنت دکوزبو حالا درحقیقت فرمانفرمای لهستان روس است خلاصه از صف سربازان
گذشته بکالسکه روبازی نشسته راندیم از کوچهای متعدد عبور شد همه جا جمعیت زیاد از زن و مرد ایستاده
هورا میکشیدند فریاد میکردند افواج هم الی نصف راه ایستاده بودند وارسوی شهر بسیار قشنگی است
کوچها همه با چراغ گاز است میدانهای خوب و یک باغ عامه دارد حوض بسیار بزرگی در باغ است
فواره خیلی قشنگی از وسط آن میجهد اسم باغ را زاردان روساکس میگویند خلاصه عمارتی باغی که برای
منزل ما معین و حاضر کرده بودند در انتهای شهر واقع و تا انجا یکساعت راه بود مسافت زیادی طی
کرده تا بانجا رسیدیم این عمارت را قصر لازینسکی میگویند و از بناهای استانیسلاس اگوست است که تقریبا یکصد
سال قبل ازین پادشاه لهستان بوده است از خیابانهای بسیار خوب پر درخت که اشجارش جنگلی و همه سبز

و خرم

خرّم بود و انه گردش گاههای خوب پاکیزه گذشته تا رسیدیم بدر عمارت که در میان این باغ وسیع مشجّر واقع است
اینجا هم جمعیّت زیادی از زن و مرد بود حاکم اغلب صاحب‌منصبان را معرفی کرد بعد رفتیم بالا اگرچه این عمارت
در پیش عمارات دولتی مسکو و پطربورغ نقلی ندارد امّا بسیار خوش‌وضع و از روی سلیقه ساخته شده است و از حیثیت
اثاث‌البیت و اسباب اطاق هم از آئینه و میز و صندلی و مجسمه‌های مرمر نهایت امتیاز و تفنّج را دارد
منظرش بدریاچه و باغ و خیابانهای خوب باصفا است و اصل عمارت دو مرتبه است و دوشنبه
موزیکانچی بسیار خوب آمده پای عمارت موزیکان زدند بعد از آنها یکدسته سازنده و مطرب بتماشاخانه هم
که با کمانچه‌ها و موزیک وغیره ساز بسیار خوب میزدند آمدند تا مدّتی همان پای عمارت زدند و خواندند
شب تمام باغ را چراغان کرده فانوسهای شیشه با الوان مختلفه بدرختها آویخته بودند توی آنها چراغ
زیاد بوضعهای مختلف بود مثل چراغان پریها بسیار خوش‌آیند بود بعد از شام سوار کالسکه شده قدری
توی باغ گردش کرده بعد رفتیم توی شهر شهر را هم چراغان کرده و همه جا بیرق ایران و روس زده بودند
تماشا و گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم در این عمارت چون از همان عهد قدیم روی گچ یک
صورتی از یکی شهرهای چین کشیده اند بهمین جهت تمام این اطاقها را اطاق چینی میگویند یک مجسمه
نیم‌تنه از مرمر توی اطاق است که بسیار خوب حجاری شده است صورت زن بسیار خوشگل کلاه‌خود بر
سر دارد و قراقوشی بالای کلاه‌خود است زلفها از زیر کلاه‌خود ریخته خلاصه حجاری باین خوبی و امتیاز
کمتر دیده بودم و این زن از معشوقهای پادشاه قدیم این مملکت یا زن او بوده است که استانیسلاس
اوگوست باشد و اسم این زن کونتس گرابوسکا است هرقدر شخص باین شکل بیشتر نگاه کند بیشتر مایل میشود و این
پادشاه خیلی معشوقه‌باز بوده است در این اطاقها اغلب اشکال معشوقهای خود را داده است چه حجاری
کرده چه در پرده کشیده اند امّا این حجاریها نه این است که بجائی نصب و چسبیده باشد همه را علیحده
ساخته روی میز و گوشهای اطاق گذاشته اند شهر وارسو خیلی آباد و پرجمعیّت است دویست و پنجاه
هزار سکنه دارد و مذهب این مملکت آنچه عیسوی است کاتولیک است مابقی یهودی هستند نصف
این شهر تقریباً یهودیست و کلیّةً در مملکت لهستان روس دو کرور یهودی دارد خلاصه در عبور از راه

آهن از بطر الی مملکت پولون که لهستان باشد از این ولایات حاکم نشین و ایالات روسیه گذشتیم اول پسکو بعد ویتبسک دیگر کوه لو بعد از آن ویلنا بعد گرودنو آخر ورشو چهارشنبه بیست و ششم در ورشو توقف شد صبح که برخاستم هوا ابر بود و باران شدیدی میبارید نهار خورده بعد از نهار پیاده قدری در باغ و خیابانها گردش کرده الی نارنجستان و باغچهای نزدیک عمارت بلودر رفتیم باغچهای بسیار قشنگی بود گلهای خیلی خوب داشت این عمارت هم از بناهای قدیم پادشاهان لهستان و در حقیقه داخل همین باغست حاکم ورشو در اینجا منزل دارد بعد سوار شده از نزدیک این عمارت گذشته راندیم برای تماشای شهر و قلعه نظامی که امپراطور نیکلا بنا کرده است دیروز هنگام ورود وقتیکه از رودخانه گذشتیم این قلعه سمت دست راست از دور پیدا بود خلاصه راه زیادی طی کرده تا رسیدیم بقلعه مزبور تمام دیوار بادبارو و خندق قلعه و سبزه و چمن است از رطوبت هوای این مملکت است که همه جا طبیعتاً سبز است هوای گیلان و مازندران را دارد پیاده شده همه باستیانها و انبارها و توپهای قلعه را دیدیم گردش مفصلی کرده بعد سوار شده از راه دیگر رفتیم بباغ عامه شهر که دیروز اجمالاً وصف آنرا کردیم باغیست کم عرض و طولانی حوضی دارد که فواره بزرگی از وسط آن بسیار بلند میجهد درختهای بسیار قوی و سبز خیابانهای وسیع و طولانی زمین باغ همه چمن بهمه جهت باغ بسیار خوبیست زن و مرد زیاد در باغ گردش میکردند بعد از گردش معاودت بمنزل شد شب را در ساعت هشت بعد از ظهر رفتیم تماشاخانه راه دوری داشت سپهسالار اعظم و سایرین هم آمدند حاکم نظامی یعنی فرمانفرما هم آنجا بود از پله رفتیم بالا در حجره نزدیک من نشستیم سپهسالار اعظم و حاکم هم پیش ما نشستند تماشاخانه پنج مرتبه و در وسعت هم متوسط است امشب باله بود بسیار خوب بازی درآوردند و رقاصهای پلندی یعنی لهستان بسیار خوشگل بودند و خوب رقصیدند بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمدیم پنجشنبه ۲۷ باز در ورشو اتراق است امروز هوا خوب بود بعد از نهار سوار کالسکه شده قدری در باغ گردش کرده بعد رفتیم بتماشای موزه شهر در این شهر موزه ایست از بناهای سلاطین قدیم لهستان که در شصت هفتاد سال قبل بنا کرده و بعد روسها مرمت و تکمیل نموده اند از هر نوع حیوان ینگی دنیای افریقی و سایر ممالک و اقسام طیور و انواع صدفها و ماهیها و غیره در اینجا

* BELVEDERE.

جمع کرده اند یعنی همان حیوان مرده را مثل زنده با همان پر و پوست و هیات نگاهداشته و در پشت قفسهای
آیینه گذاشته اند گردش و تماشای کاملی کرده بعد سوار کالسکه شده قدری در شهر قدیم وارسوی که داخل
همین شهر است گشتیم پس از آن رفتیم بحمام حمام بسیار خوبیست البته بقدر صد یورت و فضا دارد که هر
یک حمامی است بیرون آمده رخت پوشیده برخواستیم برویم صاحب این حمامها که اسمش موسیو فایانس*
است گفت عکاسخانه بالای همین حمام است بیائید عکس بیندازید رفتیم بالا لابراتوآر خوب و چشم انداز
بسیار خوبی برودخانه وسبتول و قدری از شهر داشت چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار شده آمدیم
منزل الحمدلله خوش گذشت شب را به سیرک رفتیم سیرک اینجا را تماماً از چوب ساخته اند از سیرک پطر
قدری کوچکتر است اما جمعیت زیادی بود صاحب سیرک سالامون نامی است المانی زن بسیار
خوشگلی دارد که خود زن هم با لباسهای مختلف اسب بازی میکرد میگفتند در فن سواری مهارتی کامل دارد
بازیگرهای این سیرک انگلیسی هستند در معلق زدن و حرکات و بازیهای مضحک در آوردن معرکه میکردند
خیلی خنده شد اسب بازیهای خوب کردند اسب را مثل آدم بلکه بهتر از آدم تربیت کرده اند دیگر سگها را
بازی میدادند چه قدر خوب هر چه میگفتند سگها با کمال نظم و قاعده بجا میآوردند خلاصه فرمانفرما هم
بود سپهسالار اعظم و سایر ملتزمین با هم آمده بودند بعد از آنکه بازیهای زیاد کردند و باتمام رسید برخاسته
آمدیم منزل در جلو عمارت توی باغ یعنی لب دریاچه مجسمه های بزرگ مرمر بسیار خوب متعدد چیده اند
توی دریاچه جزیره کوچکی است نزدیک بکنار در آنجا تماشاخانه سرباز تابستانی کوچکی ساخته اند
ستونها دارد بطرز رومن های قدیم و کنار دریاچه در مقابل تماشاخانه جائی هم برای نشستن تماشائیان ساخته اند
که آنهم سرباز است صندلی زیاد در آنجا چیده اند در فصل گرما و تابستان آنجا ساز و آواز و رقص
و اسباب تماشاخانه را هم مهیا میکنند جنرال بزاک را که در سفر اول مهماندار ما بود یعنی با پرنس
منچیکوف همراهی میکرد روز دوم ورود بپطر در آنجا دیدم جنرال شده و در جنگهای عثمانی هم در اردوی
جمعه ۲۸ — جنرال گورکو بوده است مدتیکه در پطر بودیم باز همه روزه جزو مهماندارها بود جمعه ۲۸ باید برویم برلن
صبح زود برخاسته برای حرکت حاضر شدیم در ساعت نه از نصف شب باین طرف موافق ساعت

(حاشیه: از اتفاقات ... زنجیر ... عکاسخانه ... [illegible] ... زنده)

* FAIENCE

فرنگی با سپهسالار اعظم بدرشکه نشسته راندیم برای کار چون صبح بود هنوز مردم همه از خواب برنخاسته بودند و معابر و کوچها خلوت بود تا رسیدیم بکار برلن فرمانفرما و همه صاحب منصبان و کل اشراف و اعیان شهر حاضر بودند بعد از اظهار التفات بهمه سوار واگون شدیم چون راه آهن المانها تنگ تر از راه آهن روسها است و این ترن یکسره باید به برلن برود ترن را عوض کرده بودند این ترن مال اعلیحضرت امپراطور المان است خوب واگونها دارد اما بواسطه تنگی راه آهن کالسکها کم عرض است خلاصه بعد از جا بجا شدن پلترین و همراهان براه افتادیم نهار در واگون صرف شد طرفین راه همه سبز و خرم و پر گل و آبادی و پر حاصل است مملکت لهستان خیلی آبادتر از مملکت روس است آسیای بادی در آبادیها زیاده دیده شد لقلق در صحراها فراوان بود دیگر جای زمین خالی و لم یزرع در تمام صحراها پیدا نیست یا حاصل است یا چمن زراعت و حاصل را چه قدر خوب و با سلیقه کاشته اند الی یازده و بیست فرسنگ از راه طرفین معبر جنگل و درختی نداشت مگر بمسافت زیادی از دور بنظر میرسید بعد از طی همین مسافت باز مثل سابق جنگل سرو و کاج و غیره انبوه و پیوسته و متصل براه شد و دیگر الی برلن تمام صحراها همین طور یا زراعت غله بود یا چمن و سبزه و گل یا جنگل در تمام خاک لهستان روس در حقیقت ده و قریه و آبادی متصل بهم بود الحق منتهای آبادی را دارد و اغلب زراعات هم دیم است بعد از شش ساعت طی مسافت با راه آهن بسرحد پروس رسیدیم پرنس منچیکوف و ملوتین آمده مرخص شده رفتند سرحد روس و المان الکسندرانا است مهماندار پروس آمد توی واگون جنرال ریش سفید قوی هیکلی است اسمش بارون دلون میرزا ملکم خان ناظم الملک هم بحضور آمد امروز در استاسیونهای عرض راه لهستان روس که کالسکه دو سه جا ایستاد آنقدر از زن و مرد و کوچک و بزرگ کنار راه آهن ازدحام و جمعیت کرده که بیم خطر و نزدیک چند بچه و دختر زیر دست و پا هلاک شوند آخر آنها را دست بدست از بالای سر مردم در بردند از بس مردم همدیگر را فشار میدادند و زور میاوردند کم مانده بود همه زیر کالسکها بروند خلاصه از الکسندرانا براه افتادیم اما الکسندرانا مال دولت روس است تا رسیدیم بشهر قورن که مال پروس است و قلعه سخت معتبری دارد کوپار و دخانه ویستول هم از اینجا میگذرد و از اینجا بشهر برون برگ در برون برگ کالسکها ایستاده حاکم و جنرال شهر بحضور

آمده

آمدند بعد رسیدیم در شهر کوسترین در استاسیون شام حاضر کرده بودند بعد از صرف شام راه افتادیم کم کم شب
طالع و هوا تاریک شد باید در ساعت دوازده که نصف شب است برلن برسیم از سرحد روس هم تا اینطرف
طوری کالسکه را تند میرانند که ساعتی ده فرسنگ راه طی میکرد و باد هم از جلو بود که دود ذغال و غیره را
هرچه بود بکالسکه میریخت تا اینکه نصف شب وارد کار شهر برلن شدیم باز در ان همه شب جمعیت زیادی از دهات
بود داد میزدند و هورا میکشیدند علی الخصوص اطفال که تا عمارت دولتی همه جا با کالسکه دویده نصف شب
توی کوچه‌ها داد میزدند وارد عمارت شدیم همان عمارت دولتی است که سفر سابق هم منزل کرده بودیم
اما خیلی بنظر خوش وضع و با زینت و قشنگ آمد بسیار عمارت باشکوهی است یکشنبه سلخ جمادی الاولی
صبح در عمارت برلن از خواب برخاستیم امروز از روزهای عجیب و غریب دنیا محسوب میشود ساعت
دوازده که ظهر باشد اعلیحضرت امپراطور گلیوم اخبار داده بودند بیایند بدیدن من حاضر و مستعد ورود
ایشان شدیم اعلیحضرت امپراطور در کالسکه بسته نشسته از جلو عمارت ما گذشتند مردم ایستاده بودند سر ساعت معین
همه تعظیم کرده ما هم برخاسته تا نزدیک پله عمارت جلو رفتیم امپراطور را بنهایت قدرت و قوت و بشاشت
از کالسکه بیرون آمده آمدند بالا تا بهم رسیده دست دادیم با کمال محبت و مهربانی از چند اطاق گذشته
در اطاقی روی صندلی نشستیم پرنس فردریک شارل سپهسالار هم که برادرزاده اعلیحضرت امپراطور است
با پسر کوچک نواب ولیعهد که اسمش پرنس هانری است و در مدرسه بحریه تحصیل میکند و پرنس ژرژ*
خواهرزاده اعلیحضرت امپراطور حضور داشتند اعلیحضرت امپراطور الحال هشتاد و پنج سال تمام از عمرشان
میرود اما با این کبر سن حالت و قوت و بنیه قوی خوبی دارند قد و کمرشان بهیچوجه خمیده نشده
و علتی بهیچوجه در مزاجشان راه نیافته بود از هر طرف صحبت شد از مجلس کنگره که چند روز دیگر در
برلن برای اصلاح امور واقعه مابین دولت روس و انگلیس و عثمانی منعقد خواهد شد صحبت بمیان آمد
و میگفتند میخواهم بآب گرم امس بروم و برای همین کار کنگره معطل هستم خلاصه دیگر میگفتند یک
کشتی خوب ما این روزها در دریای انگلیس بکشتی دیگر خورده و کشتی ما غرق شده است و این بدبختی
در دریاهای ما روداده است دیگر میگفتند ولیعهد ما همه اولادش سوای این یک پسر که اینجاست

* PRINCE. GEORGES.

در انگلیس هستند امپراطریس هم در ویزباد است پرنس بیزمارک صدر اعظم هم در ییلاق خودش ناخوش است
اغلب شاهزادگان و وزرا در برلن نیستند و ما در اینجا تنها هستیم بعد از صحبت های زیاد برخواستند
با کمال ادب و مهربانی تا دم در مشایعت کردم صاحب منصبان و جنرالهای خودشان را معرفی کردند
و ما برگشتیم بعد از یکساعتی کالسکه حاضر شد ما و سپهسالار اعظم و جنرال مهماندار سوار شده رفتیم بازدید علیحضرت
امپراطور که در عمارت علیحده پائین تر از این عمارت می نشستند از پله بالا رفتیم علیحضرت امپراطور تا دم
پله استقبال کردند رفتیم در اطاق که پیشتر قبل هم همانجا ملاقات اتفاق افتاده بود در روی صندلی نشستیم
سوای سپهسالار اعظم کسی دیگر حضور نداشت از هر طرف خیلی صحبت شد بعد برخاسته امپراطور گفتند در ساعت
پنج ملاقات دوباره در سر شام رسمی خواهد شد با کمال خوشحالی قبول دعوت کرده پائین آمدیم سوار کالسکه شده
رفتیم منزل نهار آوردند صرف شد بعد از نهار کالسکه خواستیم که سوار شده قدری گردش کرده برای وقت
شام مراجعت کنیم در این بین امین الملک با کمال پریشانی داخل اطاق شده گفت نشنیده اید گفتیم چه شده است
گفت اعلیحضرت امپراطور را با تفنگ زدند و ایشان افتادند و بدوش گرفته حمل بمنزلشان نمودند بسیار
تعجب و حیرت کرده پرسیدم چه واقع شده تفصیل چیست گفت بعد از مراجعت شما از منزل علیحضرت
امپراطور چون ایشان عادةً باید سوار شده پیش از شام قدری بگردند در کالسکه روباز نشسته از همان
کوچه خودشان که اسم کوچه تیلول* باشد) توضیح اینکه تیلول درختی است مشابه بنارون ولیکن گل
معطری دارد) سرپائین رو بطرف آثار میل فتح که تازه ساخته شده است میرفته اند از دم مهمان
خانه که در دست راست کوچه واقع است میگذشته کلاه خود هم بر سر داشته و تنها با یکنفر پیشخدمت
بوده اند که ناگاه از مرتبه سیوم مهمانخانه دری باز شده شخصی با تفنگی که با چهارپاره زیاد پر کرده بوده است
سر امپراطور را قراول رفته دو تیر خالی میکند چهارپاره ها بسر و گردن و تن علیحضرت امپراطور خورده
میافتند پیشخدمت ایشان را بغل گرفته بمنزل میبرد دیگر معلوم است از رودادن اینجا دیگر چه حالتی برای
ما دست میدهد در برلن در وقتیکه ما حضور داریم همچه قضیه بزرگی اتفاق افتد زیاده از حد بما بد
گذشت و فی الفور همهمه و هیجان غریبی در شهر برخاست تمام اهل شهر از زن و مرد و بزرگان و اعیان و اشراف

*TILLEUL.

و سوار

وسفرای خارجه وغیره میدویدند و بطرف عمارت اعلیحضرت امپراطور مثل مور وملخ مردم جمع شده میآمدند
ومیرفتند بولتن* احوال امپراطور را (یعنی ساعت بساعت تفصیل وشرح حال) فوراً جراح وحکما چاپ
کرده بمردم میدادند و مردم جوقه جوقه درکوچها میخواندند اما این آمد و رفت وهجوم مردم و قال ومقال
بدون هیچ بی نظمی واغتشاش وصدائی بود وحالت مردم ورعیت وسپاهی وشهری وبزرگ وکوچک
هیچ تفاوتی نکرده بود وبهمان حالت سابق باقی بودند مگر اینکه درکوچه عمارت امپراطور جمع میشدند ازدحام
میکردند وفی الفور جراحان واطبای خوب شهر را حاضر کرده مشغول معالجه شدند جنرال مهماندار ما ساعت
بساعت خبر میآورد که یاسی وچهار چهار پاره بسر وگردن و بدنشان فرو رفته است سه چهار عدد را
بیرون آورده بودند الحمد لله که کلاه خود سرشان بود والا بری بود جمیع کلاهشان سوراخ شده است
ازحوالی شانه وگردن جمیع لباسشان پاره و سوراخ گردیده هیچکس خبر درست صحیحی از اعلیحضرت امپراطور
نمیداد که واقعاً معلوم شود چه طور و درچه حالت هستند خلاصه یکنفر زن هم توی کوچه بعد از حدوث
اینواقعه داد میزده است که خوب شد امپراطور را زدند مرده است یا نمرده است آن زن بدذات را
گرفتند وآن شخص را هم که تفنگ انداخته است خواستند بگیرند با طپانچه یکنفر پولیس را هم زده بعد
طپانچه هم بسر خودش زده است اما گفتند نمرده است اسم این شخص دکتر شارل نوبلینگ واز ورزنده
خانواده معروفست دو برادر او هم در قشون خدمت میکنند اما اینها از طبقه موسوم به سیالیست و دمو
کرات هستند که برضد قوانین وتسلط جدید اعلیحضرت امپراطور و پرنس بیزمارک هستند چه در قانون
مذهبی چه در دولتی سه هفته پیش از این هم یکی از همین طبقه مذکوره طپانچه شش لوله بامپراطور انداخته اما
صدمه وآسیبی نرسیده بود خلاصه مهمانی و دعوت شام و تماشاخانه وغیره همه بهم خورد ما هم از
روی دلتنگی و بجهت مشغولیت قدری اطاقها و اماکن این عمارت را گردش و تماشا کردیم اطاقهای
بسیار خوب با پردهای نقاشی و مبل خیلی ممتاز (که عبارت از اثاث البیت است) و اسباب نفیس
دارد هر اطاقی یکرنگ پارچه با چهارچوب بدیوارها نصب کرده اند مبل هم همان رنگست؛
سنگهای سماق و الوان یکپارچه بزرگ و کوچک بدیوارها وغیره خیلی نصب است بعد بمرتبه بالا رفته

*BULLETIN.

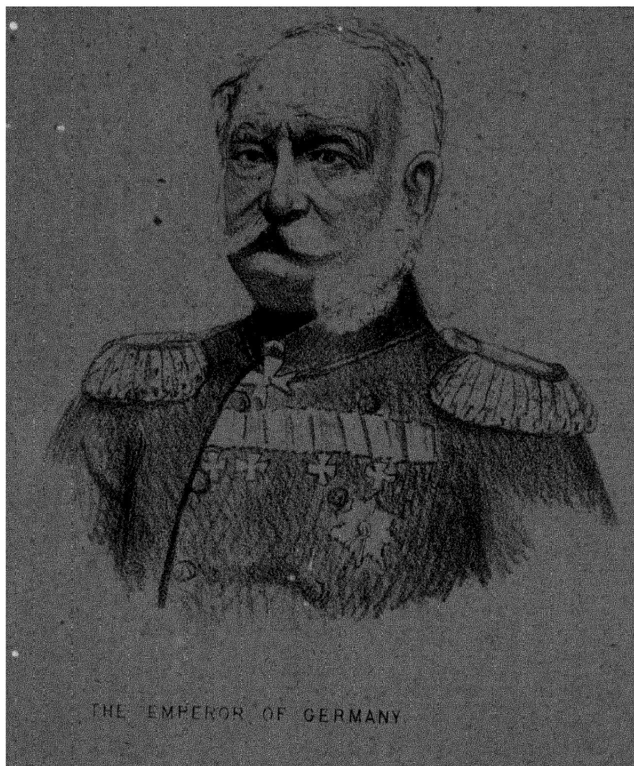
ودیدم انبار پرده ها و صورتهای زیاد است که هر چه پردهٔ نقاشی خوب بوده در اینجا انبار کرده اند یک پردهٔ بزرگ صورت من هم اینجا بود و بعد منزلهای متشخصها و غیره را قدری گردش کرده آمدیم منزل نهار کرده قرآن خواندیم یکساعت و نیم بغروب مانده کالسکهٔ بسته حاضر کردند سوار شده رفتیم بگردش تا رسیدیم بمیدانگاه و باغچهها و اوّل پارک دور آثار فتح جدید اینجا از کالسکه پیاده شدم زن و مرد و بچه زیادی دور ما را گرفتند و تری تماشا کرده از مرتبه اوّل هم بالا رفتیم این آثار را بعد از فتح فرانسه بنا کرده اند در سفر اوّل ایچنبال قبل که باینجا آمدیم این بنا ناتمام بود و سه سال است که تمام شده خرج زیاد کرده اند همه از سنگ است چه سنگی که مثل جواهر است از جنس سنگ سماق اناری رنگ برنگ و پارچهای کلفت و حجیم طویل و عریض چند ستون قطور بزرگ بلند دور این بناست که همه از یک پارچه سنگ سماق است میل بالای بنا که آنهم ستون بسیار بلندیست از یک پارچه سنگ بالای آن میل یک صورت ملک بالداری از مفرغ ریخته و ساخته و نصب کرده اند که واقعاً گویا ملکی است که وصف میکنند بسیار بزرگ و مهیب است صورت جنگهای با فرانسه و نمسه و دانمارک را از برونز و مفرغ در اطراف بنا در آورده اند بسیار خوب و ممتاز و همه جا که اعلیحضرت امپراطور و پرنس بیزمارک و سردارها را کشیده اند کمال شباهت و خوبی را دارد و از ایطالیا خاتم ساز آورده بالای این اشکال و جرکاه ها را از سنگ موزاییک و خاتم سازی کرده اند آنهم اشکال جنگ و غیره است بسیار خوب ساخته اند روی هم رفته آثار و وضع بنا از این بهتر گویا در دنیا بنا نشد و از توی ستون که مجوف است راه دارد بآن بالا که ملک را نصب کرده اند ناظم خلوت عرض میکرد تا بالای آن ستون رفته ام دویست و چهل پله میخورد خلاصه دوباره سوار شده در پارک و خیابانها گشته رفتیم الی شارلتان بورغ* که قصبه ایست خارج از برلن و این آثار فتح و باغ پارک ما بین شهر برلن و قصبهٔ مزبوره واقعست در این قصبه عمارات قدیم پادشاهان پروس است و باغ بسیار خوبی هم در جلو عمارت دارد و از آثار فتح الی اینجا نیمساعت راه است از رودخانه کوچکی که پل داشت گذشتیم که در حقیقت سرحد برلن و شارلتان بورغ است رانده تا بعمارت رسیدیم پیاده شده اوّل توی اطاقهای تحتانی را گردش کردیم یک پیره زنی که گویا سرایدار اینجا بود آمد درها را باز کرد

*CHARLOTTEN.BOURG.

پرده

پرده‌های کهنه قدیم کوبلن فرانسه بدیوارها نصب بود (پرده کوبلن عبارت از پرده‌های بسیار ممتازیست
که با پشم بطرز بسیار خوب و نفیس میبافند که از حیثیت نقاشی عدیل ندارد و خیلی گرانبها و کمیاب است چون
در کارخانه کوبلن فرانسه بافته میشود بآن اسم موسوم است) مبل و اسباب خانه از فرش و میز و صندلی
همه از همان عهد قدیم است که نگاهداری کرده اند بعد بیرون آمده پیاده در خیابانها و باغ که انتهای آن
معلوم نبود قدری راه رفتیم همه چمن و گل است خیلی پیاده راه رفته تا رسیدیم بمقبره پدر و مادر اعلیحضرت
امپراطور که گلیوم سوم هستند پدر امپراطور معاصر ناپلیون اول بوده است همه مقبره با ستونهای یکپارچه
از سنگ سماق است چیزیکه در این مقبره خیلی عجیب است حجاری مرمریست که روی قبر پادشاه و زوجه
اش کرده اند که روی قبر پادشاه صورت پادشاه و روی دیگر قبر صورت زوجه پادشاه است و
Prince Henri صورت هر یک شکل مرده ایست که به پشت خوابیده و دستهایش را روی سینه گذاشته بقدری خوب
حجاری کرده اند که شخص از تماشا سیر نمیشود بخصوص شکل زوجه پادشاه که در آن اوقات بحسن و وجاهت
معروف بوده است خلاصه غروب شد آمدیم بیرون باز پیاده از خیابانها رفتیم تا کالسکه رسید
سوار شده راندیم برای منزل درست متجاوز از یکفرسنگ راه است مرتضی قلیخان پسر مخبرالدوله که
دوشنبه غره جمادی الاخری در برلن تحصیل میکند و منزلش در همین قصبه شارلتانبورغ است امروز بحضور رسید فردا طرف باید
برویم به بادن باد هم پسر نواب ولیعهد که امروز دیده شد پرنس هانریست دوشنبه غره جمادی
الاخری صبح برخاستم امروز از احوال اعلیحضرت امپراطور خبر صحیحی نیست کسی نمیرود و نمیاید امپراطریس
از بادن بادکویار رسیده است متصل شاهزادگان و اقوام و وزراء و غیره از خارج و داخل میرسند خلاصه
مسیو بولو وزیر امور خارجه پروس بحضور آمد مرد پیر قوی هیکل با بنیه ایست سبیل و ریش را تراشیده بود قدری
صحبت شد بعد سعدالله بیک ایلچی کبیر عثمانی بحضور آمد یکسالست که مامور و مقیم برلن است و الی حال هم
هیچ بخارجه نرفته و سفارتی نکرده بوده جوانست بسیار شخص معقول نجیبی بنظر آمد بعد از آن دو شاهزاده
پروس که تازه از راه رسیده بودند یکی دوک دساکس ویمار برادر امپراطریس المانیا و دیگری پرنس
بانزی دی با که پولاند باشد بحضور آمدند پرنس بانزی دی با میخواهد دختر فردریک شارل را عروسی کند

خلاصه بعد بکالسکه نشسته رفتیم باکاریوم که سفر اول هم رفته و تعریف و تفصیلش را در روزنامه سیاحت فرنگ
نوشته‌ایم محلی است که تمام وحوش و طیور و حیوانات برّی و بحری را زنده نگاه میدارند قدری گردش کرده
بیرون آمده سوار کالسکه شده خواستیم بباغ وحش برویم چون دور بود فسخ عزیمت کرده باز دیگر رفتیم نزدیک
مناره و آثار فتح پیاده شده گردش کردیم باز بالا رفته مفصلاً بالا را تماشا نمودیم چهارده ستون سنگ
یکپارچه دارد بعد سوار شده رفتیم منزل بعد از یکساعت یعنی در ساعت شش بعد از ظهر که دو ساعت
بغروب مانده بود سوار کالسکه شده رفتیم سر راه آهن که برویم برای بادن باد رسیدیم بگار سوار ترن
یعنی کالسکه بخار شدیم این ترن تازه است و دولتی است جنرال مهماندار هم با ملتزمین و همراهان ما سوار
شده همه جا بجا شدند کاستیگرخان مهندس بنساوی هم که مدت متمادی در ایران و نوکر دیوان بود
و در برلن بحضور رسید در ترن است و همراه ما میآید خلاصه براه افتادیم همه جا آبادی و سبزه و چمن و
گل و زراعت و باغ و جنگل بود امروز دریاچه‌های متعدد بسیار باصفا دیده شد که کشتی بخار و بادی و
قایق وغیره روی آنها کار میکرد و دور این دریاچه‌ها همه آبادی و جنگل و چمن است از شهرهای معظم که
کارخانجات زیاد داشت گذشتیم و یکی از این شهرها هم قلعه سخت و باستیانها داشت کالسکه بخار در هر
هر یک از شهرها و استاسیونها ایستی کرده براه میافتاد و همه جا همین طور تا چشم کار میکرد سبزه و چمن
و آبادی و زراعت و جنگل بود و مشغول تماشا بودیم تا شب شد شب را در واکون خوابیدیم بسیار
تند میرفت و خیلی تکان میداد صبح که برخاسته نگاه کرده دیدم وضع و هیأت و حالت صحرا تغییر کرده بود
یعنی کوه و تپه‌های زیاد دیده میشد ولی جنگل و سبزه و آبادی و زراعت و خیابانهای راست و گلهای
رنگارنگ باز همه جا بسیار بود علف چمنها تا شکم اسب میرسید و زمین خشک و سنگ و بی گیاه نکو
در هیچ جا دیده نمیشد تا رسیدیم بشهر های دل برگ که در دره جنگلی واقع است در اینجا قدری ایستاده Heidelberg
بعد راه کج شد بطرف بادن باد و پس از طی چند فرسنگ بشهر کارلسرو رسیدیم که پای تخت والی مملکت Carlsruhe
بادن است خود والی بجهة واقعه امپراطور به برلن رفته است کارلسرو شهر بزرگ آباد خوبیست از اینجا
بقصبه اوس و از اینجا بشهر بادن باد رسیده در ساعت نه بعد از نصف شب که سه ساعت بظهر مانده



THE EMPEROR OF GERMANY.

بود وارد کار شدیم حکیم الممالک که پریشب پیش آمده بود برای آماده کردن منزل و کالسکه وغیره به حضور رسید
همه چیز را خوب و بقاعده حاضر کرده بود در کار ایلچی روس و حاکم شهر و زن پرنس منچیکوف و جمعی دیگر حاضر
بودند رفتیم در هوتل یعنی مهمانخانه موسوم بانگلیس منزل کردیم و همه ملتزمین در همین هوتل جای گرفتند
پرنس منچیکوف دیروز وارد برلن شده است که به بادن باد بیاید امروز از برلن اول شهر پتسدام دیده
شد بعد بشهر ماکدبورک رسیدیم که قلعه معتبر و کارخانجات زیاد دارد قبل از ماکدبورغ به براندن بورغ رسیدیم
بعد ماکدبورغ بعد کوتن کن بعد از رود خانه وزر گذشتیم بعد فرانکفورت سورمن بعد دارمشتاد بعد هایدل
برک بعد کارلسرو بعد بادن سه شنبه دوم جمادی الثانی بود که وارد بادن باد شدیم نهار در مهمانخانه
صرف کرده بعد رفتیم حمام همان حمامی بود که پنجسال قبل ازین هم در سفر اول دیده شده بود از حمام بمنزل
آمده بعد از یکساعتی سوار کالسکه شده رفتیم بگشت و تفرج امروز در جنگلها درخت اقاقیای سفید که پر گل بود
زیاد دیده شد اینجا هم حالا اول گل زرد و گل مخمل و اقاقیاست در باغچها گلهای بسیار خوب بدیع عمل
آورده اند که کمتر دیده شده بود از کالسکه بیرون آمده قدری پیاده در ویلاها که عمارت ییلاقی مردمان با
سلیقه متمول است گردش کردیم عمارت بسیار خوبی ملاحظه شد که مسکن ییلاقی یکی از تجار روسیه بود
که صاحب خانه خودش در پطر اما از اقوام و بستگان و اولاد و اطفالش بعضی در خانه بودند قدری
درین عمارت گردش کردیم بسیار از روی سلیقه و خوش وضع بنا شده باغچهای بسیار خوب داشت
صاحب خانه اسمش هونلر است دختر صاحبخانه که اسمش اوتیلی بود قدری پیانو زد چون بسیار جوان بود
از خجالت سرخ میشد از آنجا بیرون آمده بکالسکه نشسته در عمارت دیگری پیاده شده گردش
کردیم بسیار با صفا بود صاحب اینخانه کارو نام یهودی بود بعد باز بکالسکه نشسته رانده در ییلاق
یک شخص صراف معتبری که خودش در پاریس بود پیاده شدیم اسم صراف هوف مورذت است
عمارت با صفائی دارد پس از گردش سوار شده آمدیم منزل شب را بعد از شام رفتیم در دکاکینی که اسباب
و امتعه نفیسه خوب دارند قدری خرید کردیم بعد رفتیم بتالاری بسیار عالی که اطاقهای متعدد دارد
و در حقیقه یکدست عمارت بسیار بزرگ عالی معتبر محسوب میشود که سابقا قمارخانه بوده و در فصل تابستان

از همه فرنگستان در اینجا جمع شده قمار و برد و باختهای زیاده از حد میشده است چون مصدر انواع بی
نظمیها و شامل نزاعهای کلی بوده دولت المان منع کرده است که دیگر قمار نشود حالا این تالار و عمارت
کلوب است یعنی شبها مردم جمع شده از هر قسم روزنامجات آنجا میخوانند و هر قسم صحبت دولتی و غیره
دولتی میکنند نزدیک این تالار جائی در بیرون ساخته اند از چوب بسیار قشنگ اغلب اوقات شبها
ساز و کمانچه و موزیک در اینجا میزنند و هفته یکشب هم در این تالار وسیع و عمارت مجلس بال است کل
نجبا و اعیان و خانمها و مردم محترم جمع شده ساز میزنند و میرقصند یعنی ساز را موزیکانچیان و اهل موسیقی
زده خانمها و اعیان و محترمین رقص میکنند و بال میدهند چهارشنبه سوم نهار را در منزل صرف (چهارشنبه سیم)
کرده بعد از نهار سوار کالسکه شده از کنار رودخانه که از بالا دست آمده از پای منزل ما میگذرد رو بجنوب
باد ن باد رفتیم این رودخانه همه جا مستقیماً جاریست و پلهای متعدد خوش وضع باریک جهة عبور و مرور فاصله
بفاصله بر روی رودخانه ساخته اند و کنار رودخانه از دو طرف عمارات ییلاقی تکتک زیاد است
همه بسیار با صفا و پر گل و سبزه که هر یک بواسطه یک سدّی و حایلی بسیار قشنگ از دیگری سوا است
و هر صاحبخانه با زن و اطفال و اهل البیت و نوکر و اسب و کالسکه و طویله و گرمخانه و همه اسباب و اوضاع
زندگی و تعیش و استراحت مخصوص و ممتاز است در باغچها انواع گلهای خوب عمل آورده اند و در گرمخانه
اقسام میوه جات و فواکه ممتاز ترتیب میکنند عصر با اطفال بسیار قشنگ خوش روی خوش اطوار توی کالسکه
های دستی کوچک نشانده دایها در خیابانها و چمنها بگردش میبرند زنها و دخترها و خانمها و مردها پیاده
و سوار کالسکه صبح و عصر در گردش هستند درختهای سرو و کاج جنگلی و سایر اشجار بسیار بلند و قوی سایه
انداخته است کوهها جنگل هوا همیشه رطوبتی اغلب اوقات باران و تگرگ میبارد رعد و برق میشود قوس
و قزح نمودار میگردد اینجا گلستان و درخت و باغچه و باغ را هیچ جه آب نمیدهند و آبیاری نمیکنند
از اتصال باران و رطوبت هوا همیشه تر است اما نه این است که باران متصل بیارد مثلاً در مدت بیست
و چهار ساعت ممکن نیست که دو ساعت نبارد هوا ابر باز شده آفتاب میشود اما حتماً هر روز باران
و شب شبنم را دارد جمعیت این شهر در اوقات تابستان که مردم خارج و متفرقه هم خیلی باستحمام آب گرم .

معدنی و ییلاق می آیند به پانزده الی هیجده هزار نفر میرسد لیکن جمعیت اصلی این شهر با قراء و دهات نزدیک
و حوالی شهر نباید زیاده از ده هزار نفر باشد آب رودخانه این شهر چون از چشمها خارج میشود و میگذرد و بسیار بد است
رنگ آب مایل بسرخی و تیره گیست امّا بعضی چشمها دارد که آبش گوار است خلاصه از کنار رودخانه رفته
بعد از رودخانه گذشتیم در حقیقت آنطرف رودخانه انتهای شهر است و خانها کم کم بوضع خانهای عتیق و
دهقانی میشود بعد قدری فاصله و مسافت پیدا کرده بدیه لیش تاشتال میرسد اینجا معبدیست که دخترهای تارک
دنیا در اینجا انزوا و سکنی اختیار کرده اند بعد از این دیه مکانیست در طرف دست راست عمارت
بسیار خوبی دارد و رودخانه کوچکی از اینجا میگذرد و در این بین باران شدیدی ما را گرفته از کالسکه پیاده شده
باین مکان پناه بردیم این مکان برای عمل آوردن ماهیست هر قسم تخم ماهی در شیشها کرده و حوضها ساخته
و آبها آورده و تعبیه ها کرده که تخم ماهی را کم کم ماهی نموده و پس از آنکه توی این عمارت و حوضهای کوچک
قدری تربیت شده و جثه هم رساندند میبرند بحوضهای بزرگ خارج که در صحرا ساخته اند میریزند تا بزرگ
شده آنوقت بمردم میفروشند و صرف میکنند و این ماهیها نوعاً از قبیل قزل آلای و غیره است متصدی
و مباشر این ماهیخانه یکنفر جوان انگلیسی است عمارت اینجا بسیار عالی و قشنگ است و محلی هم دارد که قهوه
خانه است که مردم در اینجا صرف چای و قهوه و غیره میکنند الحال هم باز بنا در اینجا مشغول ساختن
حوضهای دیگر بود خلاصه مکاناً خیلی جای با صفائیست بعد سوار کالسکه شده باز رو ببالا راندیم تمام راه
همه جا مثل بهشت جنگل سایه گل چمن سبزه و اینقدر پاکیزه است که در این راهها یک پر کاه نریخته بود
همه جا مثل کف دست پاک و باصفاست و اطراف راه تا چشم کار میکرد تماماً درختهای کاج و سایر
اشجار جنگلی با کمال خضارت و سبزی سر بآسمان کشیده هوا از طراوت مثل هوای بهشت خلاصه تفرج
کنان میرفتیم خلوت هم بود احدی آمد و شد نمیکرد تا رسیدیم بیک چشمه بسیار خوب با صفائی که اینجا
حوضچه کوچکی از سنگ ساخته اند آب سرد صاف باریکی از لوله که در آن بالا نصب است توی
حوضچه میریزد اینجا پیاده شدیم این صدای آب نازک و گلهای زنگارنگ اطراف و زمین چمن جنگل و
آواز مرغهای خوش الحان یک عالم غریبی* داشت قدری نشسته و دست و رو شسته دوباره سوار

* عجیبی

شده باز سربالا راندیم یعنی راه پیچ و خم بسیار کمی داشت که کالسکه بکمال سهولت و راحت میگذشت و عرض راه
همه جا چهار ذرع است و شیشهٔ سنگی ساخته اند اما روی راه خاک سرخ چسبنده سفت ریخته و کوبیده اند
که ابداً در باران گل نمیشود سهولت اثر داده کالسکه بزمین مرکوز نمیشود و مطلقا ردّ آن معلوم نیست مثل این است
که کالسکه روی فرش حرکت بکند خلاصه قدری که از چشمه دور شدیم دست راست راه نزدیک کالسکه
توی چمن شوکائی دیده شد چون ما را دید فرار کرد تفنگی هم نبود که صید شود از انجا قدری دیگر رانده تا رسیدیم
بقصر کهنهٔ گراندوک باد که نایب السلطنهٔ این مملکت است و حالاتش را در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ایم
این قصر منزل شکارگاه دوک است که در فصل شکار اینجا آمده منزل کرده شکار میکند درین جنگلها شکار مرال و
خرگوش و شوکا زیاد است مرغی است بزرگ جثه که گوک دبرو میگویند و در حقیقه کبک دری جنگلی است
از این مرغ هم دیده میشود اسم این قصر ابرشتن است دیوارهای سنگی بلند کهنه دارد رفتیم بالای قصر
چشم انداز بسیار خوبیست طرف مابین جنوب و مشرق شهر گردس باخ که شهر بسیار قشنگی است افتاده
و رودخانه مورگ از وسط شهر میگذرد آب زیادی دارد اما مثل رودخانه بادن باد آبش زرد
رنگ و بدست این رودخانه هم در صحرا مخلوط و ضمیمه رودخانه بادن باد شده برودخانه رن
داخل میشود طرف مغرب که سمت بادن باد است دیه ابرشترت پیداست که همین رودخانه
مورگ از میان این دیه هم میگذرد اما در حقیقت نه این دیه است نه ان شهر مردو قصبه بسیار
بزرگیست و جمعیت زیاد و عمارات عالی دارد و این مکان بسیار با صفا و زینتش تماماً چمن و گل و
اطرافش جنگل کاج و درختهای سیب و گردو و غیره است تمام ما یحتاج زندگی از اسباب خانه و آشپز
خانه و غیره در این قصر برای دوک حاضر و موجود است یکنفر مرد با زنش سرایدار اینجا بودند خلاصه
باران که ایستاد و هوا باز شد آمدیم پائین بکالسکه نشسته از راه قصبهٔ ابرشتروت مراجعت ببادن
باد کردیم یکساعت راه بود باز از همان محلی که ماهی تربیت میکنند گذشته از همان راه آمده رفتیم
بمنزل شب را بتماشاخانه رفتیم تماشاخانه کوچک بیجربه ایست با چراغ گاز روشن میشود جمعیت
زیادی از زن و مرد بود در یک لژ مخصوص تنها نشستیم مرد و زن خوشگلی آواز خوانده یک حکایتی را

بازی

بازی و شطرنج درآوردند بد نبود ساعت شش یعنی شش و نیم به اطاق رفتیم خوابیدیم
وارد شدیم بعد بر خاسته آمدیم منزل در این هوتل که ما منزل
داریم پرنسس تروبسکای روس هم چند نیست با شوهرش و دو دختر بزرگ و یک پسر کوچک در اینجا
منزل دارند تروبسکای از نجبای روس است اما دو چشمش چند نیست معیوب شده او راندیدیم شوهر
این خانم است و خود خانم میانه سن است پرنس منچیکوف دور و ز است با اینجا آمده است در اینجا
خانه و عمارت ییلاقی و زن و زندگی خوب دارد پنجشنبه ۴ قبل از نهار رفتیم بحمام فرد ریک که
همین والی بادن باد است و مدت زمانی است بخرج خود دولت این حمام را بنا کرده اند ولی تنها باسم
والی معروفست از این هوتل بحمام دویست قدم است این حمام از همان بخارات گرم معدنی که از
زیر کوه در میاید گرم میشود دیگر آتش و حمامی لازم ندارد آب بسیار گرم معدنی از محلی بلند در آمده بحوض
جاری میشود که آن حوض منبع جمیع حمامها و خزانه باست و حمامها را مرتبه بمرتبه ساخته اند که آب از حمام
بالادست بحمامهای زیردست و راه آبها و خزانهامی نشیند و جاری میشود و این آب را با لولها
وغیره بتمام حمامها تقسیم کرده اند البته پانصد حمام است اما همه در یک عمارت و یک بنا یکطرف
زنانه است یکطرف مردانه و هر دو طرف بیک طرح و وضع و هر یک با تالارمتعدد برای هواخوری
و رخت کنهای خوب وغیره در حمام مردانه یک جاالحوض مدور بزرگ آب سرد یعنی نیم گرم وارد
بسیار بزرگ با سقف بلند عالی مدور و نزدیک باین جاالحوض حوض کوچکی است که آب معدنی از آن
بجوش شده و ریگ در آن ریخته اند که مردم برای معالجه باینجا رفته ریگ بتن میمالند و زمین همه اینجا
با از حوض وغیره مرمر است اما بسیار صاف و لغزنده از مدا دپاک کن مثل شبکه چیزی ساخته روی
مرمر با انداخته اند که پای آدم نلغزد گرمخانه درجنب این جاالحوض است بسیار خوش و عالی و تماما از
مرمر سقف مدور بلند رنگین حوض مستطیل بزرگ بسیار عمیق که تمام حوض از دیواره و کف وغیره
مرمر است آب گرم معدنی بسیار صاف که ابدا بوی آب معدن نمیدهد قدری لب شور است
مجرائیست مشرف باین حوض که اتصال بخزانه آب گرم و دهن آن شیری دارد آب بسیار گرم
دائم از آن جاریست اما آب حوض ملایم است و پائین آن شیر در بدنه همان دیوار سوراخ وسیعی است

پنجشنبه ۴

Princesse Troubetzkoi

فرنگستان

پیچ و بستی از خارج دارد که هرگاه آن پیچ را حرکت بدهند آب گرم جوش از سوراخ زیر خزانه داخل حوض
میشود در آنی حوض را خالی کرده باز پر میکنند گرمخانهای متعدد دیگر در جنب این حمام است که در همه با بخار
میشود آنها را بحدی از بخار آب گرم گرم کرده اند که نمیتوان پا بزمینش گذاشت امّا فرنگیان بجهت معالجه باین
گرمخانها رفته نیم لنگها و صندلیها در آنجا چیده اند روی آنها میخوابند تا عرق زیاد کرده قریب بهلاکت
میرسند بعد باین حوضهای نیم گرم و سرد آمده خود را میشویند ولی امروز قرق بود احدی نبود دیگر بعضی
اسباب و آلات تعبیه کرده اند که بمحض حرکت و پیچ دادن آب از بالا بپایین میریزد مثل اینکه از غربالی
بریزد آدم زیرش میایستد بسیار بالذتست خلاصه از حمام بیرون آمده رفتیم منزل نهار خورده سوار کالسکه
شده عزیمت همان چشمه را نمودیم که روز شکار دیده بودیم شکارچیهای اینجا را هم خبر کرده بودند یعنی اشخاصیکه
مستحفظ جنگلهای دوک و شکارگاهها هستند و خودشان هم بلد راه شده همراه بودند از چشمه باین طرف
قدری پیاده بالای جنگل رفته چیزی ندیده مراجعت کردیم راههای پیاده رو خوب همه جا توی
جنگل و کوه ساخته اند از اینجا سوار کالسکه شده مسافت زیادی پیشتر رفته به جنگلی رسیدیم شکارچیها
گفتند اینجا شکار دارد باید پیاده شد پیاده شده باز راه زیادی پیاده در جنگل که درختهای کاج
بسیار و سایر اشجار خیلی بلند درهم داشت رفته محلی را نشان دادند ایستادیم چهار نفر شکارچی با دو سگ
جنگل را بهم زدند سگها هوا انداختند شکاری از جائی بیرون نیامد بعد مراجعت کرده راه زیادی پیاده
رو بپایین آمده بجاده رسیدیم و از طرف دیگر جنگل کوهی را گرفته بالا رفتیم باز جائی را شکارچی نشان داد
ایستادیم و آنها بنا کردند با سگها جنگل را بهم زدن و شکار در کردن من قدری ایستاده و اطراف را
نگاه میکردم که یکدفعه دیدم صدای سگ بلند شد و یک شوکا مثل برق از بالا گذشت من بسرعت
رو ببالا رفتم شوکای دیگر آمد بسیار تند میدوید و ساقه درختهای کاج هم مانع از دیدن بود تفنگی
انداختم نخورد بعد باز سگها از جنگل پایین جاده صدایشان بلند شد رفتیم پایین مهدیقلیخان و فرنگی
شکارچی و بعضی دیگر از پیشخدمتها رو بپایین دویده مهدیقلیخان و فرنگی تفنگ انداختند زده بودند
پس از آن رفتیم بهمان عمارت ماهیخانه شکارچیها گفتند بالای دره های این عمارت شکار دارد

ان

آن دسته شکارچیها که از کروس باخ آمده بودند با سکها رفتند ما هم با رئیس جنگلهای بادن باد که اسمش لوئی
وجوان نجیب خوبیست و اطلاع از شکار دارد و دو سه نفر دیگر از عقب رفتیم حالا بغروب هم چیزی نمانده است ا
درهای بسیار با صفای خلوت گل و چمن آب و جنگل مثل بهشت بعد از طی مسافتی از پیاده ها جلو آمده
گفتند شوکائی در چمن بالا میچرد پیاده شده رفتیم دیدیم راستست من و مهدیقلیخان پیاده از راههای
بد رفتیم توی جنگل برای مارق تا بان محل رسیدیم چارپاره انداختم بار چون دور بود نخورد برگشته با کالسکه
نشسته رفتیم بالاتر دوباره پیاده شده در چمن دیگر شوکائی دیدم اما وسط چمن بود بلدها را دیده وحشی
شده بود مارق هم نداشت از دور گلوله انداختم نخورد بسیار عرق کرده خسته سوار کالسکه شده ایم منزل
شکارگاههای اینجا در این فصل تابستان و بهار قدغن و قرق است احدی تفنگ نمی اندازد تا اول
پائیز که خود دوک آمده افتتاح شکار کند اما معلوم میشود شوکا عادتش این است که صبح بسیار زود
و عصر تنگ از جنگل انبوه در آمده بجاهای علف زار که وسعتی دارد بچرا می آید از این حیوان در مازندران
خیلی است اما این عادت او را نمیدانستم امروز قبل از سواری صدر اعظم مملکت باد از جانب گراندوک
مأمور شده بود که بحضور بیاید آمد و صحبت شد اسمش مسیو توربان است جمعه پنجم امروز بعد از صرف *جمعه پنجم*
نهار رفتیم بدیه افزهیم از منزل الی آنجا یک فرسنگ سنگین راه و در پائین مغرب و شمال طرف رودخانه
رین واقع است رفتن بانجا بجهة کبوتر زنی بود که در فرنگستان یکنوع تیراندازی است بجهة امتحان
تفنگچی و تیرانداز با سوار شده رانده تا از آبادی بادن باد گذشته به صحرا و مزارع و دهات افتادیم زن
و مرد زیاد در میان مزارع مشغول کشت و زرع بودند اغلب زراعتشان سیب زمینی و لوبیا و گندم و
غیره است تا رسیدیم بدیه مزبور اینجا محل و میدان اسب دوانی هم ساخته اند یعنی اطاقهای چندی برای
نشستن و تماشای مردم و محوطه آن برای اسب دوانی میشود اما وضع و محل کبوتر زدن این است که قدری
پائین تر از اینجا یک سایبان طولانی از چوب تعبیه کرده اند در آنجا رفته نشستیم وزیر مختار دولت
روس هم که در باد است آنجا بود با بعضی دیگر از نجبا مطرینج نام هم که جوان بلند بالا و از اجزای مجلس
این جمع کبوتر زنهاست آنجا بود و حکام باد هم بودند شروع به تیراندازی شد شخصی وی صندلی

نشسته اسبابی در جلو دارد که از زیر زمین ربط و اتصال دارد با قوطی که برای کبوترها ساخته اند و از نطرف
بفاصلهٔ سی قدم راه بقدر ده قوطی در روی زمین و در هر قوطی یک کبوتر زنده پر و بال دار گذاشته اند
همینکه تفنگچی جلو آن مردمی ایستد و بقراول میرود لفظ پول میگوید فوراً آمزد آن اسباب را که مثل یکدسته
بادن است بزمین میزند یعنی فرو میرود و بلافاصله از انطرف یکی از ان قوطیها که مثل قفسی است باز شده
کبوتر بهوا میرود و تفنگچی در کمال چلدی و چابکی او را میزند اول بفرنگیها تکلیف شد هر چه انداختند زدند
و حال انکه منزل ساچمه نزدیک بود و باید با ساچمه زد بعد من چهار تیر پی در پی زدم و هیچیک خطا نشد
یک تیر مهدیقلیخان و بعد یک تیر هم جعفرقلیخان غلام بچه باشی زد از فرنگیان هم بالاخره یک تیر زدند هم
ساعتی انجا توقف کرده مراجعت بمنزل کردیم قدری استراحت نموده نماز کردم بعد کالسکه حاضر شد
رفتیم برای شکار شوکا از همان عمارت خانه[۲] گذشته رفتیم بطرف درههای بالا که دیروز هم رفته بودیم اول ۲ [illegible]
در همانجای دیروزی شکار بود اما شکارچیان فرنگی نفهمیده گریزاندند بعد از انجا پیاده شده راه
زیادی پیاده رفته تا چمنی رسیدیم که گمان شکار بود چیزی دیده نشد تا همانجا که جای بسیار باصفائی بود
نشسته مهدیقلیخان و جعفرقلیخان[۳] باشی و سه نفر از فرنگیها را گفتیم بروند بالا اگر شکاری دیدند خبر بدهند ۳ غلام بچه
بعد میسولوئی باشی جنگلها رسید او را هم گفتیم رفت عقب مهدیقلیخان و خودمان نشسته مشغول صحبت
بودیم که یکبار عضدالملک گفت یک شوکا از جنگل آمده رفت پشت انخانهٔ چوبی که آخر چمن و لب
جنگل است (توضیح اینکه این خانهها را محض زدن شکار ساخته اند خانهٔ ایست تخته که شکارچی انجا پنهان
شده هر وقت شکار عصر بچرا می آید میزنند) من هر چه دوربین انداخته دور خانه و چمن چیزی ندیدم
عضدالملک گفت میروم بیرون می آورم راه زیادی هم بود تنها رفته دم خانه که رسید شوکا از
پشت خانه پنج قدمی عضدالملک در آمده گریخت افسوس خوردم که چرا من خود با عضدالملک نرفتم
والا او را دیده میزدم درین بین میسولوئی آمده گفت شوکائی در جلو توی چمن است برخاسته راه زیاد
پیاده سربالا رفتیم بعد من و میسولوئی و امین السلطنه و میرزا محمد رفتیم برای مارق میسولوئی نشان داد
که شوکا درین چمن است از جنگل پائین دست رفته بچمن که رسیدیم چیزی نبود میسولوئی دست بدست زده

سر ۷ کفت

گفت نیست من نگاه کرده دیدم یک دره مانندی در جلو هست که تمام آنرا چمن گرفته است اما توی چمن
معلوم بود که دره و خرپشته است فهمیدم که شکار چرا کنان بآن خرپشته رفته است تفنگ چهارپاره را گرفته
تنها بآنجا رفتم در بین پس صدای صوت مهدیقلیخان از آنطرف آمد یقین کردم شکار همان جاست که میروم
قدری دیگر رفته سر و گوش شوکا را توی چمن دیدم از بس علف چمن بلند بود شوکا در علف غرق شده بود
تا خواستم تفنگ بیندازم فرار کرد و زمینم همه خرپشت و دره بود دیگر هیچ شکار را ندیدم بهوای
دست و جنبیدن علف تفنگ انداختم هیچ نفهمیدم که خورده یا نخورده باشد مهدیقلیخان از آنطرف
فریاد زد که افتاد بسیار تعجب کرده پیش رفته دیدم شوکای نر شاخ دار بسیار قشنگی افتاده است کارد
آورده سرش را بریدند و همه تعجب زیاد کردند خیلی عرق کرده و خسته شده بودم سوار کالسکه شده رفتیم
رو بمنزل حالا وقت غروب است بقدر یک دو میدانی که راه رفتیم کالسکچی ما که جلو می نشیند پائین جسته
گفت شکار پیدا شد نگاه کرده دیدم در چمن وسط جنگل بالا یک شوکا میچرد فورا آمدم پائین من و مهدیقلیخان
دو تائی تفنگ را گرفته از توی چمن که همه آب بود بالا رفتیم کالسکها و همراهان همه توی جاده ایستادند
خیلی پیاده سربالا رفته تا رسیدیم بهارق بسیار خسته بودم علف چمن هم زیاد بود شوکا پیدا نبود تا چشمم بآن
افتاد گریخت رو بجنگل بزرگ تفنگی انداختم اما معلوم نشد خورد یا نخورد مهدیقلیخان گفت یک شوکای
دیگر بالاتر است دویده دیدم نزدیک جنگل بالا بفاصله دویست قدم بیشتر یک شوکا ایستاده است
تا خواستم بزنم گریخت لوله دیگر تفنگ را بآن انداختم جابجا خوابید اما من ندیدم که بیفتد مهدیقلیخان
رفت بالا هر قدر گشت پیدا نشد آخر فریاد زد که تیر خورده توی نهر آبی افتاده است این هم نر بود
سرش را بریده آوردند برگشته بکالسکه نشسته آمدیم منزل جمعیت زیادی از زن و مرد فرنگی و غیره دم
منزل ما مجتمع و منتظر بودند که ما چه می آوریم دیدند در این زمان کم دو شوکا شکار کرده آورده ایم بسیار
شنبه ششم تعجب کردند شنبه ششم صبح قبل از نهار رفتیم بحمام فرزور یک بیرون آمده رفتیم منزل نهار صرف
کرده بعد پیاده تفرج کنان رفتیم بخانه پرنس منچیکوف درین روز ما مسافر غریب هم از اطراف فرنگستان
خیلی باین شهر آمده و اشخاص متفرقه خیلی در راه و بین راه دیده میشد رسیدیم بخانه ییلاقی پرنس منچیکوف

خود پرنس اینجا بود باز وجه اش که بسیار زن زرنگ خوشی بانیست زن ایلچی روسیه هم که مقیم ایطالیاست
بی شوهرش اینجا بهوا خوری آمده و در خانه پرنس خیلی صحبت شد بعد عمارات و اطاقهای پرنس را گردش و
تماشا کردیم پرنس نیچکوف دوازده سال است زمین اینجا را خریده و بعد خودش عمارت کرده از باغچه و از
کالسکه و طویله وغیره ساخته است بسیار باصفا بود بعد باز پیاده مراجعت بمنزل نموده نهار کرده بعد سوار
کالسکه شده رفتیم بقصر کهنه که اسمش و یوشانو آلت اِس شلوس و لدکاستل است از کوچهای توی شهر
سربالا رفته تا از شهر گذشته افتادیم براه جنگل همه جا پیچ خورده با تا بالا رسیدیم بالا و پای قصر پیاده شدیم
از منزل الی اینجا یکساعت بیشتر راه بود رفتیم بالا جمیع طبقات و اماکن قصر را گردش کرده طبقه آخر را
که فوق طبقات و برج باریکی بود و میانش پله تنگ چوبی داشت دیگر من نرفتم لیکن من بهمان طبقه زیر
برج که رسیدیم همه جا پیدا بود و عجب چشم اندازی دارد طرف مابین مغرب شمال رودخانه رن که مثل مار سفیدی
می پیچد بنظر می آید و شهر و قلعه راستاد که جزء ملک بادن باد است همه پیدا بود از طرف دیگر شهر
بادن باد و همه جنگلها و هیئت زمین و چمن نمایان بود بسیار جای باصفائیست این قصر را البته از هزار
سال قبل از این سلاطین فرنگستان بنا کرده اند یا امراء و بزرگان همین مملکت باد ساخته اند خیلی بلند
است و از پای قصر تا بالا پله زیادی میخورد همه جا از درز سنگهای عمارت گلها و علفهای خوب در آمده است
تمام این قلعه و قصر از سنگ است بنیان عمارت خیلی محکم است و هیچ عیبی ندارد اما ظاهر آن خرابست
و همین خرابه را باز بطور بسیار خوب و پاکیزه نگاهداشته اند که مردم بتماشا و سیاحت بیایند فرنگیان
هم از زن و مرد زیاد در اینجا جمع بودند یک ساز بادی ساخته در روزنه دیواری گذاشته بودند
سیم از پی ساخته مثل سیم کمانچه سه سیم اینطرف سه سیم آنطرف کشیده بودند ساز بسیار بزرگی بود
همینکه باد میوزید صدای بسیار خوب و لحن و آهنگ بسیار خوش بلندی بگوش میرسید خیلی چیز خوبی
بود بعد پائین آمده از راهی دیگر که خیلی باصفا بود مراجعت کرده غروبی وارد منزل شدیم امشب در
تالار و عمارت کلوب که تفصیلش را سابقاً نوشتم مجلس بال و رقص است و چراغان کرده اند یکساعت
از شب رفته با کالسکه رفتیم سپهسالار اعظم هم بود داخل مجلس شدیم تالار همه روشن زن و مرد نجبای

فرنگ

فرنگی و غیره همه جمع بودند بخصوص در آن تالار یکه کوچکتر بود دور تا دور تالار را صندلی گذاشته مرد و زن زیادی
از پیر و جوان نشسته بودند پشت سر اینها یکدسته ساز زنده بود ما هم رفتیم بالای تختی که مخصوصاً بجهة ما حاضر
کرده بودند روی صندلی نشستیم اول مجلس قدری بسکوت گذشت سپهسالار اعظم گفت خانمها خجالت
میکشند که رقص کنند گفتیم هیچ خجالت نکشیده شروع کنند ساز زدند و از دور تالار زنها و مردها
برخاسته نوبت بنوبت میرقصیدند بسیار با تماشا مجلسی بود اما قدری گرم بود بعد برخاسته پیاده رفتیم بمنزل
جمعیت زیاد و چراغان خوبی بود شام صرف کرده خوابیدم یکشنبه هفتم باید انشاء الله تعالی بروم یکشنبه هفتم
بپاریس در یازده فرنگی از نصف شب گذشته که یکساعت بظهر مانده بود حرکت شد رفتیم بواگون نشسته
راه افتادیم چهار ساعت راه است الی سرحد فرانسه و المان یعنی سرحد تازه که در جنگ آخر مقرر
شد که آن سرحد اسمش آوری کور است قصبهٔ بزرگی است از آنجا باز هزار قدمی هم پیش میرود که خاک
پروس است آنجا بیک استاسیونی میرسد که خاک فرانسه است خلاصه راندیم همه جا چمن و سبزه
و گل و جنگل و رودخانه آب و بسیار باصفا بود اما جنگل سرو و کاج رفته رفته کم شده و سایر اشجار جنگلی
زیادتر بود بعد از دو ساعت بکنار رود رن و شهر کهل که در سابق سرحد فرانسه و المان بوده است
رسیدیم پل بسیار خوب طولانی از آهن داشت آنطرف رودخانه شهر و آبادی استراسبورغ است Strasbourg
که شهر بسیار معظمی است و کلیسای بسیار بلند مرتفعی دارد از سر میل کلیسا الی روی زمین از یکصد ذرع
متجاوز است کلیسای کلون المان و کلیسای میلان و بروکسل را که در سفر سابق دیده بودم اگرچه بنای
آنها بخصوص کلیسای میلان بزرگتر از این است اما این خیلی بلند و مخروطی است که بالای کلیسا بطور
تیر بالا رفته است خلاصه در گار کالسکها ایستادند اینجا سه ساعت باید بمانیم که شهر را تماشا و گردش
کنیم کالسکه حاضر شد من و سپهسالار اعظم و امین الملک سوار شدیم حاکم نظامی و ملکی و رئیس احتساب
شهر که از المان هستند با سایر بزرگان و جنرالها همه لب گار حاضر بودند حاکم ملکی شهر اسمش جنرال اسکوت
حاکم نظامی اسمش جنرال بوتز رئیس احتساب که فرانسه خوب حرف میزد و همه جا را او نشان میداد
و معرفی میکرد اسمش بالدرم داخل شهر شدیم قلعه بسیار محکمی دارد که فرانسه ها ساخته اند و این شهر

در جنگ هفت سال قبل از این سه ماه تمام محصور قشون پروس بوده است بسرداری جنرال دریدر که بالاخره
بعد از جنگهای زیاد و انداختن گلوله های خمپاره بتوی شهر تسلیم شده بودند خیلی خسارت باین شهر رسیده است
کتابخانه شهر که بسیار معروف بوده است بالمره آتش گرفته و تمام سوخته است اغلب شهر خراب و زیر
و زبر شده بود که دوباره از نو ساخته اند هنوز هم جای گلولهای توپ و خمپاره بدیوارهای قلعه و کلیسا
باقی بود اغلب اشکال که از سنگ تراشیده و در بالای کلیسا و دیوارهای آن نصب بوده گلوله خراب
کرده و بزمین انداخته است حالا دوباره عوضش را میسازند و حجاری میکنند و بجای اول نصب مینمایند
امروز هم دیدم حجار و بنا کار میکردند خلاصه قلعه شهر و قلعه تو در تو است و خندق هم آب دارد رود
خانه از وسط شهر میگذرد که اسمش ایل است قدری پائین تر از شهر داخل رن میشود از دروازهای شهر
بیرون رفتیم هنوز عقاب فرانسه بر سر دروازهای شهر نصب است تا رسیدیم به پارک و خیابانهای
تفرج گاه شهر پارک خوبیست خیابانها و درخت چنار دارد که الی حال چنار در اینجا ها ندیده بودم بعد رفتیم
بجائیکه نارنجستان میگویند یعنی گرمخانه است که در زمستان درخت نارنج و بعضی اشجار گرمسیر را آنجا نگاه
داری و حفظ میکنند و در تابستان بیرون آورده جلو عمارات و توی باغچهای گذارند اشجار نارنج بسیار
قوی که شاخ و برگ سرش را زده کرده و موزون کرده توی چلیکهای بزرگ کاشته اند و هیچوقت در
نمی آورند هم نارنج تازه داشتند هم بهار باغچهای قشنگ و گلهای خوب داشت قدری گشته بیرون
آمدیم این نارنجستان و باغ را ناپلیون اول باهل شهر استراسبورغ بخشیده است مردم شهر بسیار غمگین بودند
یعنی آثار بشاشت در رویشان نبود قشون پروس بقدر ده هزار نفر همیشه اینجا حاضر است خیلی خوش
لباس و پاکیزه بودند که در هیچ جا قشون باین خوبی و تمیزی و جوانی ندیده بودم در بیرون شهر هم باز
استحکامات و قلاع میسازند برگشته آمدیم بکلیسای بزرگ بسیار خوب بنائیست تماماً از سنگ است
و حجاریهای بسیار خوب کرده اشکال انسان و ملک وغیره را بسیار خوب از سنگ درآورده اند و بقدری
این بنا مرتفع است که از زیر نمیتوان نگاه ببالای میل کرد کلاه از سر می افتد و دویست و پنجاه پله
میخورد خواستم تا بالا بروم باران مانع شد توی کلیسا را تماماً گشتیم ازدحام زیادی از زن و بچه شد

دنی

توی کلیسا را هم زیاده از حد خوب حجاری کرده بودند محراب بزرگ را گلوله توپ خراب کرده بود مشغول
تعمیر بودند پرده جلو آن کشیده بودند که دیده نشود اما محرابهای دیگر که دیده شد بسیار با زینت بود منبری
در اینجا بود بسیار قدیم و از سنگ تقریباً یکهزار سال قبل ازین ساخته اند خیلی بلند و خوب منبریست یکساعت
عجیبی هم توی کلیساست که از کارهای بسیار قدیم فرنگستان است که یکهزار و پانصد سال قبل ازین گویا
ساخته اند خیلی چرخ و اسباب دارد و بدیوار کلیسا نصب کرده اند یک خروس مصنوعی بزرگی دارد که وقت
ظهر سر را تکان داده و پر و بالها را گشوده مثل خروس صدای بلند میخواند شخصی که تفصیل ساعت را عرض
میکرد وقتیکه بپایان حالت خروس رسید خودش مثل خروس خوانده و صدا کرده گفت در وقت ظهر
این طور میخواند و تفاصیل دیگر دارد که در هر ساعت آدم و سوار حرکت کرده راه میروند و از اینطرف
بآنطرف میگذرد و یک کره بسیار بزرگی هم ساخته زیر ساعت نصب کرده بودند که نمایان بود خلاصه
بعد از تماشای همه جای کلیسا برگشته سوار کالسکه شده معاودت بگار نمودیم چون یکساعت دیگر
بوقت حرکت مانده بود بجهة گذراندن وقت ببالاخانه مهمانخانه نزدیک گار رفتیم اطاق کوچکی
بود منظری بشهر داشت نشسته تماشای عبور و مرور مردم شهر را مینمودیم باران هم می آمد تا وقت
حرکت رسید پائین آمده بکالسکه بخار نشسته رانده رسیدیم بشهر کوچکی موسوم به ساوِرن بعد از آن
بساربرگ که اینها جزو مملکت الزاس است که پروسها از فرانسها گرفته اند آنقدر این راهها باصفا بود
که در هیچ جا ندیده بودم رودخانهای کوچک چمنها گلها زراعت زیاد و آبادی بسیار تپه های بلند با
باصفا جنگلی مملو از درخت شهر ساوِرن را میتوان گفت که از بادن با قشنگ تر است جمیع کنار رود
خانها و جنگلها و خیابانها درخت اقاقیای سفید و گلهای خوب داشت حالا اول فصل گل اقاقیاست
و چون در اینجا ها راه آهن از تپه و ماهورهای بلند میگذرد از شش تونل گذشتیم تونل اول الی پنجم بقدری
طول داشت که عبور از هر یک بقدر دو سه دقیقه طول کشید اما تونل آخری زیاده از همه طول داشت و
خیلی مهیب و تاریک بود تقریباً چهار ده دقیقه طول کشید تا از آن عبور نمودیم و در همان بینی که از آن
تونل آخری میگذشتیم یک کالسکه بخاری از طرف فرانسه می آمد صدای مهیبی داشت در رو بدان

بادن باد میرفت از تونل که قدری گذشته بآوری کور سرحد فرانسه و پروس رسیدیم آوری کور متعلق به
پروس است بلتزمین وهمراهان پیاده شده در استاسیون شام صرف کرده مراجعت کردند در اینجا از این
ترن بترنی که از جانب فرانسه آورده بودند حمل و نقل کردیم کالسکه ما خیلی خوب و ما به راحت بودیم بعد از
اتمام حمل و نقل براه افتادیم ازین جا ببعد همه جا خاک فرانسه است بازهما بطور کل جنگل و سبزه و زراعت
وآبادی و رودخانه بود کم کم شب رسید ما هم شام خورده در روی نیم کتی خوابیدم دوشنبه هشتم دوشنبه هشتم
باید صبح تاریک وارد پاریس بشویم یکبار دیدم کالسکه ما ایستاده پیشخدمتها گفتند بگار پاریس رسیده‌ایم
آمدم پائین نظرآقا وزیر مختار پاریس و نریمان خان و میرزا جوادخان سرتیپ که اسباب اکسپوزیسیون
آورده است و میرزا رحیم پسر حکیم الممالک که سفر سابق با ما آمده بود و الی حال در لندن مشغول تحصیل زبان
انگلیس بوده و زبان را خوب آموخته است و ده نفر صاحب منصب از جانب مارشال ماکماهون که
اسم یکی کولونل لاموال و دیگری لیوتنان آپی است با مسیو بی پرستن مترجم السنه شرقیه که بنیابت مسیو
وادینگتون وزیر امور خارجه فرانسه که امروز برای مجلس کنگره به برلن رفته است آمده بود همه در
گار حاضر بودند خلاصه سوار کالسکه شده رو بشهر آمدیم جمیع مردم خواب بودند هیچ صدائی نبود وارد
گران هوتل یعنی مهمانخانه بزرگ شدیم که برای ما و همراهان منازل و اطاقهای بسیار خوب اجاره و
معین شده است و همه پادشاهان که بپاریس میآیند درهمین مهمانخانه منزل میکنند بعد از قدری
استراحت امین الملک و نریمان خان و محمد تقیخان را احضار کرده گفتم کالسکه حاضر کنند که باکسپو
زیسیون برویم کالسکه چون قدری دیر حاضر شد دو ساعتی خوابیده از کسالت بیخوابی شب در آمدیم
بعد برخاسته نهار خوردیم مارشال ماکماهون رئیس جمهوری فرانسه بدیدن ما آمد نشسته قدری صحبت
داشتیم بعد از رفتن مارشال بکالسکه نشسته از در تروکادرو رفتیم توی اکسپوزیسیون یعنی رودخانه سن
در وسط است اینطرف همه باغ است و باغچه گلکاری و قهوه خانهای متعدد و عمارات چین و مصر
و ایران و تونس و حوضها و آبشارها و فواره‌ها و تالار بزرگ کنسرت که از زیر آن آبشار جاریست و
زیر دست آبشار حوضها و فواره‌هاست و در جنب تالار گالری و دالان است که اشیاء کهنه

قدیمه

TROCADERO.

قدیمه را اینجا گذاشته اند بعد از پل رودخانه که رد میشود باز خیابان و باغچه و فواره ها و غیره است از اینجا
داخل اصل اکسپوزیسیون میشود که در شان دمارس ساخته اند از ترُوکادِرُو الی دم اکسپوزیسیون مسافت
زیادیست بقدر از قصر قاجار تا دروازه طهران از کثرت و ازدحام مردم نمیشد راه رفت و جائی
را تماشا کرد همه بنای اکسپوزیسیون از آهن و بلور است از هر ملت و دولت و مملکت متاع و آدم در اینجا
هست اگر بخواهم شرح ترُوکادِرُو و اکسپوزیسیون و ابنیهٔ واقعه و فواره ها و آبشارها و باغچه ها و گلکاریها
و خیابانها و چمنها و تماشاییها و صنایع عجیبه غریبهٔ کل دنیا و خرجی که در ایجاد این بناها و غیره هم آوردن
این اسباب شده است یا مردم متحمّل شده اند و منافعی که کمپانی این بازار و صاحب این کار میبرد و ازدحام
دنیا را که در اینجا بچه وضع میآیند و میروند و وضع دالانهای توی اکسپوزیسیون و جواهرات نفیسه و
اشیائیکه از دو پول الی صد هزار تومان قیمت و ارزش دارد و غیره و غیره و غیره را بنویسیم و تفصیل بدهم
باید یک کتاب علیحده بقدر شاهنامه بدست گرفته تا مدتی که اکسپوزیسیون برپاست همه روزه
از صبح الی صبح روز دیگر متصلاً بنویسم باز عشری از اعشار و اندکی از بسیار آن را هرگز نخواهم توانست بنویسیم
تا شخص بچشم خود نبیند محال است بتواند با خیال و تصور هیچ وضعی را مجسم کند و متصور سازد خلاصه با کمال
خستگی مراجعت کرده تا رسیدیم بدر ترُوکادِرُو بیرون در آنهم یک حوض ساخته اند فواره افشان عجیبی
دارد که با ارتفاع زیادی آب را افشان بالا میبرد و در اینجا هم باغچه ها و قهوه خانهای زیاد و ابنیهٔ متعدده
دارد سوار کالسکه شده رفتیم بمنزل از این بعد الی روز خروج از پاریس انشاءالله دیگر وقایع را روز بروز
مفصلاً نخواهم نوشت همان مطالب و بعضی فقرات لازمه را مینویسیم این منزلی که ما داریم گران هوتل است
بسیار عمارت بزرگ عالی است البته تقریباً دو هزار اطاق و تالار و پورت دارد و همیشه البته دو سه
هزار نفر در اینجا غذا میخورند و میخوابند و با وصف این طوریست که هیچ معلوم نیست کسی دیگر هم در
اینجا منزل دارد صاحب اینجا یکنفر نیست از قراریکه گفتند کمپانی اینجا را بنا کرده است چقدر ها عمله جات
و محرّر و نوکر دارد و همه اطاقها با اسباب و مبل است درها همه یکپارچه آینه یعنی بلور بی جیوه است
و اطاقها همه چهل چراغهای بزرگ عالی دارد گران هوتل بسیار نزدیکست بگران اوپرا یعنی تماشاخانه

بزرگ که ناپلیون سیم بنا کرده و هفت هشت کرور تومان خرج آن شده و تازه سه سال است که باتمام
رسیده است و هفته سه شب تماشا میدهند و ساز میزنند اما مکان و صندلیهای آن بسیار گران است
و جلو این هوتل و این تماشاخانه میدانیست که از پنج طرف راه بکوچها و بولواردهای مخصوص دارد
و از صبح الی هفت ساعت از شب گذشته علی الاتصال بدون دقیقه انقطاع کالسکهای مختلف از هر
جور و هر قسم و امنی بوسهای بزرگ یعنی کالسکهای کرایه دو طبقه که مملو از آدم است در رفت و آمد است
و صدای عراده کالسکه آنی قطع نمیشود مثل رودخانه ایست که صدای آن بگوش میرسد و از این عبور دائمی
کالسکهها برای رد شدن پیاده خیلی خطر دارد دیروز جوانی هیجده ساله در همین کوچه زیر عراده کالسکه
رفته فوراً مرده بود در کوچها بجز صدای قرقر کالسکه و عراده و صدای کالسکچی که بطرز خواصی صدا میکنند
و بگوش صدای لفظ اوی ممتدی میرسد و صدای شرق شلاق و فحش کالسکه‌چیها و صدای بوق امنی
بوسها برای خبرداری مردم که زیر عراده نمانند دیگر هیچ صدائی در این شهر شنیده نمیشود واقعاً محل
حیرت و تعجب است که اینهمه مخلوق از هر جور از بزرگ و کوچک حتی در آخرهای شهر و کوچهای پست
حتی بچهای کوچک از احدی صدای بقاعده بلند نمیشود و ابداً کسی بلند حرف نمیزند و دو بچه هرگز
دست و یخه نشده نزاع نمی‌کنند هر کسی پی کار خود است و سر پائین انداخته راه میرود و با یکدیگر
بنجوی حرف میزنند خلاصه روز دوم ورود برسم بازدید رفتیم بعمارت الیزه که منزل مارشال
ماکماهون است زوجه مارشال هم بود قدری صحبت داشته برخاسته آمدیم منزل بعد رسماً باکسپوزیسیون
رفتیم نظرآقا و وزیر مختار و زمان خان بودند از در تروکادرو داخل شدیم اما امروز کولونل و احتساب
بود مردم را پس و پیش میکردند خیلی گشته بعمارت ایران رفتیم بسیار بسیار خوب ساخته اند عمارت مصر
و تونس و چینی و ژاپونی نزدیک عمارت ایران است استاد حسینعلی معمار اصفهانی که سابقاً هم عمارت
اکسپوزیسیون وین را ساخته بود ساخته است خودش هم حاضر بود این عمارت شبیه برج عشرت
آباد است اما همان مرتبه اول یعنی یک حوضخانه کاری در مرتبه تحتانی است که حوض مرمر دارد و آب
از آن میجهد بعد پله خورده بالا میرود روی حوضخانه اطاق آینه کاری هم فرش بسیار بسیار خوبی ساخته

بودند

پنجره ها و درها و بخاری این عمارت همه را از ایران ساخته آورده اند مردم خیلی بتماشای اینجا میآیند قدری
نشسته آمدیم پائین رفتیم از پل ینا که نشستیم روی این پل که وسط ترُوکادرو و اکسپوزیسیون است بسیار
بسیار چشم انداز خوبی دارد رودخانه سن در کمال صفا از زیر میگذرد کشتیهای کوچک بخار دایم در آمد
شد است و از طرفین رودخانه که کوچه ایست که از زیر پل میگذرد کالسکهای اسبی دایم در تردد است
در جلو از دور تپه ها و بلندیهای جنگل مُونتر سید است که راه آهن از شهر به ورسایل و از آنجا به شهر ژنعلین
بلندی از توی جنگل میگذرد دود بخارش مثل یک مار سفیدی پیچیده میرود نزدیکتر باز خط راه آهن
دیگریست که از آنجا هم کالسکه عبور و مرور میکنند خلاصه رفتیم تا رسیدیم بتوی دالانها و قسمت های
اکسپوزیسیون که هر مملکتی محلی مخصوص و قسمتی علیحده دارد از قسمتهای انگلیس و فرانسه و ژاپون و روس
و نمسه و المان و ینگی دنیا و ایطالیا و دول کوچک ینگی دنیا و غیره همه جا گذشته به قسمت ایران رسید
آنجا قدری نشستیم متاعهای خوب داشت حتی آلات طرب ایرانی خاتم و غیره که از قراریکه میگفتند
یکی از آن آلات و اسباب طرب را چهل تومان خریده بودند زریهای اصفهان پارچههای یزد و کاشان
و غیره قالیها و فرشهای خوب متاع ایران خیلی در اینجا ها مرغوبست و بقیمت اعلی میخرند یک
برده منفعت دارد دولت المان اینده فعه متاع نفرستاده است هیچ چه مگر بعضی پردهای نقاشی
دولت عثمانی هم بواسطهٔ حوادثیکه در آن مملکت رو داده است نه متاع نه ماموری فرستاده است
خلاصه شرح امتعه و صنایع و اشخاص مختلفه را از زن و مرد حتی سیاههای افریق و عرب و شامات سیاههای
جنوب ینگی دنیا از زن و مرد اهالی جزایر اوسانی و چینی و ژاپونی و هندی و غیره را هیچ چه نمیتوان
نوشت و شرح داد بعد با کمال خستگی از در قهوه خانه دووال بیرون رفته باز خیلی راه پیاده رفتیم تا کالسکه
رسیده سوار شده از در انوالید و باغ انوالید و باغ وحش و حیوانات که متعلق باکسپوزیسیون است
رفتیم به منزل ایلچی انگلیس لورد لیونُ و ایلچی روس پرنس اَرلوف بحضور آمدند دوک دوُست پسر
پادشاه ایطالیا که سابقا پادشاه اسپانیول بود و یکسال سلطنت کرد بعد نخواسته استعفا نمود در همین
مهمانخانه ما منزل دارد و بدیدن ما آمد ❋ امروز به بوُا دبولُن رفتیم عصر با آنقدر کالسکه تردد

میکنند که حد ندارد و نمیتوان حساب کرد که چه میآید و چه میرود گردشگاه عصرهای اهل پاریس اغلب بوادبولن است
که هر از هیچ گردشگاههای دیگر دارند که بحساب نمیآید روز دیگر باکسپوزیسیون رفتیم از در قهوه خانهٔ دووال
داخل شدیم امروز مبلغ زیادی در اکسپوزیسیون از امتعهٔ هر دولت اسباب ابتیاع نمودم از در تروکادرو
بیرون رفته مراجعت بمنزل کردیم   روزی به بوت دشومون رفتیم ناصرالملک و عضدالملک
فقط همراه ما بودند این مکان مابین شمال و مغرب پاریس است و جائیست که آب اغلب محلات
شهر را از اینجا قسمت میکنند و بواسطهٔ ارتفاعی که دارد مشرف بشهر است و تپه های مرتفع دارد
این سمت شهر و محلات اینطرف سابقاً بسیار کثیف و خراب بوده است در زمان امپراطوری
ناپلیون سوم ابتدا بآبادی و ساختن اینجا شده و روی تپه ها که طبیعةً چمن و گل است خیابانها ساخته
و همه را سنگ فرش کرده و راه کالسکه احداث نموده و گلکاریها کرده و آبشارهای مصنوعی ساخته اند
دیگر دریاچه و پلها و دره ها و قهوه خانه های متعدد و جاهای خوب بنا شده و بسیار بسیار جای با
صفائیست و بواسطهٔ ارتفاعی که دارد نصف شهر پاریس منظرگاه آنست خیلی پیاده و سواره گشتیم
حقیقةً برای گردش و تفرج بهترین مکانهاست اگر خوبی ترکیب و وضع و هیئت اینجا را که چه قدر مطبوع
و از روی سلیقه ساخته شده بخواهم بنویسم باید کتابی علیحده نوشته شود پس اکتفا بهمین اشاره
میشود) برای چراغ برقی که الکتریسیته میگویند که قوهٔ چرخ الماس است یکنفر مهندس روسی که اسمش
یابلوچکوف است یعنی مسیوسیب چه بزبان روس یابلوچکوسیب را میگویند این اختراع عجیب را
کرده و در پاریس رواج داده است در خود شهر پطربورغ یا جای دیگر فرنگستان هنوز رواجی
ندارد مگر در همین کوچه پاریس که فقط از جلو همین مهمانخانه گران اوپرا یا پاله رویال که بازار
معتبریست بقدر پنجاه شصت فانوس از این چراغ میسوزد و اینکوچه را مثل روز روشن کرده است
هیچ معلوم نیست که شب شده است مثل روشنی بین الطلوعین بلکه روشن تر است و چراغهای دیگر
که از بخار گاز و غیره است پیش این چراغ مفاد و مصداق این شعر است) الهی کور روز روشن شمع
کافوری نهد) از اتفاقات این روزها یکی هم این است که پادشاه سابق هانور که مملکت آنرا

ST. DENIS

دولت المان تصرف کرده است و حالات او را در روزنامه سابق فرنگستان خود نوشته‌ام
مدتی در پاریس بوده و دیروز غفلتاً فوت شده است و این شخص عموی تنی پادشاه انگلیس است و
در همین روز ولیعهد انگلیس پرنس دوگال میخواستند بدیدن بیایند که صبح این اتفاق افتاد و از آمدن
عذر خواسته و بعد از سه روز بدیدن ما آمدند چون ولیعهد رئیس اکسپوزیسیون متاع انگلیس هستند
مدتیست در اینجا توقف دارند   روزی رفتیم با آن کن سوار شده رو بشمالی پاریس راندیم با کالسکه
اینجا تجاوز از یکساعت و نیم راه است راندیم تا از قلعه پاریس خارج شدیم از دهی عبور شد همه جا
آبادیست و این سمت کارخانه های زیاد دارد که از همه میلهای بخار و دود بلند بود از کارخانهٔ
شیشه سازی وغیره وغیره گذشته تا رسیدیم به سنت دنی که شهرکیست و سه هزار نفر تقریباً جمعیت
دارد و قلعه مثلثی دور آن ساخته اند یکطرف این شهر را کورون وسنت دنی میگویند از اینجا گذشته
بده و آبادی دیگر رسیدیم یعنی از سنت دنی قلعه بریش دیده میشود پس از آن با آن کن رسیدیم قصبهٔ
بزرگیست مهمانخانه های خوب دریاچه بزرگ حمام بزرگ و آب معدنی گوگردی دارد مردم
متمول پاریس دور این دریاچه و توی این جنگل و خیابانهای محوطه انجا خانه های کوچک و بزرگ
ییلاقی ساخته اند رئیس روزنامه فیگارو و امیل ژیراردن هم که یکی از نویسنده های معروف پاریس است
نزدیک این دریاچه خانه ییلاقی دارند آب دریاچه قدری سبزرنگ بود اما گفتند بعد از این
صاف میشود قایقهای متعدد خوب روی دریاچه است که مردم سوار شده گردش میکنند
دور دریاچه دو هزار ذرع میشود و وضعاً طولانیست قوهای سفید و سیاه در دریاچه زیاد است
که دستی انداخته اند جزیره کوچکی وسط دریاچه است درختهای زیاد دارد وضعاً مدور و بسیار
قشنگ و معروف بجزیره قواست یکی از چشمه های آب گرم گوگردی که بحمام میرود از میان همین
دریاچه بیرون میآید لوله آهنی از توی آب کشیده اند که آب بواسطه آن لوله بحمام میرود چشمهٔ
آبی از خود حمام هم در میآید اما حمامش بوی گوگرد دارد حمام وسیعی است که مردم بیشتر برای
معالجه میآیند خلاصه قدری در اطاق مهمانخانه نشستیم بعد برخاسته بقایقی نشسته همراهان هم در

قایق دیگر و قدری روی آب گردش و تفرج کردیم هوا ابر بود باران هم گاه گاهی میبارید یک قهوه خانه بسیار قشنگ دو مرتبه بطرز و وضع خیلی خوب لب آب ساخته اند اول رفتیم بالا گردش و تماشای قهوه خانه را کرده بعد بقایق نشسته راندیم تا آخر دریاچه یعنی انتهای آن تنگ و باریکیست که بر روی آن پلی ساخته اند و از زیر پل وصل بدریاچه کوچک دیگر میشود که اسمش سنت کراسین است از زیر پل عبور کرده داخل آن دریاچه شده رفتیم بکناره و باغ و عمارات پرنسس ماتیلد دختر عموی ناپلیون سیوم داخل شدیم این باغ و خانه ییلاقی شاه زاده خانم است خودش پاریس است اینجا نبود گردش کنان رفتیم تا بالای باغ و عمارت آن رسیدیم خیابانها گلستانها چمنها درختهای قوی مرغان همه میخواندند اما احدی در این باغ نبود دیگر یکی دو نفر سرایدار در ب اطاقها را باز کردند نشستیم یکی یکی از اطاقهای شاه زاده خانم را تماشا و گردش کردیم پردهای نقاشی بسیار خوب داشت بخصوص یک پرده صورت زن لختی که بسیار خوب کشیده بودند کار نقاشان فرانسه بود معلوم شد شاه زاده خانم خودش هم نقاشی میکند پرده روغنی نیمکاره در روی چهارچوب بود گفتند کار شاه زاده خانم است خلاصه بیرون آمده گردش کنان رفتیم رو بدریاچه و قایق توی قایقی دیگر که نزدیک قایق ما بود دختر بسیار خوشگلی که خودش پارو میزد ایستاده منتظر آمدن ما بود کنیزش چتر نگاه داشته خود خانم مشغول پارو زدن بود و همه جا با ما همراهی میکرد قدری دور دریاچه گشته آمدیم دم قهوه خانه از قایق پیاده شدیم جمعیت زیادی ایستاده بود از زن و مرد رئیس حمام آب گرم اینجا آمده بود قدری صحبت شد بعد سوار کالسکه شده مراجعت کرده غروبی بمنزل رسیدیم یک حمامی نزدیک همین مهمانخانه است که مشهور است بحمام ترک یعنی عثمانی که بطرز و طور حمامهای آنها ساخته اند دو نفر معمار با هم شریک شده قریب هشتاد هزار تومان خرج کرده اند میگفتند روزی صد تومان داخل دارد و جهتش اینست که حمام بزرگ وسیع خوب در پاریس منحصر بهمین است و اغلب اهل شهر باین حمام میآیند یک آینه بی جیوه که فاصله مابین گرمخانه و سر حمام است هفت ذرع ارتفاع و سه ذرع عرض دارد و حوض آب سرد طولانی از وسط سر حمام ممتد شده قدری داخل گرمخانه میشود از زیر همین آینه بزرگ

که میتوان از سر حمام توی حوض رفته از زیر آب بگرمخانه آمد یا از گرمخانه بسر حمام رفت آب این حوض سرد و بسیار صاف است آبهای دیگر سرد و گرم که شست و شوی تن است همه با شیر و حوضهای کوچک مرمر است که شخص هر اندازه بخواهد شیر را از آب سرد و گرم باز کرده داخل الحوض کوچک میشود و بهر طور ملایم بدن او ست قرار میدهد زمین حمام از سنگ الوان مثل خاتم سازی مفروش است خلاصه سر و تن شوئی خوبی کرده از حمام بیرون آمدیم دلاکهای عرب الجزایری در حمام کار میکنند چند تکایه بیاه هم دارد) میوه جات این فصل در پاریس از این قرار است آلو بالو گیلاس اما هر دو یک طعم دارند ترش است نه شیرین معلوم نیست چه طعمی دارد زرد آلوی خوبی دارد انگور هم دارد اما بی مزه است طالبی هست اما تعریفی انجیر سیاه دراز بادام تازه خوب خیار را ما خیار خوبی ندارد پرتغال هست اما کم مزه و کم آبست لیموی ترش بادنجان هم دیده شد اما خوش طعم نیست بعضی میوه جات دیگر هم از قبیل چیک وغیره هست اما همه این میوه ها بسیار گرانست اغلب هم در گرمخانه عمل میآید مثلاً یک طالبی را دو تومان میفروشند وهمچنین سایر میوه جات از همه چیزهای پاریس عجب تر و از همه اشیاء و الوان و حیوانات و مردم و مردم مختلف کسپوزیسیون وغیره غریب تر و رود میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی است با سیر و سیاحت پاریس که بعزم مکه آمده است امروز این خبر را شنیدم سفر مکه کنم تا بخرابات رسم زانکه ساللک رود از راه حقیقت بمجاز روز شنبه سیزدهم صبح بعد از نهار نواب ولیعهد انگلیس بدیدن ما آمد خیلی صحبت شد میوهلینه وزیر مختار فرانسه که مقیم طهران بود و قبل از ما وارد پاریس شده است امروز بحضور آمد جنرال شربودن که در سفر اول ما کولونل و در آنوقت جزء مهماندارهای ما بود و ایلچی کبیر سابقه مقیم پاریس که اسمش کونت دوبن فن است هر یک بحضور رسیدند بعد سوار شده قدری گردش کرده رفتیم تا محلی که نزدیک انوالید و محل بودن و امتحان گاو و گوساله و خوک وغیره است باینمعنی که هر قسم از این حیوانات ماکول اللحم را از هر ولایتی آورده با هم موازنه و مقابله میکنند که کدام بزرگتر و کدام فربه تر است و آنکسیکه حیوان فربه تر داشته باشد مدال طلا یا نقره میدهند اما حقیقه گاوها دیده شد که باین چاقی و فربهی هیچ حیوان دیده نشده است از فرط چاقی چشم گاوها

بجهت

از حد تو میخواست بیرون بیاید بقدر یک فیل گوشت داشتند یکنوع گاو عجیبی دیده شد که رنگش سبز و بسیار مهیب و فربه است و مطلقا شاخ در نمی آورد و نر و ماده آن از مال مملکت اکوس انگلیس است بعد قدری با کالسکه در بوا د بولن گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم قبل از شام رفتیم بتماشاخانه گران اوپرا که نزدیک منزل است پیاده رفتیم سپهسالار اعظم و سایر ملتزمین هم بودند سپهسالار اعظم چون احوالش خوب نبود زود برگشت یعنی بعد از یک اکت برخاست این تماشاخانه بهترین تماشا خانههای فرنگستان است از حیثیت زینت و بنا و در عهد ناپلیون سوم بنا شده است اما بعد از زوال سلطنت او باتمام رسید هفته سه شب باز است و تماشا میدهند لیکن گفتند دخلش به خرجش کفایت نمیکند در هفته سه شب شبی سه هزار تومان از مردم پول میگیرند مکان و صندلیها بسیار گرانست زمین راهروها و دالانها و تالار بزرگ برای صرف شب چره و همه از سنگ موزائیق است (مزوق) یعنی خاتم سازی اما نه خاتم سازی که در ایران از استخوان میسازند بلکه سنگهای الوان کوچک را بهم وصل کرده نقش میاندازند مثل خاتم و فرش زمین میکنند و استادان ایطالیائی آورده ساخته اند تالار شب چره خوری خیلی مزین و بزرگ و عالی است چهل چراغهای زیاد دارد و آینه های بزرگ و آینه های بی جیوه یک وصل بسیار بلند و عریض جلو پنجره هاست که نگاه میکنند کوچه که تازه ساخته اند و مستقیما میرود به پاله رویال و چراغهای الکتریسیته الی آخر کوچه از این منظر پیداست مثل مشعلهای نور این کوچه را یکسال است تمام کرده اند خلاصه کل بنای این تماشاخانه از سنگ و مرمر است پله های بسیار خوب دارد و ستونهای سنگی خیلی خوب امشب ما در لژ نزدیک بسن نشستیم تماشاخانه پنج مرتبه است جمعیت زیاده از حد بود پنج پرده نمودند ما سه پرده را نشستیم باله و رقص بسیار خوب دادند البته سیصد نفر دختر با لباسهای مختلف بسیار قشنگ رقص میکردند یک کشتی بزرگ هم نشان دادند که غرق شد و دزدان اسباب کشتی را غارت کردند خیلی تماشا داشت بعد بسن رفته پائین را بتفصیل تماشا کرده مراجعت بمنزل کردیم شبی هم یعنی دو شب قبل از این بتماشاخانه شاتله رفتیم بسیار تماشاخانه قشنگ با نمکی خوبیست کارهای خیلی خوب کردند

رقصهای خوب و بازیهای بسیار مرغوب بطور جادو از شیطان و اجنه و غیره در آوردند دیگر مثل حقه بازی کاری
کردند که خیلی تماشا داشت میدانیست در مقابل این تماشاخانه معروف به شاتله که تماشاخانه هم به
همین اسم موسوم است حوض و فواره بزرگی در وسط میدانست که آب از آن جاریست روز یکشنبه
چهاردهم اسب دوانی بود در لون شان بواد بولون در ساعت یک و نیم بعد از ظهر خود مارشال
ماکماهون آمدند منزل ما و باتفاق مارشال بکالسکهٔ روباز نشسته و جنرال دیزاک هم که در پیش مارشال
کمال اعتبار و وثوق را دارد در کالسکه ما رو برو نشسته راندیم سپهسالار اعظم چون ناخوش بود نیامد جمعیت
زیادی در راه میآمدند و میرفتند تا رسیدیم به لون شان که تفصیل اینجا را در روزنامه سابق فرنگستان
نوشته‌ام جمعیت بسیاری از زن و مرد بود ببالاخانه رفته نشستیم جلو بالاخانه توی چمنها دست راست
و چپ از آدم سیاه شده بود مارشال و زوجه مارشال و ملکه سابق اسپانیول که حالا هم نیز
پسرش پادشاه اسپانیول است و زن بسیار متشخصه و بزرگ محترمه است همه در بالاخانه با ما نشسته
بودند ایلچی اسپانیول هم که اسمش مرکی دو مولنس است با زنش بودند دختر با وجاهتی هم داشت دیگر ایلچی
کبیر روس و اطریش و برادر اعلیحضرت امپراطور اطریش آرشیدوک لوئی ویکتور و مسیو دوال حاکم پاریس
و موسیو ژیکو رئیس احتساب کل فرانسه و دوک دوست برادر پادشاه ایطالیا با صاحب منصبان
ایطالیائی و مرشال کانروبر و جنرال و منوا رئیس نشان لژیون دونور و پرنسس غامان دختر رئیس الکسیو
ریسیون و پرنسس کلانتن دختر لوی فلیب زن پرنس ساکس کوبورغ که خیلی زن نجیبی بود امیرال پوتاو
وزیر بحری فرانسه جنرال بورال وزیر جنگ لئون سای وزیر مالیه ژان دوبور وزیر تجارت و فلاحت
جنرال پارتن پره حاکم انوالید که یکدست هم ندارد و حالاتش را در روزنامه سابق فرنگ در گردش
انوالید نوشته‌ام ایشیک آقاسی ملکه اسپانیول که اسمش مسیو پوانته است خلاصه خیلی بودند همه
معرفی شدند همه صحبت شد شش مرتبه اسب دواندند هر مرتبه یک دوره و هر دوره که تمام
میشد بقدر نیمساعت فاصله پیدا میکرد و در این فاصله مردم متفرق شده شربتی آبی قهوه خورده
باز همینکه زنگ اخبار میزدند هرکس بجای خود رفته دوره اسب دوانی را خالی میکردند جمعیت

روز یکشنبه ۱۴

خیلی بود البته یکصد و پنجاه هزار نفر میشدند و هر کس بلیتی در کاغذ آبی داشت بسینه زده بودند که از هر
بلیت مبلغی پول گرفته مردم را بتماشا راه میدهند یک مجسمه چدنی بزرگ هم دوک دوست حرنه
زیر بالاخانه گذاشته بود که دور آخر هر اسب پیش بیاید هر دوره اول بیرقش دویست و پنجاه تومان
بود و اسبیکه پیش آمد مال کنت دولاغرانژ بود اسم اسب رزدل بزار و بیرق باسم شهر ارمنونویل
که یکی از شهرهای فرانسه است شش راس هم اسب بود دوره دوم بیرق باسم شهر اصفهان و هزار
تومان بود و هشت راس هم اسب اسب کنت روی منیه بیرق را برد و اسم اسب ژونقلد بود
دوره سوم بیرق شهر پاریس ششصد تومان بود و هشت و هشت راس اسب اسپ سیونوپن بیرق
برداشت اسم اسب الویو بود دوره چهارم بیرق بزرگ پاریس ده هزار تومان بود و هشت
اسب بودند یکی از آنها اسب سیاهی از مال انگلیسها و سایر مال فرانسه ها بود این دفعه همهمه غریبی در
گرفت و میانه انگلیس و فرانسه از آن غیرت و حسد و رقابتی که با هم دارند زیاد دلهای طپید
که کدام اسب پیش بیاید آخر اسب سیاه انگلیس پیش آمد یک همهمه و قال و مقال غریبی شد ده هزار
تومان را برد اسم اسب ژیوه مال پرنس سالیکوف بود دوره پنجم بیرق ششصد تومان بود دو اسب
با هم آمدند قرار شد روز دیگر خودشان بدوانند دوره ششم بیرق اسباب مفرغی برونزی دوک
دوست بود و ششصد تومان پول نقد اسم اسب ناتیل و مال کنت دوژونی بود بیرق را برد در
بین باران هم آمد یکدفعه جمیع صحرا از چتر سیاه شد که مردم بسر گرفتند هر کس از زن و مرد که از منزل
بیرون میاید یک چتر در دست دارد این چترها خاصیت دارد گاهی عصای دست است و گاهی
از آفتاب شخص را حفظ میکند گاهی از باران در وقت ضرورت کار اسلحه را هم میکند که با آن بکله آدم
میزنند بعد از اتمام با مرشال و جنرال و نراک بکالسکه نشسته راندیم کالسکه و جمعیت طوری سر راه را
گرفته مراجعت میکردند که امکان عبور نبود قدری که رفتیم به آرک تریونف نرسیده لابد خیابان دیگر
از بوا دوبولون را گرفته راندیم تا باز رسیدیم به آرک تریونف همانطور در خیابان شانزالیزه
کالسکه و پیاده بر روی هم بود که جای سوزن نبود بالاخره پولیس و کزمها بیک طوری راه جلو را باز

کرده

کرده کالسکه ما گذشت و بمنزل رسیدیم   روز دوشنبه پانزدهم پرده صورت زن نجیبی را که در آن کن
در خانه ییلاقی پرنسس ماتیلد دیده بودم چون خود شاهزاده خانم در خانه نبود با یک عذرخواهی بطور هدیه
برای ما فرستاده بود الحق پرده ممتازی و از کار استادان معروف است امروز بعد از نهار بکسپوزیسیون
رفته از دریکه داخل ماشینها میشود داخل شده ماشینهای فرانسه و بلجیک و انگلیس و روس و غیره همه را
بدقت دیدم خیلی طول کشید تا رسیدیم بچرخ و اسباب چاپ روزنامه که بسیار امر عجیب و وضع غریبی
بود کاغذ روزنامه را که هشت هزار ذرع کاغذ یکوصل و یک پارچه است پیچیده اند بیک اسباب
نورد مانندی که از آنجا بالا آمده زیر چرخ چاپ میرود و از آن طرف علی الاتصال روزنامه چاپ شده بریده
بیرون میآید روزی سیصد هزار ورق روزنامه چاپ میشود و همچنین برای سایر صنایع اسبابها و چرخهای
خوب بسیار غریب اختراع شده است که در کمال سهولت و آسانی هر یک از مصنوعات ساخته میشود
و بعمل میآید مثلاً حلبی سازی یک صفحه حلبی را که مدور کرده اند میگذارند زیر یک اسبابیکه با اسباب دیگر
آنرا فشار داده فوراً یک لگنچه میشود و قس علی هذا چیزهای دیگر اسبابی ساخته اند که آب را از جای گود
ببالا میکشد یعنی اگر بخواهند از پای کوه دویست ذرعی آب ببالای آن ببرند با این اسباب ممکن است
و همچنین زنها و غیره بعضی اسبابها با دست میسازند مثل گلهای شیشه و غیره و غیره خلاصه اگر بخواهم همه
تفصیل ماشین و اسبابهای بخار را بنویسم کتاب علیحده باید نوشت توپهائیکه بعضی دول اختراع کرده
بودند دیده شد یعنی از بلجیک را دیدم همه جا را تماشا کردم تا از دالان هولاند و غیره گذشتیم شخص هو
لاندی یک عمارت مفصل با ستون و غیره و با اسباب و زینتهای ظاهری از موم ساخته بود تمام عمارت
با اسباب لازمه آن فقط از موم بود و روسها هم از موم چیزی ساخته بودند اما این عمارت خیلی بزرگ و
خوب و با اشکال مجسمه ممتاز بود بعد از دالان انگلیسها که امتعه کانادای ینگی دنیا که ملک انگلیس است رسیدیم
عمارت بلندک چوبی بطرز کانادا ساخته و یک مناره بزرگی هم آنجا گذاشته بودند طلائیکه در مدت
از معدن کانادا یا اوستر الی درآورده بودند موازنه کرده با قطر و بلندی این مناره مساوی نموده است
که اگر آن همه طلا را فرضاً یک مناری میساختند با ارتفاع و قطر این مناره میشده است خیلی بلند و قطور

PRINCESSE .MATHILEDE.

بود بعد اسبابیکه از هندوستان بود دیده شد. وضع و ترکیب بعضی از عمارات و تنجانهای هندوستان را
از چوب ساخته و در میانش امتعه هند را گذاشته بودند از انجا گذشته بحیاط و باغچها رفته از پل بنا عبور
کرده رفتیم بعمارت خعان قدری نشسته بعد از دربزرک کادرو خواستیم بیرون برویم جمعی دخترهای فرقه چی
مسکو روس را بامردهایشان که جوان بودند و لباسهای اطلس رنگین خوب پوشیده بودند دیده پرسیدم که
کیستند معرفی کردند گویا تازه آمده اند قدری خواندند و رقصیدند و کمانچه و ساز زدند بسیار بامزه
میخواندند و میرقصیدند خلاصه بعد سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم
به الیزه که بشام موعود مرشال بودیم سپهسالار اعظم هم با نقاهت بود سایر نوکرها هم آمده بودند اول
قدری توی اطاق ایستاده با زوجه مرشال صحبت داشتیم مارشال کان روبر و غیره هم بودند بعد رفتیم
باطاق شام میز یک زده بودند دست چپ من زوجه مرشال نشسته بود دست راست مرشال کان
روبر و مارشال ماکماهون پیش روی ما نشسته بودند دست راستش سپهسالار اعظم دست چپش نظر
آقا وزیر مختار شام مفصلی حکیم طولوزان هم بود بعد از اتمام شام برخاسته یکسر رفتیم بتماشاخانه اوپرای — صرف شد
بزرگ حکیم طولوزون هم با من بود سایرین بمنزل رفته بودند باله و رقص و تماشاهای خوب دادند
بعد آمدیم منزل براگید پیله چند روز پیش ازاین فوت شده است جسد او را باحترام آورده در انوالید
دفن کردند. یکدستش در جنگ لیزیک در عهد ناپلیون اول گلوله خورده بود مرشال محترمی بوده
هشتاد سال داشته است حالا در فرانسه بیشتر از سه مرشال نیست اول مارشال ماکماهون که رئیس
جمهوریست دوم کان روبر سیوم لوبوف موافق قاعده و قانون باید شش مرشال داشته باشند
حالا سه نفر کم دارند کالسکه چیهای پاریس هیچوقت آرام و راحت نمی‌نشینند و هیچ کالسکه چی بیکار را
بیدار ندیدم همینکه آقایش یا آن کسیکه کرایه کرده است بدکانی یا دیدن کسی میرود یا مهمان است
کالسکه چی فوراً همان روی صندلی کالسکه خوابش میبرد تا باز صاحب کالسکه بیاید و در دست هر
یک هم یک روزنامه است که تا شروع بخواندن میکنند اختنک خوابشان برده است *
روز ۳ شنبه ۱۶ — روز سه شنبه شانزدهم رفتیم بقلعه مون والرین وجبه خانه پو و صبح که از خواب برخاستم در کوچه جبلو

MARECHAL. MAC. MAHON.

هوفر

هوتل همه بود معلوم شد نعش پادشاه هانور که عموی پادشاه انگلیس و چشمش کور بود میآورند که بکلیسا ببرند
فوج میآمد و میرفت جمعیت غریبی بود تا یکساعت بعد از ظهر مردم تماشائی کوچه داده از دو طرف
صف بستند و کالسکها و امنی بوسها که تردد میکردند همه ایستادند و سواره و پیاده موزیکانچی که بطرز
عزا میآمدند باز شد تا مدتی دسته دسته آمده گذشتند بعد سرکردگان و اشراف و اعیان پیاده از
جلو کالسکه نعش میآمدند و کالسکه را سیاه پوش کرده تاج پادشاهی او را هم جلو میکشیدند نواب
ولیعهد انگلیس و بعضی دیگر از انگلیسها با لباس رسمی و خانواده خود پادشاه هانور همه از عقب کالسکه پیاده
میرفتند و عقب سر آنها باز بقدر پنجاه کالسکه خالی میکشیدند و عقب آن کالسکها باز فوج و سواره
وغیره بودند بعد از آنکه همه آمدند و رد شدند ما سوار شده راندیم از دم پارک بولنو که توی شهر است
و جای خوبیست گذشته از دروازه شهر بیرون رفتیم اول به سایلون ویل رسیدیم که در حقیقه جزو شهر است — پاریس
اما چون پشت دروازه است خارج شهر محسوب میشود کوچهای خوب دارد پارک و خیابانهای
خوب تازه ساخته و درخت کاشته اند بعد از آن بقصبه نوئی میرسد آنهم به همین طور خیابانهای
تازه بسیار خوب دارد بعد از آن پوتو است که آنهم قصبه ایست و رود سن از پهلویش میگذرد
کارخانه توپ سازی و فشنگ فلزی تفنگ سربازی در اینجاست پیاده شدیم کماندان
این جبه خانهها که اسمش روزه است پیش افتاده ما را بهمه جا راهنمائی میکرد بکارخانه توپ سوراخ کنی
و خان کشی رفتیم توپهای تازه ریخته بودند از فولاد که اختراع خود فرانسهاست خوب توپیست
کارخانه دیگری هم تازه پهلوی این کارخانه میساختند اگر این کارخانه جدید را بنائی کردند اینجا
کوچک بود و کفایت کار را نمیکرد روزی دو عراده توپ از کار درمی آید لوله توپ را اول
میریزند تا نکست بعد لولهای فولادی را که پارچه پارچه علیحده ساخته اند بلوله کوچک داخل کرده
و بهم وصل نموده جوش میدهند بطوریکه درز آن هیچ معلوم نیست و میگفتند استحکام و اعتبار این
وضع خیلی بیشتر است تا اینکه توپ را یکدفعه بریزند بعد بکارخانه فشنگ سازی رفتیم که با چرخ بخار
کار میکنند و اسباب این کارخانه را از انگلیس خریده اند روزی سی هزار فشنگ میدهد کماندان

میکفت هیچ اسبابی را بده هزار و پانصد تومان میتوان خرید اسباب بسیار خوبیست و بطرز عجیب و غریبی
فشنگ را باتمام میرسانند تا اینجا تمام نشده همه کاره بکارخانه مون والرین میبرند آنجا اسباب چرخ
بخاراست اصل فشنگ را تکمیل و تمام کرده بعد جای دیگر برده باروط میریزند و تمام میکنند خلاصه
اینجارا هم قدری کشته بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای مون والرین که در روی تپه واقع است
قلعه ایست که در عهد لوی فلیپ ساخته شده است یعنی قلعه دور شهر پاریس و قلعجات کوچک دور پاریس
که از همه بزرکتر همین مون والرین است کلیه در عهد لوی فلیپ باهتمام مسیو طیر و زیر آن پادشاه در
چهل و پنجسال قبل از این بلکه کمتر ساخته شده است کالسکه بآسانی بالا رفت همه جا چمن و کل و لاله قرمز
و سبزه است چشم انداز بسیار خوبی بشهر پاریس و اطراف دارد خیلی باصفا بود رسیدیم ببالا و رفتیم
توی قلعه قلعه بسیار محکمی است اما پروسها همین قلعه را هم در جنگ آخر مسخر کرده بودند کولونل بوری سخت
که کماندان این قلعه است با سایر صاحب منصبان همه حاضر بودند یکدسته موزیکانچی هم موزیک میزدند
انبارهای آذوقه را دیدم قوطیهای حلبی زیاد که درش را محکم بسته بودند دیده پرسیدم چیست گفتند
کوشت پخته کاو است که از مملکت اوستralیای متعلق بانگلیس همینطور خریده آورده اند چون کوشت
در آن مملکت فراوان و ارزانست و خوب توی قوطیهای ازا میبندند که هوا بهیچوجه داخل نشود چنانکه
کوشت تازه سال اگر توی آن بماند هیچ عیب نمیکند یک قوطی را باز کرده کوشتش را در آوردند بسیار
تازه و خوب بود سرباز خوب میتواند بخورد بعد بکارخانه فشنگ سازی رفتیم اسباب چرخ بخار اعمال
بسیار عجیب میکرد کلوله توپ زیادی زمین چیده بودند دیگر انبارهای متعدد در اینجا داشتند از
انبار باروط انبار تفنگ سربازی انبار اسباب اسب توپ کشی بعد بانبار تفنگ رفتیم پنجاه هزار
تفنگ موجود و نصف بیشترش شاسپو بود که حالا بکار نمیخورد باید در وقت جنگ بقشون چریک
بدهند باقی از سیستم کرا بود که خوب تفنگی است و حالا تفنگ افواج فرانسه کراست بعد رفتیم بمرتبه
بالای تپه که قلعه است چند سربازخانه و چند اطاق برای صاحب منصبان دارند تمام صحرای اطراف
پاریس پیدا بود همه شهر زیر پا افتاده است بوا د بولون سمت ورسایل سنت کلود سنت

ژرمن

زرمن همه پیدا بود در طرف سنت کلو و در اول جنگل پارک آنجا که رو بطرف این قلعه است قصر بوزان
وال واقع است آخرین جنگ فرانسه با پروس در این تپه و حوالی اینجا شده است روی تپه علامتی مثل میل
برای یادگار این جنگ ساخته اند بعد از این جنگ شهر پاریس تسلیم پروس شد سرکرده فرانسه در این
جنگ کلامان توماس بوده است که بعد از مصالحه کمونها او را گرفته در پاریس کشتند خلاصه قدری با
دوربینهائیکه روی سه پایه گذاشته بودند پاریس و اطراف را تماشا کردم باران هم میآمد و هوا ابر بود
پائین آمده سوار کالسکه شده از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم گل سرخ معطر زیاد در باغچهای
نوی وغیره دیده شد درخت آلو بالو و گیلاس هم که میوه هایش رسیده بود خیلی بود در بین راه چنان باران
بارید مثل سیل بمنزل آمده بعد از شام در ساعت نه رفتیم به چاپخانه روزنامه فیگارو چندان دور نبود
رئیس فیگارو که مرد پیر رندی است جلو آمد اشخاص دیگر هم بودند صنیع الدوله و حکیم الممالک وغیره هم
آمده بودند اول رفتیم بچاپخانه که در گودی واقع و مثل حمام گرم بود که نفس در آن بند شد با وجود اینکه
مدتی در اینجا ایستادیم چندین دستگاه کار میکرد با بخار مثل دستگاه چاپی که در اکسپوزیسیون بودیم و تفصیل آنرا
نوشتیم بعد از گود چاپخانه ببالاخانه رفتیم که منظر بپائین داشت و در آن پائین محوطه بود و دورش محجر داشت
از فرنگیان وغیره هم جمعی ایستاده دو دسته قراچیهای مسکوی را که آنروز در اکسپوزیسیون دیدم آورده
بودند قدری زدند و خواندند بعد رفتیم امروز با مسیو هینه دندان ساز از سوئد بپاریس آمده است
مسیو کرتین دندانساز هم که در سفر اول با دندان ما بازی میکرد آشنا بود با حکیم طولوزون چند روز است
آمده دندان طرف بالای چپ را که هینه در طهران پر کرده بود و باز مدتی بود لق شده بود و هینه
در طهران نتوانست دربیاورد اینجا چند روز کرتین کار کرد بالاخره درآمد بسیار خوشوقت شدم
دوباره از نو باید پر کند خلاصه یکی دو روز بعد از رفتن بون و آلرین یکروز سان قشون بزرگی در
لونشان بوا دبولون دادند روزنی بود هوا صاف و آفتاب در ساعت دو بعد از ظهر سوار کالسکه
مرشال شده رفتیم بالیزه زوجه مرشال هم در کالسکه آمده پیش من نشست سپهسالار اعظم و کلونل هم
بودند کالسکه و جمعیت زیاده از حد در راه و همه راه بود تا رسیدیم به بالاخانه لونشان در

همانجائیکه روز اسب دوانی نشسته بودیم زوجه مرشال طرف دست راست ما نشست موسیو کروی
مرد بیست پیر اما بسیار با هوش آدمیست بسیل و رنگ رامیز اشد خیلی صحبت کردیم دیگر از زنهای بزرگان
و شاهزادگان و اشخاص معتبر مثل ایلچیان دول خارجه وغیره خیلی بودند بعضی که امروز تازه در اینجا دیده شد
از اینقرار است والا سایرین روز اسب دوانی هم اینجا بودند و ذکر اسامی آنها لازم نیست فرانسوا آسیز
که شوهر ملکه اسپانیول است و پدر پادشاه حالیه مارشال با صاحب منصبان و آتا مارشوار سواره آمدند
چند سوار عرب الجزایری در جلو مارشال اسب میتاختند مارشال اول جمیع صفوف سواره و پیاده
و توپخانه را بتعجیل تمام گردش کرده و بعد در وسط میدان ایستادند صاحب منصبان هم با مارشال
بودند هوا بسیار گرم بود سان شروع شد قریب پنجاه هزار نفر قشون از سواره و پیاده و توپخانه
بودند بنظم تمام و لباس خوب گذشته دسته جات توپخانه که همه سواره بودند چابک و با نظم گذشتند
سواره ها اغلب زره پوش و بقول فرانسه ها کوراسیه بودند سواره دراگون سبک هم چند فوجی بودند
جمعیت زیاد از حد بود بعد از اتمام سان مارشال بجلو عمارت آمده سلامی داد بعد برخاسته مراجعت
کردیم اگرچه اینده فعه هم کالسکه و جمعیت خیلی بود اما مراجعت مثل روز اسب دوانی نشد بسهولت
مراجعت کردیم رفتیم دم پله عمارت الیزه زوجه مرشال را از کالسکه در آورده روانه کردیم و خودمان
بعد بمنزل رفتیم شب را در خانه و قصر بازی لیکی که مال ملکه اسپانیول است موعود بشام بودیم سپهسالار
اعظم حاجی محسن خان معین الملک نظرآقا وزیر مختار حکیم الممالک بودند خانه ایزابل ملکه بسیار خوب و با
صفا است و خوش اسباب جمعیت زیادی از زن و مرد از خویشان و دوستان ملکه و از بزرگان
اسپانیول وغیره بودند که اسامی معارفشان از قرار تفصیل ذیل است شام بسیار خوبی خورده شد
ملکه طرف دست راست ما نشسته بود و خواهرش دست چپ خواهر ملکه بسیار لاغر و ضعیف بود
بعد از شام قدری گردش کردیم مردی پیانو زد و مرد دیگر با آواز که میخواند زنی هم قدری آواز
خواند بعد باز ساز زدند خانمها و مردها رقص کردند در حقیقت مجلس بالی شد بعد از رقص خیلی مفصل طولانی
بمنزل آمدیم فردا باید بفونتن بلو برویم) اسامی معارف خویشان و دوستان ملکه اسپانیول از این قرار است

بر

PRENCESSE . DEBOURBON.

پرنسس دو بوربون یکی از زنها بود خوشگل هم بود پرنسس دو بوربن شوهر او دوک دلاروشفوکو روزنش که از نجبای فرانسه
هستند موسیو امیل دو ژیراردن که از روزنامه نویسهای معروف است پول دوکاسیناک که آنهم روزنامه نویس
معروف و خواهان سلطنت است اشخاص دیگر هم خیلی بودند روز جمعه نوزدهم بعد از نهار در ساعت
سه بعد از ظهر سوار کالسکه شده سپهسالار اعظم هم تا کار لیون همراه آمد ترن حاضر بود سوار شدیم سپهسالار
برگشت عضدالملک و سایر پیشخدمتها در رکاب بودند صنیع الدوله دیروز برای مشخص کردن منزل از
پیش رفته بود از پاریس با راه آهن دو ساعت و نیم راه است الی فونتن بلو راندیم صحرا سبز و خرم و پر
گل و همه جا آبادی و حاصل است اما هوا گرم بود رسیدیم بشهر (ملون) ملون شهر کوچکی است بسیار
رودخانه سن تقریباً از وسط شهر میگذرد آنجا قدری ایستاده مسافرین پایین آمدند بعد راندیم سه ساعت
بغروب مانده وارد کار شدیم صنیع الدوله آمد کالسکه حاضر کرده بود با عضدالملک و کلونل نشسته
راندیم الی مهمانخانه از کوچهای شهر و کوچه باغات وغیره گذشتیم مهمانخانه عمارت کوچک بامزه ایست
اسمش هوتل دو فرانس است و هوتل دانکلترش هم میگویند یعنی مهمانخانه انگلیس و فرانسه این شهر شهری کوچک
و جمعیتش قریب به نه هزار نفر است رودخانه و آبی ندارد مگر همان یک چشمه ایست که نیم سنگ آب
کمتر دارد که از وسط دریاچه باغ عمارت دولتی از توی فواره میریزد در خانها هم چاه آب دارند که با

METZE.

تلمبه میکشند عمارتی از جنب عمارات دولتی را گرفته مدرسه توپخانه و مهندسی قرار داده اند چون مدرسه
توپخانه سابقاً در شهر متز بوده است بعد از متصرف شدن پروسها آن شهر را مدرسه را اینجا آورده اند
خلاصه بعد از چند دقیقه مکث و نماز کردن سوار کالسکه شدیم که در جنگل گردش کنیم از شهر بسرعت بیرون
رفته داخل خیابانهای جنگل شدیم خیابانهای زیاد دارد و جنگل سرو و کاج است اینجا شکارگاه قدیم
پادشاهان فرانسه است و همچنین پادشاهان جدید هم در اینجا شکار میکردند تا حالا شکارگاههای
این جنگلها را سالی ده هزار تومان باجاره داده است که شکار را حفظ و مراقبت زیاد میکنند و در
فصل شکار عموم مردم بلیت گرفته پول میدهند و شکار میکنند خود مارشال هم گاهی شکار میآید شکارش
هم گفتند از قبیل مرال شوکا قرقاول خرگوش ورود باه البته خلاصه خیلی راه رفته تا رسیدیم بیک

مهمانخانه کثیفی که یک دکان عصافروشی و اشیائیکه از چوب تراشیده و بشکل حیوانات وغیره ساخته اند
داشت آنجا پیاده شده یک عصائی خریدیم با یک آلبوم کوچک از اشکال اینشهر اینجا معبد فرانشار داشت
که این مهمانخانه هم بهمین اسم موسوم است قدری بالاتر رفته به معبد رسیدیم اما حالا قراول خانه است
یکنفر سرباز زنگی آمد لباس سبکی و یک پیراهن در تن داشت یکنفر پیرزن هم که اسمش ندم بود و شغلش
نشان دادن امکنه قدیمهٔ این جنگل است و بسیار آرام و فصیح حرف میزد جلو افتاده مکانها را نشان
میداد پیاده راه میرفتیم تا رسیدیم بسنگهای عجیب که در راه بود این زن پیر هر قدم که میرفت
می ایستاد با کمال آرامی میگفت این سنگ بشکل استخوان کله آدم است خلقت خداست نه مخلوق
بعد رسیدیم بیک درخت بزرگ بلوط جنگلی باز پیرزن آنجا ایستاد و بیان طولانی میکرد که این درخت را
مادم منتو که یکی از معشوقهای لوی پانزدهم بود بدست خودش کاشته است مغاره هم در اینجا بود باز
زن پیر در نزدیک مغاره یعنی شکاف سنگ می ایستاد و بیانی میکرد که مثلاً فلان پادشاه با
زنش یا معشوقه اش نزدیک این مغاره نشسته عشق بازی کرده اند باز میگذشتیم تا رسیدیم بجائیکه
قدری بلندی داشت و تخته سنگهای بزرگ در آنجا خیلی بود و چشم انداز خوبی به جنگل و قدری از صحرا
وغیره داشت پیره زن اینجا دیگر از تفصیل دادن و بیان حالات قدیم داد مردی و مردانگی را داد
بطوریکه ما را ذله کرد سرباز زنگی را فرستادم که بدود و کالسکه‌های ما را بیاورد این نزدیکیها او رفت
و پیرزن متصل از راههای دیگر میرود و از دور فریاد میزند که بیائید اینجا با مغارها و آثار قدیمه است
مثلاً یک تخته سنگی بود به تعجیل آمد گفت این تخته سنگ تقارچ میماند هوا هم گرم و پشه زیادی توی
جنگل بود تا کالسکه رسید سوار شده از دست بیانات مفصل پیرزن خلاص شدیم و قدری در
خیابان گردش کردیم نزدیک شهر توی جنگل میدان کاهیست مناره بسیار بلندی از سنگ از قدیم
ساخته اند که فرنگیان اسم این قسم مناره را ابلیلیک میگویند خیابان طولانی با این میدانگاه سر
در میآورد معروف چنین است وقتی که لوی پانزدهم شاهزاده خانم لهستان را عروسی کرد عروس را
که اینجا آوردند پادشاه فرانسه تا این میل استقبال کرده بود اسم این شاهزاده خانم که ماریست

در

در یکطرف مناره کنده شده است سمت دیگر اسم ماری آنتوانت زن لوئی شانزدهم است که جمهوریان
این زن را کشتند طرف دیگر منار اسم ماری ترزا طریش است بعد رفتیم تا رسیدیم بباغ و قصر دولتی مجب با عیث
پیاده شده گردش کردیم باغ وسیع بسیار خوبیست گلکاریهای خوب و درختهای نارون دور تا دور
باغ کاشته اند بسیار کهن است اما برگهای اشجار را طوری قیچی کرده و سرشان را بهم آورده اند که طرفین
درختها مثل دیوار سبز صاف هموار شده است بسیار خوب درست کرده اند تا کسی نه بیند نمیداند یعنی
چه حد باچه مربع بزرگی در وسط باغ است فواره بزرگی در میان که همین آب که سابق نوشتم از این فواره
میریزد بحوض اما حوض آبش لب بلب نیست بعد پله میخورد از دو طرف پائین میرود حوض دیگریست
اما آبش ایستاده و بی صدا و بیحرکت مجسمه های مرمر در سر پله ها گذاشته اند بعد خیابان بسیار طولانیست
که زمینش چمن و طرفین را درختان قوی جنگلی کاشته اند الی آخر خیابان یک دریاچه بسیار طولانی عریض ساخته اند
که پیاده رفتن الی آخر دریاچه از بس را طولانی و مسافت زیادیست بسیار صعوبت دارد قدری
شنبه بیستم گردش کرده آمدیم منزل بوی عطر گل تنول در باغ خیلی پیچیده بود شنبه بیستم بعد از نهار رفتیم بمدرسه توپخانه
ژنرال سالوسون که رئیس مدرسه و مرد پیر دانائیست آمده بود هوتل باریول ژامن نایب او و نایب
الحکومه شهر که اسمش بروسنت و رئیس احتساب ولاکراژمن و ژنرال و عضدالملک توی کالسکه
نشسته رفتیم بمدرسه دو مرتبه دارد که شاگردهای توپخانه و مهندسین درس میخوانند معلمین چند دارند
و بخصوص زبان المان هم تحصیل میکنند در حقیقت این مدرسه محض دفاع و حمله توپخانه است در پیش هر
شاگرد همان اشکال قلاع متصرفی پروس بود و همانرا میکشید نداز دور یکنفر را میان این شاگردان
دیدم بنظرم فرنگی نیامد ژاپونی بود گفتم ژاپونی بیا اینجا همه صاحب منصبان و شاگردان تعجب کردند که من
چطور فهمیدم این یکنفر ژاپونیست یعنی این تعجب حضار از اینکه من این شاگرد ژاپونی را شناختم بجهة این
بود که در میان دویست سیصد نفر شاگرد این مدرسه تنها همین یکنفر ژاپونی بود لاغیر و او هم
ملبس بلباس اهل فرانسه و سایر شاگردان بود خلاصه آمد صحبت شد خیلی ترقی کرده است و ژنرال
و سایرین خیلی از صنیعخان خواهرزاده مخبرالدوله که در این مدرسه تحصیل کرده است تعریف و تمجید کردند

نقشه هائیکه علیخان کشیده بود آورده بود دیدیم خواستند بمن بدهند گفتم باید کار علیخان همین جا نگاهدارند بعد
پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم برای شلیک توپ خیلی راه رفته تا بیک بلندی جنگلی رسیدیم که چشم
انداز خوبی داشت توپها را اینجا گذاشته بودند یعنی نه از برای امروز همیشه مکان تیراندازی شاگردان اینجاست
ده بیست عراده توپ صحرائی و قلعه و توپهای مختلف بود توپها را بیک نقطه نشانه رفته بودند که تقریباً
هفت هزار ذرع مسافت داشت انداختند همه گلولها بهمان مکان میافتاد دمی ترکید گلوله توپها
خیلی مسافت را میزد تیراندازی زیادی شد بعد برگشتیم بتماشای عمارت قدیم دولتی سرایدار باشی
این عمارت که اسمش بوریه بود جلو افتاده همه اطاقها و طالارها را گردش کردیم خیلی طولانی عمارتیست
و بسیار قدیم است همه اسبابها و مبل از صندلی و پرده و میز و اشکال و غیره از قدیم و تاریخی است
مثلاً در اطاق کوچکی که متعلق بناپلئون اول بوده همان میزی که در روی آن از سلطنت استعفا کرده
بود دیده شد میز مدور متوسطی است از چوب که میز قدری کج شده تاریخ روز استعفای ناپلئون را
که در زیر آن روی صفحه کوچک آهنی کنده اند پیدا میشود و باز که میز بلند میشود تاریخ پنهان میکرد
مثلاً تخت خواب فلان ملکه با اطاق بزرگ آن لعبتها با همان پارچه ها و همان حالت گذاشته
شده است سرایدار باشی میگفت وقتیکه پروسها آمدند همه اسباب این عمارت را من جمع کرده در
زیر زمینها و جاهای دیگر پنهان کردم چیزی نبردند خلاصه همه عمارات را گشتم کالری درازی بود یعنی عمارت
طولانی که کتابخانه بود و کتب زیادی در پشت آینه ها و وسط دالان روی زمین که آنهم توی محفظه ها
بود گذاشته بودند اما در کتابخانه بسته بود و کتابدار آنجا نبود یک زره و شمشیری دیده شد که پشت
زره سوراخ شده بود و شمشیر از زره آویزان بود در روی یک چوبی که پوشانده بودند بآن و این
کلمات را بزبان فرانسه زیر آن نوشته بودند که ترجمه اش اینست) این زره و این قداره مال
مارکی دمنالدچی است که بحکم ملکه سوید کریستین نام کشته شد تاریخ مسیحی مطابق هجری دویست و سی و
یکسال قبل از این است)

Epée et cotte de mailles, dite
cotte secrète, que portait le Marquis

[illegible]

de Monaldeschi, assassiné par ordre de le Reine Christine de Suède. 1657. —

کیفیت این زره و تفصیل اینست که این شخص معشوق ملکه بوده است ملکه بدیدن پادشاهان فرانسه آمده
بوده است با این عمارت درهمین جا این مرد با زن دیگر عشقبازی کرده ملکه فهمیده و بدش آمده است
تحریک کرده و خفیه رسانده بود شب او را در تحتانی همین عمارت از پشتش خنجر زده کشته بودند چون
این قتل در این عمارت اتفاق افتاده است برای یادگار این زره و شمشیر را اینجا گذاشته اند بعد رفتیم
منزل یکشنبه بیست و یکم رفتیم پاریس در ساعت دو بعد از ظهر همه رفتند بگار ماسوار کالسکه شده یکشنبه ۲۱
قدری در خیابانها گشتیم هوا گرم بود بعد رفتیم بباغ انگلیسی عمارت یعنی باغیکه بوضع انگلیسی ساخته شده است
وقتی گذرانیده و گردشی کردیم تا وقت حرکت کالسکه بخار رسید آنوقت بگار رفته باز بعد از نیمساعت
معطلی حرکت کردیم باران شدیدی آمد یکساعت و نیم تقریبا طول کشید تا بگار پاریس رسیدیم بعد با کالسکه
نشسته بهوتل رفتیم سپهسالار اعظم هم بود روز دیگر بعد از بباغ وحش رفتیم هوای بوا دوبولون خیلی گرم بود پیاده
هم راه زیادی رفته عرق کردم قدری بد گذشت حیواناتیکه دیده شد از قبیل مرغهای الوان و میمونهای
نوع نوع و سگهای مختلف و فیل و زرّافه و مرال و شترمرغ بودند بجز سباع همه جور حیوانی در اینجا دیده شد
چون هوا گرم بود جزئی تماشائی کرده زود معاودت بمنزل نمودیم در برگشتن از میان پارک منسو
که چمن خوب و گلکاری و سایه مرغوبی دارد عبور کردیم آبشار کوچک مصنوعی ساخته اند آب کمی از کوه مصنوعی
پائین میریزد پیاده شده قدری اینجا تماشا کردم غاری داشت که هوایش خنک بود بعد از تماشا بمنزل
معاودت کردم در فونتن بلو یک شبی بتماشاخانه رفتیم تماشاخانه بسیار کوچک و گرم بود بازی نی نیش را
که مثل بازیهای مقلدین طهران بمزه بود در میآوردند هوتل دوویل یعنی دارالحکومه پاریس را که کمونها آتش
زده بودند تعمیر میکنند و مجدداً میسازند روزی بهوتل دیو که مریضخانه بزرگیست رفتیم سیصد الی
چهار صد نفر مریض را در اینجا معالجه میکردند این مریضخانه بالمره خراب شده بود تازه ساخته اند پیش

کل مریضخانه های پاریس که موسیو مرن نام داشت انجا بود پس از آن بمدرسهٔ کورها رفتیم موسیو پراس که رئیس
انجا بود همه جا را نشان داد بسیار مدرسهٔ خوبیست یکصد و نفر کورهای جوان از زن و مرد در آن مدرسه
تحصیل مینمایند عمده صنعت آنها ساز و آواز است همگی جمع شدند کمانچه زدند و آواز خواندند پیانو زدند
و خوب زدند بعد اطاقها را گردش کردم هر کوری اطاقی دارد و در اطاقی یکدستگاه پیانو بود و اغلبی هم صنعت
جوراب بافی و لباس بچگانه و غیره میآموزند از کارشان چند وصله بیادگار گرفتیم یک نوع الف و ب
برای آنها اختراع کرده و چاپ زده اند که غرابت دارد حروف روی کاغذ برجسته میشود که عدد حروف برجسته
کلمات است کور دست روی آنها مالیده هر کتابی باشد در کمال خوبی میخواند امروز گفتند میرزا کریمخان
سرتیپ[2] فوج فیروزکوهی بپاریس آمده است سپهسالار اعظم گفت من اذن داده بودم که برای معالجه خودش سابق[2]
اینجا بیاید خلاصه اطفال پاریس از طفل شیرخواره الی ده ساله و دوازده ساله را مادر با دایهایشان بسیار
پاک و تمیز و خوب نگاه میدارند که مایهٔ حیرت و تعجب است که طفل و بچه اینقدر باپاکیزه و با تمیز و با ادب
و خوش لباس و خوش همه چیز باشند خیلی در این فقره اهتمام دارند و بعد از آنکه بحد تمیز و تربیت و لیاقت
و آموختن چیزی رسیدند چه طور فورا مواظب تعلیم آنها هستند از هر علم و صنعت در پارک مونسو در
چمنها و سایهای درختهای بوا دو بولون و بوت دشومون و نسن و جاهای دیگر که پدرها و مادرهای
اطفال و کلیه زنها و مردها در خیابانها گردش میکنند و پس از خستگی که روی صندلی یا نیمکتی چوبی می نشینند
شغل مردها این است که فورا یا روزنامه میخوانند یا با همکاران خود صحبت میدارند و شغل زنها اینکه برای
تفنن مشغول دوختن چیزی شده و با زنهای دیگر صحبت میکنند و اطفالشان در کمال خوشگلی و مزه و قشنگی
در روی چمنها و زیر سایه درختها با همدیگر متصلا مشغول بازی هستند و دایهها و پرستاران آنها هم کمال مواظبت را
دارند بعضی کالسکهای کوچک دارند که دایهها اطفال را در آن نشانده میرانند بعضی دیگر از بچهها گل بازی
و آب بازی میکنند اما با کمال نظافت و پاکیزگی که موجب حیرت میشود بعضی حلقههای بزرگ مدور
چوبی دارند که غلط میدهند و عقب آن میدوند در باغ وحش اسبهای خیلی کوچک دیدم که از شتلاند
آورده اند بعضی در کوچکی بقدر یک گوسفند و بعضی دیگر از اینها قدری بزرگتر هستند که میتوان سوار آنها

شده جائی ساخته اند سقف و زمینش را یک ریخته اند بچها سوار این اسبها شده در انجا میدوانند و تعلیم میدهند شخصی ایستاده مواظب تعلیم است در این روزها باز رفتیم اکسپوزیسیون از دربتروکادرو اول رفتیم بتالار بزرگ کنسرکه ساز میزنند الی حال ندیده بودم در اول تروکادرو ساخته اند که ابشار بزرگ از زیر این تالار میگذرد از اتفاق امروز هم مجلس ساز بود رفتیم در لژ نشستیم جمعیت زیادی بود دیکدسته سازنده روبرو نشسته بودند بسیار خوب زدند عمارت و تالار سرپوشیده بسیار بزرگ مزین منقش عالی از آهن و چوب ساخته اند و روی از کچ کاری و نقاشی وغیره کرده خیلی قشنگ ساخته اند وضع و طرحش را نوشتن نمیتوان وصف و بیان کرد صدای موزیک و ساز که توی این عمارت و گنبد می پیچید بسیار خوب عالمی دارد هفته سه روز در اینجا کنسر میدهند اما هنوز ارغنون بزرگ تمام نشده است روبرو و پشت سر سازندها پرده جلوآن کشیده بودند پانزده روز دیگر تمام میشود بعد از دو مجلس ساز برخاسته رفتیم آکاریوم یعنی جای ماهیها بیشتر از سه چهار نوع ماهی ندیدم قزل آلا ماهی بزرگ سفید مازندران که میخورند ماهیهای ریزه توی حوضها مارماهی چون هوا بسیار گرم بود دیگر سایر جاها را نگشته سوار کالسکه شده رفتیم بواو بولون خیلی گشته تا ابشار بزرگ رفته بعد مراجعت بمنزل کردیم امروز سینه ام درد میکرد صدا گرفته سرفه میکردم چون هوا بسیار گرم است عرق میکنیم و بعد باد بسینه خورده سرما میخورد قبل از رفتن بماهی خانه دالان اسباب قدیمه را گردش کردم از اسباب ساخته و نساخته و مجسمه و سکه های قدیم وغیره وغیره از هر قسم زیاده از حد برای تماشا گذاشته بودند (روزی رفتیم بسن ژرمن که با راه آهن یکساعت بلکه کمتر راه است و با کالسکه اسبی دو ساعت و نیم و با کشتی بخار کوچک از رودخانه سن در وقت رفتن چون جریان آب باین طرف است در سه ساعت و نیم و برگشتن برخلاف جریان است در چهار ساعت و این امتداد و بعد مسافت از راه آب نسبت براه کالسکه اسبی دو جهة دارد اولاً چون راه رودخانه و ممر و مجرای آب مارپیچ است و خط مستقیم نیست راه دور میشود ثانیاً از دو اکلوز که یعنی سد است باید گذشت تا در آن سد و در را باز کنند و به بندند نیمساعت طول دارد اما کالسکه اسبی و راه آهن بخط مستقیم میرود و این سد که اکلوز میگویند برای این ساخته

CLUSE.

شده است که کشتی بزرگ بتواند در رودخانه سیر کند چون بعضی از جاهای رودخانه گود و سراشیب نیست این
سدها آب را بالا آورده کشتی میگذرد و بستن و باز کردنش بدین تفصیل است از پاریس الی سن ژرمن در دو
مکان این کار لازم است در محلی جزیرهٔ کوچکی پیدا شده و آب دو شعبه میشود یکشعبه آنرا سدی بسته اند
باین طور که طرفین انهار یعنی این شعبه از رود را با سنگهای محکم ساخته اند عرضش هفت الی هشت ذرع و طولش
پانزده الی بیست ذرع و بسیار گود است یعنی تا پانزده ذرع هم عمق دارد و دو در آهنی محکم در مدخل و مخرج سد
ساخته اند که با اسباب مکانیک که یکی دو نفر چرخ میدهند در سد بسته و باز میشود و اسباب دیگر است
که آنرا هم چون چرخ میدهند آب میان سد کم یا زیاد میشود و همیشه این دو در بسته است هر وقت کشتی
میرسد باید اول دری که آب رودخانه جاری و داخل میشود بمیان سد باز کنند تا کشتی داخل شد
فوراً در را می بندند آب سد یا کم است یا زیاد باید طوری بشود که سطح آب توی سد با آب پائین سد که
رودخانه زیر دست است مساوی باشد آنوقت چرخ را پیچانیده در آنطرف باز میشود و کشتی میرود همیشه
غواصهای چند با لباسهای کوچوکه مداد پاک کن باشد و کلاههای عجیب که چشمها و کلهٔ از شیشه است
در کنار رودخانه و روی سدها حاضر هستند و زیر آب که میروند از بالا با اسبابیکه باز بسته بکوچوک است
هوای تازه در زیر آب بدهن غواص میرسانند که تا ده ساعت میتوانند باکمال راحت زیر آب کار
کنند یکی از آن غواصها را با همان لباس در سد آخر دیده گفتم رفت زیر آب خیلی تماشا داشت و در
رودخانه یک اسباب بسیار عجیب دیگر ساخته اند که در میان کشتی طولانی آن اسباب را قرار داده
و کشتی دیگری نزدیک بآن کشتی است که متصل ریگ و سنگ ته رودخانه را در آورده و آن اسباب
بخودی خود بآن کشتی دیگر میریزد و باین نحو رودخانه را گود و پاک میکنند که کشتی بآسانی عبور کند
و بامداد چرخ بخار این کار را میکنند امروز دو دستگاه ازین را در رودخانه دیدم خلاصه سوار کالسکه
رفتیم باسکله که نزدیکتر بود پیاده شده بکشتی بخار کوچک دراز اندامی سوار شدیم اما چون هوا بسیار گرم
بود باطاق نرفته در همان عرشه کشتی نشستیم بعضی از پیشخدمتها و ملتزمین هم با کلنل و لاهورل و رئیس کشتیهای
بخار رودخانه سن بودند در ساعت دو بعد از ظهر حرکت کردیم از زیر پلها که در اکسپوزیسیون است

گذشته

گذشته همین طور سیر رفتیم وطرفین رودخانه را تماشا میکردیم از عمارات و مردمیکه در تردد بودند وبسیاری
از مردم برهنه شده توی آب رفته بودند گاهی هم کالسکه بخار میگذشت بهمه جهت خیلی تماشا داشت
ما از شهر بیرون رفتیم در خارج دهات وآبادیهای باصفا وخانها وعمارات ییلاقی و باغها وباغچهای خوب
قشنگ ملاحظه شد دیگر کارخانجات زیاد از روغن گیری وصابون پزی وغیره درکنار رودخانه بنا
کرده اند که دودشان عابر ومسافررا قدری اذیت میکند تا رسیدیم ببند اول که در نزدیکیهای سنت دنی
بسته اند عمله در بازکن حاضر بودند پانزده دقیقه طول کشید تا رد شدیم راه زیادی طی کرده تا به بوژی وال
که قصبه ایست معتبر وجنگل وآبادی خوبی دارد رسیدیم و قدری از بوژی وال گذشته ببند ثانی رسیدیم اینجا
عمله در بازکن حاضر نبودند چون هوا گرم بود وبغروب هم چیزی نمانده بود قدری ایستاده خواستیم معاودت
بپاریس کنیم کلنل و رئیس کشتیها گفتند بقدر ده دقیقه صبر کنید باز میشود وخودشان پائین رفته فوراً رفتند
از عقب آچار دار وغیره و بفاصله ده دقیقه عمله در بازکن را حاضر کردند یک کشتی بخار هم چند ساعت بود
که تا حال بیچاره توی سد درمیانه دو در بسته مانده بود بطور حبس آمدن ما اسباب خلاصی آنهم شد اول
آن کشتی با کمال عجله وشعف بیرون آمده رفت بعد ما داخل سد شدیم در را بسته آب را کم کردند اما اول
خیلی کم کردند کشتی ته نشست سکان بگل فرو رفت عمله جات جمع شده با هزار زحمت بالا کشیدند یعنی آب را
زیاد کردند وزور زدند تا از گل درآمد وکشتی را عبور دادند قدری دیگر که راه طی شد به سنت ژرمن
رسیدیم از کشتی پائین آمده کالسکه ما اینجا حاضر بود سوار شده از توی قصبه وآبادی بطرف بالا رفتیم این
قصبه وآبادی در روی تپه مرتفعی افتاده است که از پائین الی بالا یکسر آبادیست وکالسکه بزحمت
بالا میرفت تا رسیدیم به تراس و سنت ژرمن یعنی مهتابی و غلام گردش آنجا که شخص میرسد عالمی میبیند
ورای این عالم یک چشم انداز غریبی دارد که در هیچ نقطه وهیچ مکان دیده نشده بود ونخواهد شد یکطرف
چشم انداز است یکطرف خیابان وسیع طولانی که بقدر دو فرسنگ است وطرفین خیابان درخت
تیلول که شبیه بنارون است اما گلهای کوچک زرد بسیار معطری دارد یعنی چنان معطر است که کل
فضای صحرا را معطر کرده است درجنگلهای ایران هم ازین درخت هست و دیده شده است برگهای

St Denis

St Germain

این درختان قوی را چنان قیچی کرده که مثل یک دیوار سبزی ساخته اند تا چشم کار میکند همین طور درخت است
که مثل دیوار کشیده شده و طرف چشم انداز تمام صحرا و آبادیهای اطراف پاریس و خود شهر پاریس
و زراعتها و چمنها پیداست منظر غریبی دارد ناپلئون سیم خیلی باینجا میآمده و بزمها میداده و عیشها میکرده است
اما آنوقت میگفتند خیلی بهتر و باصفاتر از حالا بوده است همیشه خیابانها را آب پاشی میکرده اند و خیابانها
و چمنهای اطراف خیابان سبزتر و بهتر بوده است حالا خیابانش کمی گرد و خاک داشت قدری در
خیابانها و غیره گشته مراجعت بپاریس کردیم از پل رودخانه سن گذشته آنطرف پل آبادی و باغات
لوپک است بعد از لوپک جنگل و خیابانهای وزینه بعد از آن نانتر بعد از آن شاله توری بعد آسنی یر پس
بعد کلیشی بعد نوئی تا داخل شهر میشود بازار عجیبی در کوچه نوعی ساخته اند موقتاً برای همین عید یکه دارند دو
طرف خیابان را دکان از چوب و چادر و غیره ساخته اند بقدر یک فرسنگ طول دارد و در طرفین
انواع و اقسام اسباب بازی و قمار و انواع تماشاخانها و اقسام چرخها که آدمها از زن و مرد و بچه
و بزرگ روی اسبهای هوائی سوار شده بقدر یک عمارت بزرگ و اسبابی هست که شخصی آن
اسباب را تکان داده میگرداند موزیک بسیار خوبی با آواز بلند زده میشود و اینهائیکه سوار اسب
و غیره هستند در کمال سرعت چرخ میخورند و همچنین انواع تابها که زن و مرد نشسته باهم تاب میخورند و در
ضمن پیچ و تاب انواع و اقسام گلوله بازیها میکنند و دیگر انواع بازیهای مختلفه متفرقه که مثلاً
یک مجموعه پر از ظروف چینی و غیره که طبق کشهای طهران نمیتوانند بردارند جلو دکان است یک حوض
بان مجموعه میدهند بنا میکنند دور گشتن اگر بدست و حرکت فلان بیشتر چرخ خورد برده و اگر کمتر
شد باخته است انقدر اسباب بازی در این خیابان و بازار بود که انسان متحیر میشد که چطور جمع آوری
اینقدر بازیها و عیشها و لعبهای مختلفه را کرده اند و از نیمساعت بغروب مانده الی نصف شب در اینجا
مشغول لهو و لعب هستند انواع بازیها و گردشها و کارها و حرکات غریبه که در این بازار میکنند بحساب
نمی آید از انجمله دیدم جمعی در یک جعبه مانند چیزیکه از آهن ساخته و شش نفر در آن جای میگیرد نشسته اند
و مثل تکان راه آهنی از هوا آویزان است آخر آنهم جا نیست که این جعبه اندازه آنست زنی زیر جعبه

ایستاده است و اسبابی وارد که یکدفعه بواسطهٔ آن اسباب آدمها را چرخ میدهد و ول میکنند در کمال سرعت
میروند با آنطرف و باز بر میگردد بجای اوّل دوباره وضع دیگری آن صفحهٔ اسباب آدمها را بچرخانند دفعه جعبه
در کمال سرعت دور خودش میگردد و جمعی که در آنجا هستند چرخ زنان میروند با آنطرف و باز همین طور می
آیند بجای اوّل خلاصه با کالسکه آهسته آهسته میراندیم و تماشای طرفین بازار را میکردیم این بازار سقف
نیست خیابانیست بسیار طولانی اطرافش درخت سایه انداخته و طرفین خیابان این اوضاع است
یکساعت از شب رفته بمنزل رسیدیم) ملکه اسپانیول دختر مون پانسیه پسر لوئی فلیپ مرحوم پادشاه
فرانسه که اسمش مرسیده بود در اسپانیول در سن شانزده سالگی فوت شده اسباب افسوس همه مردم
شده بیچاره بود که او را برای پادشاه اسپانیول که پسر خالهٔ همین دختر باشد عروسی کرده بودند پادشاه هم
بیست سال دارد که پسر همین ایزابل ملکه سابق اسپانیول است که پیش نوشتیم در خانه او بشام موعود بودیم
چند روزی تب کرده و حصبه گرفته مرده است تلگرافی از این حضور رسیده است از حاجی ترخان
که با کمال مشقت از دریا گذشته وارد آنجا شده است نوشتیم بیاید ولی با این زحمت و مشقت پاریس را
هم نه‌بیند کحالی است در پاریس از اهل لهستان که در معالجهٔ امراض چشم بسیار قابل است و میرزا علی حکیم
یکسال در پیش این شخص درس حکمت کحالی خوانده است یکروز احضار شد مردیست کوتاه قد کوسج و مو زرد
و کبود چشم چشم ما را دید الحمد لله تعالی چشم ما علتی نداشت محض نشان دادن بود از میرزا علی بسیار تعریف
کرد و میگفت حکیم چشم بهتر از او نمیشود اسمش گالیشوفسکی یکروز در ثانی به سنت ژرمن رفتیم با راه آهن
مغربی ناصر الملک را پیش فرستادیم یکشب همانجا بود برای تدارک نهار و تعیین هوتل یعنی مهمانخانه
صبح برخاسته در ساعت ده که دو ساعت قبل از ظهر بود رفتیم به گار سنت ژرمن گار توی شهر است
نیمساعت قبل از وقت حرکت ترن رفته بودیم لهذا قدری در تالار گار نشستیم هر دو ساعت کالسکه
بخار از این گار میرود و میآید راه آهن ورسایل و سنت ژرمن و هر یک از اماکن مغربی شهر پاریس از
این گار است متصل صدای صوت راه آهن است که بگوش میرسد هنگامه ایست خلاصه وقت حرکت
رسید سوار شدیم مسافر زیادی هم در این ترن و در کالسکه‌های عقب و جلو بودند که در دهات عرض راه

وغیره پیاده میشدند در سه ربع ساعت بسنت ژرمن رسیدیم راه آهن در این عرض راه از سه مکان زیر
زمین مسقف میگذرد اول در میان خود شهر پاریس است که در بالا عمارات عالی ساخته اند یعنی خانهای
مردم اهل شهر است و از زیر کالسکه بخار میگذرد و بعد باز در شهر پاریس از زیر پل آهنی بسیار عریضی می
گذرد که روی پل کوچه و معبر عام است بعد نزدیک سنت ژرمن باز از زیر طاقی میگذرد ولی طول
ندارد و چندان تاریک نیست بعد از آنکه بخواهد داخل کار سنت ژرمن بشود از زیر کوهی یعنی تپه
بزرگی که سوراخ کرده اند و خیلی تاریک و مهیب است میگذرد دو دقیقه هم طول میکشد تا منجلی و
روشن شود و از زیر کوه در آید خلاصه از پاریس الی سنت ژرمن این دهات هم عبور میشود اول
باتینیول دوم آنیر سیوم کولومب چهارم نانتر پنجم روئل ششم شالو هفتم وزینه هشتم لوپک
ناصر الملک در کار بود کار سرش باز است چون زمین را خیلی گود کرده و راه آهن ساخته اند
طرفین کوچه دیوار سنگی بلند و کوچه خفه و تنگ است پیاده شده راه زیادی پیاده سر بالا رفته
تا بسطح زمین رسیدیم کالسکه ها حاضر بود سوار شده بمهمانخانه پاویون د هانری کاتر رفتیم در زیر
زمین مهمانخانه لوئی چهاردهم پادشاه بزرگ معروف فرانسه است مهمانخانه عمارتیست بسیار لد شده
عالی و قشنگ چشم انداز بشهر و جلگه پاریس و رود خانه سن دارد که بوصف و تعریف نمی گنجد
بسیار با تماشاست نهار صرف کرده بعد رفتیم بقصر کهنه اینجا که اسباب قدیمه در آنجا گذاشته اند و
موزه قدیم بسیار خوبیست زمین عمارت و موزه که اسمش برتراند است جلو افتاده اول در مرتبه
پائین عمارت که محل اسلحه قدیمه عهد قیاصره روم و گولوای فرانسه با بود گردش کردیم انواع اسلحه
قدیمه دیده شد از قبیل شمشیرهای بزرگ زلق نیزه که مخصوص شکافتن سپر است و تیر و کمان با اسباب
چرخ این تیر و کمان که خیلی چیز عجیبی است و در قدیم بجای توپ این زمان بکار میرفته است و مثل توپ
بنشانه قراول رفته میانداختهاند تیرهای بسیار بزرگ و کلفت با پیکانهای کلفت تیر را میگذارند
میان نصفه لوله چوبی سر تیر رو به نشانه و ته تیر در زه کلفت بعد اسباب را چرخ داده بزور اسباب
زه کشیده میشود تا هر قدر بخواهند بعد اسباب دیگریست که تا حرکت داده رها میشود با کمال سرعت

دور

Pavillon de Henri IV

Louis XIV

و راست آمده بنشانه میخورد چند تیری نشانه انداختیم بعد توی حیاط آمده زلقها را بنشانه انداختیم انداختن زلق هم
دو قسم است یکی با و شادی و قوت بازو ست مثل جرید انداختن دیگری با اسباب یعنی یک بندی از
کتان در وسط زلق است آنرا با انگشت میگذارند و بعد از آن بند میاندازند خیلی میرود و آسانست
اما بی اعانت بند بقوت بازو و علم او شادی انداختن بسیار کم میرود چند زلق دادم فرنگیان انداختند
بقوت بازو بسیار کم رفت یعنی منتها بیست قدم من بقوت بازو انداختم الی یکصد قدم رفت
و متجاوز از آن هم انداختم بعد با بند کتان هم انداختم خیلی رفت البته اشخاصیکه قوت بازو دارند شاید
زیاده تر و دورتر از آنچه من هم انداخته بودم بیندازند اما چون در ایران رسم است که مشق انداختن
جرید می‌کنند که بزبان فرانسه ژاولت میگویند و من خیلی مشق انداختن جرید کرده بودم باین جهت زلق
هم که انداختم دورتر رفت زیرا در رفتن زلق از قوت بازو نیست از علم است خلاصه بعد رفتیم مراتب
بالا خیلی اسباب کهنه قدیم که از زیر خاک در آورده یا پیدا کرده اند از عهد بسیار قدیم یعنی از قبل از
طوفان نوح و بعد از آن مثلاً وقتی که انسان هنوز آهن را نشناخته بود چه چیزهاست تیر و تیشه و پیکان
تیر و آنچه باید از آهن ساخته شود همه را از سنگ میساخته اند آن اسباب سنگی را از هر قسم یعنی کوچک و
بزرگ بدست آورده گذاشته بودند و همچنین ظروف و سکه ها و اسلحهٔ قدیم خیلی کهنه و چیزهای دیگر که نمیتوان
شرح داد و بسیار با تماشاست از هر نوع و هر جور اسباب دیده شد حتی از کفش و کیوه تا کلاه غالب
مال عهد قدیم خود مملکت فرانسه است و از سایر ممالک هم هست سر و شاخ مرال عجیبی دیدم که
هیچ چنین چیزی نمیشود و حالا یقین است که چنین مرالی در هیچ نقطه روی زمین نیست و باید از حیوانات
قبل از طوفان بوده باشد کله و استخوان سر مرال بد و بزرگی مرالهای نر بزرگ این عهد است اما
دو شاخ عجیبی دارد که در استخوان پهن وسطی شاخها که مثل مجموعه ایست چهار نفر آدم میتوانند بنشینند
بعد فلاچهای بسیار بلند قوی از آن وسط بر آمده است که فی الحقیقه این شاخ مرال را اگر من خود برای
العین ندیده بودم بشنیدن هرگز باور نمیکردم و فی الواقع جای کمال تعجب است و بشنیدن
باور نمیتوان کرد این مرال اگر زنده بود با این دو شاخ از هیچ دروازه بزرگی نمیتوانست داخل شود

Javelot

خلاصه عجایب زیاد بود بنای این قصر را فرانسوای اول پادشاه فرانسه کرده است یک برجی را هم که
در گوشه این عمارت وجز عمارت و سیمش لو دونژون است مدتی قبل از بنای این عمارت شارل پنجم
پادشاه فرانسه ساخته است کلیسای این عمارت را هم سنت لوئی بنا کرده است و بنای موزه اینجا
از نتایج خیالات ناپلیون سیوم است که متدرجاً او فراهم آورده است و حالا هم سعی دارند که بیشتر
و کاملتر کنند و ناپلیون سیوم نیز بخیال تعمیر این قصر افتاد که حالا هم تعمیر می کنند بعد از گردش بیرون
آمده سوار کالسکه شده در خیابانها و تراس تفرج و گردش کردیم یک شوکای بسیار خوبی توی جنگل از
مسافت کمی دیده خیلی افسوس خوردم که تفنگ حاضر نبود بزنم جلو این تراس که شرحش را در سیاحت
اول سنت ژرمن نوشته بودم سرتاسر محجر آهن چدنی گذاشته اند که البته طول این محجر هم نیم فرسنگ بیشتر است
خلاصه آمدیم براه آهن ترن حاضر بود نشسته مراجعت بپاریس کردیم شب را چون خسته بودم جائی
نرفتم تربیت میمونها را در اینجا بسیار عجیب میکنند مثلاً میمون با صندلیهای کوچک بقدری که
میمون جا بگیرد ساخته و روی زمین است میزی هم در جلو صندلیست برای شام خوردن میمونهای
کوچک بسیار قشنگ با مزه آمدند روی صندلیها با کمال ادب نشسته گاهی با کمال متانت چشمها را
خیره میکردند مثل اینکه غمزات کنند تنگها و گیلاسهای کوچک جلو میمونها شمعهای کوچک افروخته
پیش هر میمون یک دستمال و حوله کوچک گذاشته و یک دستمال سفید هم بسینه هر یک بسته میمون
دیگر آشپزی و پیشخدمتی میکرد رخت آشپزی سفیدی پوشیده بود و سر و پا مثل آدم راه میرفت
آن شخص معلم تازیانه در دست داشت اشاره بمیمون آشپز میکرد و بزبان فرانسه حرف میزد میمون
فوراً میرفت توی یک سوراخی که انجا غذا و اسباب بود تا معلم زنگ میزد فوراً میمون یک
سبد پر از میوه میآورد و خودش می نشست روی صندلی با اوستادش دست میداد پا میداد
تعارف میکرد بعد آن میوه را معلم میبرد روی میز جلو هر میمون توی بشقابها قسمتشان را میگذاشت
بدون اینکه زود بخورند با کمال ادب باتفاق هم آن میوه را میخوردند بعد از تمام با دستمال دهنشان را
پاک نموده باز چشمها را خمار و تغمز کرده تکیه به صندلی میدادند باز میمون آشپز میرفت سبد دیگر از شراب

میاورد خودش سر بطری را باز کرده بمعلم میداد او برده باستیکانهای کوچک میریخت میمونها در کمال معقولیت شراب را میخوردند و دهنشان را با دستمال پاک میکردند و همچنین الی آخر که یک مجلس شام بسیار با ادب با قاعده خوب میخوردند زیاده از حد تعجب داشت بعد بعد بازی میکردند از انسان بهتر بعد اسبهای خیلی کوچک بقدر کوسفند بزرگ آورده میمونها سوار شده اسب بازی و اسب دوانی میکردند بعد میمونی را تفنگ بدستش دادند با گلوله سنگ کوچکی را هم آموخته بودند نشانه گذاشته میمون سنگ را زد و سنگ فوراً خودش را ابر برد ... میمونها تابوت آورده سنگ را بلند کرده توی تابوت گذاشته بردند و میمونها همه دست میزدند چپه میزدند رقص میکردند دیگر هرچه بتصور بیاید میکردند در فصل گرمای هوا در شهر پاریس خیلی سکته بار پیدا میشود چنانکه در همین روز با چند نفر را گرفته و مرده بودند معالجه هم نمیشود) یکروز رفتیم بسفارتخانه ایران نظرآقای وزیر مختار هم چند روز بود ناخوش بستری بود برخاسته راه رفت گلو درد شدیدی داشت که طبیب نشتر زده بود سفارتخانه عمارتی خوب و باغی کوچک دارد زن نظرآقا هم که از ارامنه ارومیه و خواهرزاده بابا خان یاور است که در طهران دیده شد چهار پسر و یکدختر دارد و پسر بزرگش بمدرسه رفته بود باقی آنجا بودند که همه بسن چهار پنج سال و کمتر بودند از آنجا به تکرتها یعنی دکاکین معتبر پاله رویال رفتیم امین الملک و کولونل و غیره هم بودند دور همه دکاکین را گشته جواهر خریدیم جمعیت زیادی بود روزی هم به مگزن دولوور رفتیم سهپالار اعظم بود اینجا خیلی تفصیل دارد چندین طبقه و چندین دالان است و هزاران پیچ و خم و اطاقها و طالارها دارد که فوراً آدم نابلد گم میشود و همه پر از متاع و اجناس است از هر قسم تالارهای عالی با آینه و چهل چراغ و غیره دارد که مردم آنجا نشسته صحبت میکنند و روزنامه میخوانند یک مهمانخانه هم دارد متصل به همین اطاق و تالارها و دالانهای مال التجاره در آن مهمانخانه هم دو تالار بسیار عالی بزرگ پر زینت دارد یکی برای صحبت و روزنامه خواندن و بستنی خوردن و سیگار کشیدن و در همین تالار پردهای صورت بسیار عالی برای فروش گذاشته اند ما سه و شش پرده بسیار خوب انتخاب کرده خریدیم و تالار دیگری در جنب آنست که سفره خانه مهمانخانه است چهار صد نفر شام میخورند میز و صندلی و اسباب کارد و چنگال و

وغیره در کمال نظافت وخوبی حاضر کرده بودند برای شام مردم که این تالار وسفره لایق مهر پادشاهی بود
معامله وداد وبستد در اینجا خیلی میشود وبطوریکه همیشه در این مکان پنجهزار نفر راه میرود و دو هزار نفر میرزا و
محاسب وعمله کار دارد بلکه میگفتند پنجهزار نفر است) دختر وخواهر مسیو طولوزان حکیم باشی بحضور آمدند
خواهرش از زنهای تارک دنیا شده است زن حکیم طولوزان چون ناخوش بود بحضور نیامده بود پسر
میرزا یوسفخان مستشار که حسین خان است در انگلیس تحصیل علم طب کرده بسیار تعریف میکنند که حکیم خیلی
خوبیست پانزده سال است کار میکند وحالا در پاریس مشغول تکمیل علم طب است بحضور آمد
صبح روز یکشنبه بیست وهشتم جمادی الاخری که آخر ماه ژوئن فرنگیهاست صبح که از خواب برخواستیم هنگامه
وهمهمه غریبی در شهر بود چندین روز بود که در تدارک عید امروز وامشب بودند وکوچها وعمارات را
بیرقهای الوان هر دولت وهر علامت از دولت جمهوریه میزدند اسباب جشن وچراغانی وآتشبازی
فراهم میاوردند ودرست میکردند وعادةً هم روزهای یکشنبه کل دکاکین وغیره بسته وعمله جات و
مردم مشغول گردش وعیش میشدند چنین عید وتدارک عیش بزرگ هم که ضمیمهٔ آن بشود دیگر معلوم است
که احدی در شهر بجز عیش وگردش کاری دیگر نخواهد داشت کل کوچها وخیابانها از زن ومرد وکالسکه
وسواره وپیاده مملو بود که راه نبود کسی تردد کند بخصوص کوچهای معروف مثل شانزالیزه وجنگل بوادبولون
که اغلب اسباب آتشبازی وچراغان در بوادبولون فراهم بود دور دریاچهها را همه چراغان کرده
وبیرق ودروازهای مصنوعی ساخته وزینت زیاد داده بودند کشتیهای بزرگ وکوچک زینت
داده دسته خوانندها وسازندها وغیره میان آنها نشسته میزدند ومیخواندند تمام زنها لباسهای نو
پوشیده وزینت زیاد داده بودند وعموم مردم در هر نوع رفتار آزاد بودند یعنی اگر بخواهند وبرقصند بخودشان
وهر کار بکنند بحثی نبود از سه ساعت بغروب مانده قدغن دولتی شده بود که از کوچها وخیابانهای
بزرگ معروف کالسکه وعراده بهیچوجه نگذرد وسواره نروند مگر پیاده گردش کنند اگر بنای
کالسکه رانی میشد قطعاً هزار نفر بیشتر تلف میشدند لیکن راه کالسکه را هم معین کرده بودند که از کوچهای
دیگر که جمعیت بود برروند با وجود اینها میگفتند بازچند نفری زیر عراده مانده تلف شده اند خلاصه از

جلو میدانگاه هوتل ما انواع و اقسام اشخاص میگذشتند جمعیت آنقدر بود که حساب نداشت و بی اختیار از این
طرف و آنطرف میدویدند دستجات زیاد از محلات شهر میآمدند و میگذشتند و بگردش میرفتند و عقب سر
دستجات البته پنجهزار نفر از مردمان بیکاره شهر از مرد و زن و بچه محض تماشا میدویدند و آن دسته‌جات
باین وضع بودند چند علم در جلو و بیرقهای رنگارنگ آواز و تصنیف مرسلیز که آواز جمهوریست :
میخواندند و سایرین هم همه دست میزدند و همان آواز را میخواندند اغلب کلاههای کاغذی بسرشان
گذاشته و منگوله کلاه را یک فانوس آویزان کرده بودند که شب روشن کنند و یکدسته هم ساز و موزیک
میزدند در جلو اینها البته صد دسته همین طور دیده شد که در همه شهر و خیابانها متفرق شده بودند و عقب
سر اینها بقدر پنجهزار نفر میدویدند بالون زیاد بهوا کرده بودند و کالسکه بزرگ که در حقیقت مخصوص چنین
روزهای جشن است کالسکه بشبیه مثل یک کشتی بزرگیست که عراده دارد و بچندین اسبهای زینت کرده
بسته بودند با کالسکه چیان خوش لباس و جلو اینها دسته از سواره نظام و موزیک در خود کالسکه
اول هم یکدسته موزیکانچی نشانده بودند که موزیک میزدند در کالسکه دوم یکدسته جوانهای آوازه
خوان که آواز و تصنیف میخواندند عقب اینها هم سواره نظام و احتساب زیاد این دسته که وارد جلو
مهمانخانه ما شد بطوری ازدحام شد که جای وحشت بود که چندین نفر زیر دست و پا میرفتند قدری ایستادند
زدند و خواندند و رفتند همین طور یک محشری بود طرف عصری سوار کالسکه شده بگردش و تماشای
شهر رفتیم از دم حوض پرون تروکادرو ی اکسپوزیسیون گذشتیم یعنی از شانزالیزه و غیره رفتیم آنقدر
جمعیت و ازدحام بود و کالسکه تردد میکرد که حساب نداشت مردم کم کم جمع شده سمت بواد
بولون میرفتند که برای شب در آنجا جا بگیرند و تا راه بست خودی برسانند من عزم باغ گرمخانه شهر
پاریس نموده بدانجا رفته پیاده شدم و قدری گردش کردم خلوت بود انواع گلها و درختها اینجا هست
بعد سوار شده رفتیم بواد بولون الی دریاچها و خیابانها همه جا مشغول چیدن چراغ و آتشبازی و
زینت دادن کشتیها و غیره بودند از حالا آنقدر جمعیت شده که راه عبور نیست و دقیقه بدقیقه
هم زیادتر میشود من بنوکرها گفتم و بمنزل بروند که راهها مسدود نشود و همین طور رفتیم تا بشانزالیزه رسیدیم

MARSEILLUISE.

درعوض راه هنگامه غریبی بود همه مردم یعنی اواسط الناس رعیت آواز میخواندند میرقصیدند میدویدند بزرگان ومعقولین شهر هم در کالسکه نشسته رفت وآمد میکردند همه کالسکه ها از زن و مرد پر بود اما در خیابان شانزلیزه همه پیاده راه میرفتند عبور کالسکه قدغن بود مردم از اعلی تا ادانی همه یکدسته گل مصنوعی بسینه زده بودند الواط شهر کلاههای کاغذی که بقدر فانوسهای بزرگ بود بسر گذاشته بودند و ترقه میانداختند غوغای غریبی بود با زحمت زیاد بمنزل رسیدیم میدانگاه پای هوتل باز از مردم پر بود یکدسته موزیکانچی زیر هوتل آمده مشغول نواختن شدند جمعیت زیادی شد خلاصه چند روز بود که مارشال ماکماهون خیال میکرد که شب آتشبازی و چراغان را هم ما و هم خود مارشال چطور باید تماشا کنیم و با وجود کثرت و ازدحام مردم در کجا این کار ممکن میشود آخر الامر من خیالی کرده بکولونل ولاموریل که مأمور حضور ما بود گفتم بهتر این است که ما و مارشال بالای آرک دتریونف که وسط شهر است و از بلندی آن همه شهر و چراغان و آتشبازیهای اطراف شهر و مردم پیدا هستند برویم مارشال اینخیال را پسندیده بنا شد شب را آنجا برویم سه ساعت از غروب گذشته مارشال به منزل ما آمدند با جنرال وزراک سوار کالسکه شده رفتیم سپهسالار اعظم و سایر همراهان نیز کلا آمدند راه خوبی را از کوچه که جمعیت نبود قرار دادیم ما و مارشال و سپهسالار اعظم و جنرال وزراک در یک کالسکه که از خود مارشال ماکماهون بود نشسته بودیم همینکه بزیر آرک دتریونف رسیدیم تمام شهر از چراغهای گاز والکتریسیته برقی یکپارچه آتش شده بود از کالسکه پیاده شده زوجه و دختر مارشال نیز آمدند مارشال کانروبر هم رسید شروع ببالا رفتن از پله ها نمودیم از پایین تا بالا سیصد و بیست و پنج پله میباشد پله ها کوچک و تنگ است و متصل می‌پیچد برای انسان حالت دوار و سرگیجی میآورد هوا هم گرم و حبس است این راه بچاه شباهت دارد و بزحمت میتوان صعود نمود خلاصه بالا رفتیم هوای بالا بسیار سرد بود من سرداری خز پوشیدم مارشال ماکماهون و سایرین همه در اطاق طبقه پایین ماندند که قدری رفع خستگی نمایند چون چند دقیقه گذشت بالا آمدند چشم انداز و چراغان وآتشبازی و جمعیت و هیاهوی مردم و صدای آوازه خوانها و موزیک و دبل و غیره طوری بود.

Marechal Canrobert

بود که چنین تماشائی در دنیا یقیناً وجود نیافته اصل مکانیت آرک تریونف طوریست که دوازده کوچه و خیابان بسیار معتبر پاریس منتهی بمیدان این بنا میشود چراغهای این کوچها جمیعاً با جمعیت میان آنها طور عجیبی بنظر میآمدند خاصه از یکطرف خیابان وسیع شانزالیزه الی میدان پلاس دلاکونکرد و از طرف دیگر خیابان راه بوادبولون بالجمله اول از بوادبولون شروع باتشبازی شد بعد آتشبازی مونت مرت وغیره الحق اتشبازی بسیار خوبی کردند و دسته جات آوازه خوانها با طبل و علم و موزیکان متصل دور ارک تریونف و خیابان در گردش بودند و مرسیلیز میخواندند در سلطنت ناپلیون سیم قدغن شده بود که این تصنیف و آواز مرسیلیز را بخوانند و هر کس میخواند حبس و تنبیه میشد خلاصه تقریباً دوساعت بالای آرک مانده پیوسته راه میرفتیم و اطراف را تماشا میکردیم سپهسالار اعظم و همراهان هم بودند تا آتشبازیها تمام شد اما جمعیت و ازدحام و دسته بندیها و هیاهو باز بهمان طور بحال خود بود بالاخره ما پائین آمده با مارشال ماکماهون در کالسکه نشسته بمنزل رفتیم راه عبور ما از دم کلیسای سنت اگوستا که ناپلیون سوم ساخته است و از بولوار عثمان بود این عثمان در عهد ناپلیون سیم منصب بیگلربیگی گری شهر پاریس را داشته این کوچه و خیابان را او ساخته و باسم او نامیده میشود حالا هم هست و در مجلس وکلا وکالت جزیره کرس را دارد و از هواخواهان خانواده ناپلیون میباشد باری مارشال را وداع کرده ایشان از دم در هوتل گذشتند و ما بالا رفتیم هیاهوی مردم و صداهای مختلف تا طلوع افتاب در کار بود مردم امشب و امروز هنگامه کردند معلوم است یکشهری که یکرور مخلوق از غریب و بومی در آن جمع شده باشند خاصه وقتیکه عید نموده زن و مرد پیر و جوان بچه و بزرگ مخلوط شده و درهم ریخته باشند چه میشود امروز که روز عید بود مجسمه مرمری که بشکل خیالی جمهوری ساخته بودند جمهوری طلبان برده در اکسپوزیسیون نصب نموده و خطبه ها خواندند بعضی از وزرای دولت هم بودند اما مارشال ماکماهون نبوده است بالاخره از قراریکه تحقیق کردیم و معلوم شد که این چه عیدیست و از برای چه این روز را عید میگیرند گفتند عیدی باسم آخر ماه ژون تازه اختراع کرده اند که باین اسم عیشی بکنند و هم برای شان بازار اکسپوزیسیون و تماشای غربا که در این شهر جمع شده اند از شاه و

و شاهزادگان و غیره بهرحال خیال خوبی بوده است و عیش و تماشای خوبی شد چند نفر از شاهزادگان
مصری عموی خدیو مصر که از اولاد محمد علی پاشا است دیگری ارشیدوک آلبرت برادر امپراطور اطریش و
دیگری پدر پادشاه پرتوغال روز دوشنبه بیست و نهم جمادی الثانی ابتدا بالیزه رفته با مارشال ماکماهون
وداع کرده از آنجا بخانه والدهٔ پادشاه اسپانیول رفتیم چون عزادار بودند دیدن کردیم تا زیر پله
استقبال کردند خود و بستگان و آدمهایشان همه سیاه پوشیده بودند رفتیم بالا قدری صحبت شد
مراجعت بمنزل کرده نهار خورده رفتیم که اکسپوزیسیون را هم وداع کرده از در پائین طرف قهوه خانه
دودال عبور کرده اول بمحل ماشینهای فرانسه رفتیم کارخانه کاغذسازی که کاغذ روزنامه و کتاب
چاپ ساخته میشود دیده شد حقیقة خیلی عجیب بود شرح این کارخانه مفصل است مختصری از آن این است
که یک کاغذ بسیار پست بدیرا در کارخانه دیگر ساخته آورده در حوض اول این کارخانه میریزند با
اسباب بخار آنرا بهم زده تا حل میشود بعد بواسطه لوله با غیره بحوضهای دیگر میرود و در هر حوضی صاف
و بهتر میشود آنگاه اسباب با اسباب میرود تا پائین کارخانه و از آنجا کاغذ خشک بی عیب قطاعی شده
بیرون می افتد طول حوض اول الی آخر اسباب آن بیشتر از ده ذرع بلکه پانزده ذرع میشود از این جا
گذشته خیلی گردش نمودیم عصر نزدیک بود و ما هم خسته بودیم به تروکادرو یعنی اینطرف رودخانه رفتیم دولت
اسپانیول اطاق عربی از بطری مشروبات ساخته بود خیلی تماشا داشت شش هزار بطری مشروبات
الوان را که برای نمونه و فروش آورده تمام آنرا از روی صنعت و علم معماری و بنائی بوضع بسیار عربی
روی هم چیده اند سقف مقرنس و ستونها و در و دیوار همه از بطری پر است یعنی عمارتی ساخته است
بسیار مفصل که سقف و پایه و ستون و در و منظر همه از بطری است که وقتی که بطریها را جمع کنند عمارت
معدوم میشود خیلی چیز عجیبی است بعد از و از تروکادرو بیرون آمدیم یک بالون بزرگ بشکل بطری با
حمره ساخته و هوا کرده بودند و نه آنرا با طناب مثل بادبادک بسته و این بطری در وسط هوا قرار
گرفته بود اما آدم در میانش نبود بعد از تماشا و گردش بمنزل مراجعت کردیم در پاریس حساب کردم
در هر ساعتی از جلو هوتل منزل ما چهارصد کالسکه و غیره بارکش و آمنی بوس که کالسکه کرایه بزرگ است

دوایر

Archiduc Albert

دو اسب انرا میکشند و بقدر پنجاه نفر آدم سوار میشود میگذرد و این تردد در شبانه روز متصل است هوتل بزرگ
خیلی خوبی امسال تازه ساخته اند مسمی بهوتل کونتیننتال ساختن این جای این هوتل عمارت دولتی وزارت
مالیه بوده بعد از جنگ پروس انجمار آتش زده بودند دولت زمینش را فروخته و حالا مهمانخانه خوبی
ساخته اند موسیو لیون وزیر مالیه حالیه فرانسه روزی بحضور آمد آدم قابلی است از وضع اخذ
مالیات وغیره صحبت زیاد شد مثلاً هر کس خانه در شهر دارد بتفاوت از روی میزان و قاعده مقرره
مالیات میدهد و بکذا از حیوانات هم علیحده مالیات میگیرند روز سه شنبه غره رجب امروز از پاریس
بطرف ایران روانه میشویم در ساعت یک و نیم بعد از ظهر مارشال ماکماهون آمد با جنرال دبراک
بکالسکه نشسته برای گار جنوب سمت استراسبورغ رانده ایم خیلی راه بود هنوز تمام بیرقها اینکه برای عید دیروز
زده بودند در هر کوچه و برزن برپا بود در همه شهر بیرق بنظر میامد از کوچه که میگذشتیم از جنرال دبراک پرسیدم
اسم این بولوار چه است گفت بون نوول یعنی این کلمه خبر خوب است بفال نیک گرفتیم خلاصه

Bonne Nouvelle

رفتیم تا بگار رسیدیم جمعیت زیادی از زن و مرد بمشایعت آمده اند پیاده شدیم مارشال ماکماهون
و صاحب منصبان زیاد بودند رفتیم توی واگون و با مارشال و سایرین وداع نمودیم ناصر الملک با ابوالقاسم
خان نوه اش در اینجا متفکر ایستاده خیال دارد ابوالقاسمخان را ببرد بلندن برای تحصیل در مدرسه
بگذارد و خود بجهة معالجه با آب گرم های فرانسه بیاید بعد عازم مکه معظمه گردد خلاصه او و بعضی دیگر از
ایرانیها مثل نظرآقا و نریمان خان وغیره هم ماندند و کالسکه مثل برق رو بایران و وینه براه افتاد
و همگی در آنی از نظر غایب شدند و ما باید بشهر سالسبرغ برویم با اینکه وسط سرطان است هنوز هیچ آثار
تابستان پیدا نیست گندم هنوز سبز است جو قدری زرد شده است مثل اول بهار صحرا سبز و خرم
و پر از اقسام گلهای لاله سرخ وغیره است زراعت و آبادی خاک فرانسه بیشتر از جاهای دیگر است
از استراسبورغ شب عبور شد در شهر اولم که یکی از شهرهای المان و متعلق بمملکت باویر است توی واگون
از خواب برخاستم کالسکه ها یکساعت آنجا ایستاده حاکم شهر و صاحب منصبان نظامی متوقف آنجا تو
واگون آمدند اسم حاکم ژنرال هیر یا دهوی سرش سفید صاحب بنیه و بسیار آدم قابلی است این شهر دورش

خندق و قلعه مستحکم دارد علاوه بر آن در روی تپه بلندی هم که مشرف بشهر است باز قلعه معتبر دیگر دارد و قلاع
کوچک و باستیانهای خوب اطراف شهر بسیار است قشون این مملکت در تحت حکم اعلیحضرت امپراطور آلمان است
پادشاه این مملکت هم در حقیقت مطیع احکام امپراطور آلمان است این همان شهر است که ناپلیون اول
محاصره نموده و ژنرال ماک سردار کل قشون اطریش را با سی هزار نفر قشون در قلعه محصور نموده مجبور بتسلیم
شهر شدند شب از شهر اسطودکارد پای تخت مملکت ورتامبرق گذشته رسیدیم به مونیخ پای تخت باوریا
پادشاه اینجا بدریاچه کونستانس سویس رفته است داخل کار بزرگ مسقف ما یکی شدیم پیاده شده رفتیم
در اطاق کار این شهر بسیار باصفاست کلیساهای بزرگ دارد و خیابانها و آبهای بسیار خوب بعد راه
افتاده رفتیم تا بدریاچهای بزرگ باصفای بسیار وسیع طولانی رسیدیم اینجا کم کم طرف دست راست
کوههای بزرگ جنگلی برف دار دیده شد که از کوههای تیرول محسوب و همه سبز و خرم است حاصل
اینجاها کلاً دیم است در ساعت شش بعد از ظهر وارد شهر سالسبورغ شدیم برادر اعلیحضرت امپراطور
اطریش ارشیدوک ویکتور که از جانب اعلیحضرت امپراطور باستقبال آمده بود دم کار ایستاده بود با
کُنت دوکرانویل مهماندار که از اعاظم دربار امپراطور است و در سفر سابق هم مهماندار ما بود دو صاحب
منصبان دیگر یک فوج سرباز هم صف کشیده موزیک میزدند الی آخر صف سرباز رفتیم شاهزاده ما را
برای شام فرداشب در خانه خودش دعوت کرده وداع نموده بعمارت ییلاق خود رفت و ما
هم بعمارت دولتی که سفر اول هم اینجا منزل داشتیم رفتیم از پاریس الی سالسبورغ مدت بیست هشت ساعت
آمدیم در هر ساعت ده فرسنگ که مجموع دویست و چهل فرسخ در بیست و چهار ساعت طی کردید
در سالسبورغ متصل باران میبارید روز پنجشنبه سیم امروز در اینجا توقف شد بعد از نهار سوار
کالسکه شده رفتیم به هل بورون سپهسالار اعظم و عضد الملک با ما بودند صبح باران شدید میبارید
وقت سواری ایستاد اما هوا خیلی سرد است از کنار رودخانه سالسباخ که از توی شهرها جاریست
گذشتیم حقیقه جمیع محسنات رودخانه از نزهت و صفا و جریان آب در این رودخانه جمع است اطرافش
سبز پر گل اصل رودخانه خیلی عریض و عمیق و آب بسرعتی میگذرد که مانع از عبور کشتی و غیره بر روی آن است

Stuttgard Bavière * Souabe

چمن

چند پل آهنی بر روی رودخانه ساخته اند که از طرفین شهر عبور میشود حسن این رودخانه اینست که همه جا دست
بآب میرسد پست و بلندی ندارد مثل نهریست که از وسط باغ بگذرد در این چند سال که این شهر رو بترقی
گذاشته مهمانخانه و مدرسه و خانهای ییلاقی خوب در کنار رودخانه بنا شده منبع این رودخانه کوههای
تیرل* است داخل رود دانوب میشود و بیست دقیقه طول کشید تا رسیدیم بهل برون پشتید متها اعلی

Tyrol *

در رکاب بودند سر چشمه و آبها رفتیم پیچ و بستها را پیچانیده و حرکت داده فواره های مصنوع جستن کرد اعلی
تر شدند چیزیکه در سفر سابق ندیده بودیم این است که در یکی از چمنها میز سنگی ساخته اند بزرگ و دور
میز صندلیهای سنگی است صاحب خانه که صندلی علیحده دارد در گوشه میز تنها در بالا دست می
نشیند جلو آن پیچ آبها را قرار داده اند همین که مهمانها وارد می نشینند عصرانه و چای بخورند
شخص که تنها عمل را میداند پیچ را حرکت میدهد یکبار از زیر مردمی که روی صندلیها نشسته اند آب
زیاد فوران میکند از وسط صندلی که همه تر میشوند و میگریزند اسباب خنده است همه اوضاع این
باغ بطورهای مختلف همین قسم آب بازیهای مخفی است باران زیادی هم آمد بعد از گردش بمنزل رفته
در ساعت پنج بعد از ظهر سوار کالسکه شده بعمارت شاهزاده ارشیدوک ویکتور برادر اعلیحضرت
امپراطور رفتیم برای شام سپهسالار اعظم و عضدالملک و اجودان مخصوص و امین الملک و حاجی
شیخ محسن خان معین الملک هم بودند عمارت شاهزاده از شهر خارج است و همین عمارت ییلاق

Archduc Victor

و عمارت کشیشهای سابق است که در سالسبورغ حکومت و ریاست داشته ده سال است که
امپراطور اطریش این باغ و عمارت را به برادرشان بخشیده اند اسم قصر و عمارت کلسهایم است
از عمارت تا اینجا نیمساعت کمتر راه بود در عرض راه از جاهای خوب باصفا گذشته تا اینجا:
رسیدیم این قصر پارک و باغ بسیار خوبی دارد در روی دست انداز جلو پله با هر یک یک مرال سنگی
خوابیده ساخته اند شاخها اصل شاخ مرال است در سر تیزهای شاخها هر یک یک ستاره مطلا
نصب کرده اند نشان بیرق و دولت آن کشیشان که در سابق اینجا سلطنت کرده اند شاخهای
مرال بوده که همین طور سر آن ستاره داشته باشد پله های زیاد میخورد تا ببالا میرود قدری در مرتبه

Salzbourg

پایین بجهة تماشا در اطاقها ایستادیم اطاق و عمارت بسیاریست همه سفیدکاری شاهزاده چینی کهنه زیادی جمع کرده بدیوارهای اطاق نصب نموده و اهتمام کرده که چینیهای یکرنگ و همه برنگ بنفش باشد حتی بشقابهای چینی قدیم کار اصفهان عهد صفویه هم بود پردهای اطاق و روی نیمکتها و صندلیها هم همه چیت برنگ چینیهاست همچنین شاهزاده انواع گلها را هم بسیار طالب است توی اطاق گلهای خوب معطر با نواع مختلف زیاد گذاشته بودند رفتیم مرتبه بالا برای صرف شام اطاقهای بالا هم بهمان طور سفیدکاری و چینیهای بنفش بدیوارها نصب شده میز طولانی کوچکی برای پانزده نفر حاضر بود نشستیم گلهائیکه روی میز شام چیده بودند همه گل یکجور صحرائی بود که در صحراهای ایران هم خیلی است رنگ گل کاسنی و بنفش برنگ چینیها که بدیوار اطاق نصب است خلاصه چهار ماه است چون پدر شاهزاده فوت شده باینواسطه سر شام موزیکان نزدند شام بسیار خوبی صرف شد بعد از شام آمدیم باطاق پایین قدری نشسته صحبت کردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تالار کنسر شهری یعنی تالاریست که در شهر بنا شده است اینجا اعیان و اشراف در هر موقعی جمع شده ساز میزنند و میرقصند و آواز میخوانند اهل شهر ما را آنجا بتالار دعوت کرده بودند از پل گذشته دم عمارت پیاده شدیم جمعیت زیادی در کوچه و دم تالار بود کل معارف شهر هم از حاکم و زن حاکم و اعیان و زنهای آنها و دخترهایشان در اینجا حاضر بودند چند پله بالا رفته روی صندلی نشستیم که مشرف بتالار بود یک مرتبه هم بالای تالار غلام گردشی است که آنجا هم زنها و دخترها نشسته تماشا میکردند یکدسته موزیکانچی در جلو توی تالار که مرتبه و پله ساخته اند ایستاده موزیکان میزدند نیمساعت که گذشت مرد و زن بقاعده و رسم خودشان بر خاسته برقص مشغول شدند بعد از اتمام مجلس حاکم شهر خانمهای معتبر شهر را معرفی کرده بمنزل معاودت نمودیم روز جمعه چهارم باید بوینه برویم یکساعت از آفتاب گذشته حاضر و مستعد حرکت شده ولی چون نیمساعت بوقت حرکت مانده بود پیاده با سپهسالار اعظم و عضدالملک وغیره کنار رودخانه قدری گردش کردیم کنت دو ژرانویل مهماندار و سایر نمسه با هم بودند خیلی رودخانه باصفائیست تا خیلی راه رفته از که ایزابل امپراطریس گذشتیم که تازه ساخته اند هوتل دو اطریش هم در همین که است آنطرف

[illegible]

رودخانه در مقابل این هوتل مدرسه هم تازه بنا کرده اند خلاصه وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده رفتیم گار
جمعیتی از موزیکان و فوج و مردم متفرقه بود قدری در جلو صف نظامی راه رفتیم برادر امپراطور وداع کرده امروز
میرود به نیشل که با کالسکه آهنی تا آنجا چهار ساعت راه است خیلی تعریف آنجا را میکنند که بسیار باصفا و
خوش آب و هوا است امپراطریس و ولیعهد اطریش هم آنجا هستند از وین تا آنجا راه آهن است که در هشت ساعت
آمد و رفت میشود حکیم پولاک حکیم قدیمی ما هم در نیشل بوده است امروز اینجا آمده بود بحضور رسید قدری لاغر
شده اما زبان فارسی را با اینکه هجده سال است از ایران آمده هیچ فراموش نکرده است خلاصه کالسکه بگار
به راه افتاد ترن مخصوص اعلیحضرت امپراطور است بسیار ترن خوبیست همه اطاقها بهم راه دارند بزمین
نزدیک بسیار راحت و خیلی تند و بسرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ راه طی میکند تفصیل این راه
در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ایم از همان راه در هشت ساعت الی وین رفتیم قریب هشتاد
فرسنگ راه است دو ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم به محل باغ بیس که در وسط راه است
از این استاسیون که قدری گذشتیم رود دانوب دیده میشود و باز بعد از طی ده فرسنگی مفقود میشد خلاصه
رسیدیم بگار اعلیحضرت امپراطور و همه صاحب منصبان و غیره هم دم گار با لباس رسمی حاضر بودند پائین
آمده با اعلیحضرت امپراطور با کمال خصوصیت و مهربانی و مودت دست داده رسم تعارفات بجای
آوردیم اعلیحضرت امپراطور معارف و اشخاص معتبر را معرفی کردند تا آخر صف نظام رفته بعد به
باتفاق اعلیحضرت امپراطور در کالسکه روبازی نشسته راندیم برای عمارت دولتی رسیدیم بکوچه ها که مملو
از مرد و زن همه تعارف میکردند و ما جواب میدادیم تا رسیدیم بمیدانی که در جلو عمارت است در دو
طرف میدان دو استاتو یعنی مجسمه سواره بزرگ که از چودن ریخته اند یکی آرشیدوک شارل است
که در عهد ناپلیون اول امپراطور فرانسه سردار قشون نمسه بوده است و جنگ میکرده دیگری پرنس
اوژن دوساووا که در جنگ زانتا در مجارستان عثمانیها را شکست داده بود در ابتدای سنه ۱۶۹۲ مسیحی
خلاصه داخل دالان عمارت شده پیاده شدیم از پله بالا رفته داخل تالارها و اطاقها شدیم عمارتی است
بسیار بزرگ و عالی و اطاقهای و تالارهای زیاد دارد این عمارت را سلاطین قدیم اطریش بنا کرده اند

هر پادشاهی چیزی بنا کرده اند و بر بنای سابق افزوده و وصل کرده است این است که خیلی طولانی و بزرگ
شده است اسم عمارت پالِه دبورق است اطاقها سفید است و با چوبهای مُطلّا زینت داده اند و
هر اطاقی و تالاری یک رنگ پارچه چسبانده اند یعنی همان دیوار با سقف و ایزاره و بعضی حاشیه ها همان
سفید و مطلای چوبیست و میز و اسباب صندلی و مبل وغیره هم برنگ همان پارچه است که بدیوار
چسبانده اند اشکال پرده کمتر دارد اما اشکالی که از سنگهای الوان در شهر فلورانس درست کرده اند زیاد است
همه چهار چوب دارد که بدیوارهای اطاقها آویخته اند صنعت ازین بهتر و قشنگتر نمیشود چیزیست
مثل جواهر خیلی ازین نوع کارها دارند علیحضرت امپراطور هم در همین عمارتست بعد از دقیقه ما رفتیم
بازدید امپراطور از تالارها و اطاقهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق مخصوص ایشان ما را استقبال کردند
رسم تعارف بجای آورده نشستیم سپهسالار اعظم هم بود نشست صحبت زیاد شد بعد برخاسته بمنزل خودمان
آمدیم روز شنبه پنجم از عمارت بیرون نرفته بعد از نهار در خود عمارت گردش و تماشا کرده رفتیم الی
خزانه دولتی کنت دوکرانویل مهماندار که خودش هم خزانه دار است و هم عمارات سپرده باوست
حاضر بود و راهنمائی میکرد و چند نفر دیگر هم که هر یک از اطاقهای جواهر وغیره سپرده بیکی از آنها بود
حاضر بودند چند پله خورده در طبقه پائین عمارت خزانه و موزه بود اطاق باطاق گشتیم همه اشیاء نفیسه
وغیره را از روی سلیقه پشت آینه ها گذاشته اند هر یک دری علیحده دارد که قفل است بعضی اشیاء را
که درست و بدقت میخواستم تماشا و نگاه کنم خزانه دار کلید انداخته در را باز کرده تماشا میکردم در
همین عمارتست از اسباب قدیمه مثل سکه های قدیم و اشیاء و آلات طلا و نقره وغیره و بعضی اسباب کهنه
که از زیر زمین و جاهای دیگر در آورده اند و اسباب یشم و ظروفیکه از سنگهای معدنی است که از یشم
نفیس تر و اعلی تر است و رنگ برنگ که در حقیقت مثل جواهر است خیلی است حتی یک کشکول
درویشی هم دیده شد دیگر یک دوات بزرگ از یکپارچه زمرد دیدم که حقیقةً چیز نفیسی بود
و در میان جواهرات دولتی که در وسط یک اطاق کوچکی است میز بزرگی که دورش آینه یکپارچه
بود گذاشته بودند و میان آنرا بترکیب ترنج از مخمل ساخته جواهرات را دور آن نصب کرده بودند

Florence.

Comte de Granville.

از بیرون پیچی داشت که وقتی می پیچانیدند این جواهرات چرخ میخورد و خوب تماشا میدهد مرواریدهای درشت
تسبیحی الماسهای خوب یاقوتهای ممتاز زمرد گران بها اگرچه کم بود اما هرچه بود همه ممتاز و اعلی بود یکقطعه الماس
درشت زرد رنگی در سر یکی از آلات جواهر بود پیکانی وضع و این الماس تاریخی است و تفصیلش از این قرار است
وزن الماس یکصد و سی و سه قیراط ثلث است تراش هندیست این الماس اولاً مال تمریر پادشاه بورگون
فرانسه بوده در جنگ مُرات در سنه هزار و چهارصد و هفتاد و شش مسیحی این الماس را گم کرد میگویند که یک
شخص دهاتی الماس را پیدا کرده بیک قران فروخت تا دست بدست بخانواده مدیسیس فلورانس رسیده
و از و بماری ترز ملکه نمسه رسید بتاج سلطنت خود نصب کرد خلاصه چیزهای نفیس خوب دیده شد بعد
از تماشای کامل معاودت کردیم در یکی از اطاقها یکساعت بزرگ مجلسی است که پرنس دوهس به
ماری ترز ملکه نمسه و فرانسوای اول شوهر ماری ترز پیشکش کرده بود صنعت خیلی خوبی در این ساعت بکار
برده اند کوک که میکنند با تأنی تمام از یکطرف ماری ترز با لباس سلطنتی بیرون آمده با دو نفر پیشخدمت
که تاج سلطنتی در دست دارند و از طرف دیگر فرانسوای اول شوهر ملکه میآید با یکنفر پیشخدمت که تاج
او را در دست دارد کم کم اینها بهم نزدیک میشوند بعد شیطان از آسمان بالای سر اینها میاید که میخواهد
اینها را بدبخت کند یک ملک از بالا آمده با شمشیر شیطان را میکشد و دور میکند خودش هم میرود بعد
یک ملک دیگر پیدا میشود قلمی در دست دارد و بخط جلی مینویسد ماری ترز و فرانسوا زنده باشند و کم کم
میرود بعد همان خط هم مفقود میشود پیشخدمتها هم زانو زمین زده تاج را عرضه میدارند دو ملک دیگر هم
باز آمده تاجی از برگ مورد و زیتون بر سر ملکه و شوهرش میگذارند بعد کم کم باز پس رفته پیشخدمتها
برمیخیزند و از نظر غایب میشوند بسیار خوب ساخته شده است صد سال بیشتر است که ساخته اند
در ساعت پنج بعد از ظهر اعلیحضرت امپراطور آمدند باتفاق رفتیم بتالار بزرگ که میز شام چیده بودند
نشستیم دست چپ ما اعلیحضرت امپراطور نشستند و دست راست ما شاهزاده آرشیدوک رنیان دو
ساکس پسر عموی اعلیحضرت امپراطور که در قشون صاحب منصب است بعد از آن پرنس دو ویمار از خانواده
سلطنت و زیر دست امپراطریس پرنس برونزویک المان که در خدمت اعلیحضرت امپراطور است

بعد آرشیدوک لئوپولد پسر عموی دیگر اعلیحضرت امپراطور دیگر همه وزرای دربار از وزیر جنگ و داخله
و خزانه و علوم و نایب وزیر امور خارجه وغیره وغیره بودند سپهسالار اعظم و میرزا ملکم خان ناظم الملک و
وزیر مختار لندن که تازه از برلن بجهة کاری آمده و باز مراجعت به برلن میکند و حاجی محسن خان معین الملک
و عضد الملک و سایر پیشخدمتها و ملتزمین ما هم سر شام حاضر بودند که کلیة قریب بیکصد نفر در سر سفره بودند
شام بسیار خوبی صرف شد حکیم الممالک پشت سر ما ایستاده بود برای خدمت بعد از شام باطاق دیگر
آمده همه صحبت میکردند یعنی هر کس با کسی من و اعلیحضرت امپراطور هم گاهی با این و گاهی با آن حرف میزدیم
تا رفتیم باتفاق اعلیحضرت امپراطور بمنزل ایشان مراجعت کردند و بعد ما سوار شده بتماشاخانه رفتیم این
تماشاخانه را ده سال است که همین امپراطور بنا کرده اند تماشاخانه ایست بسیار قشنگ و خوب و عالی
اگرچه در این فصل بواسطه گرمی هوا علی الرسم باید بسته شود و لکن اعلیحضرت امپراطور سی هزار تومان از خود شان
انعاماً خرج میکنند و محض تشریفات و دیدن ما اهل تماشاخانه را نگاه داشته اند خلاصه نشستیم جمعیت زیادی
بود مجلسهای خوب از باله و رقصهای بسیار خوب و تماشاهای عجیب دادند خیلی خوب و با تماشا بود
رقاصهای زیاد که همه زن و دخترهای بسیار خوشگل خوش لباس بودند میرقصیدند موزیک و ساز این تماشاخانه
را هم بسیار خوب و خوش مینواختند سپهسالار اعظم عضد الملک و اغلب پیشخدمتهای ما بودند دو نفر از شاهزادگان
که سر شام بودند پیش ما نشسته بودند بعد از اتمام مجلس برخاسته بمنزل رفتیم هوای وینه خیلی خوب و خوش و
سرد است در جلوخان عمارت ما یک میدانیست که همان دو مجسمه برونز که پیش نوشتم نصب شده است
و باغچه بندی خوب از چمن و گل دارد و دروازه بستی هم دارد میدان مربع طولانیست محوطه آن در دارد
و در چنین میدان در آخر هر طرف باغیست جا با نهادارد عصرها و شبها آنجا موزیک میزنند دورش
محجر آهن است یعنی جز همین میدان جلوخان عمارت عالیست و عموم مردم اذن دارند که از دروازه داخل شده
صبحها و عصرها در اینجا گردش کنند عصرها که همه زنها و بچها وغیره بگردش میآیند و سگها و توله های
گردش کنندگان توی چمنها میدوند و بازی میکنند خالی از تماشا نیست روز یکشنبه ۶ صبح بعد از
نهار چند شیشه عکس ما را همان عکاسی که سفر سابق هم در وینه عکس ما را انداخته بود در مرتبه بالای عمارت انداخت

بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بلودر که از بناهای پرنس اوژن و ساوآ است خیلی راه بود باینجا رسیده پیاده شده رفتیم بالا عمارت کهنهٔ قدیمی است دو مرتبه پرده های نقاشی از عمل نقاشان قدیم و تازه از هر قسم و هر جور خیلی چیده و بدیوارها نصب کرده اند پرده های بسیار خوب دارد جلو این عمارت از هر دو طرف باغ عامه است یکطرف حوض و دریاچه بزرگی دارد طرف دیگر هم حوض و فواره دارد باغچه های سبز گلکاری باصفای خوب این عمارت قدری در بلندی ساخته شده است شهر در زیر دست عمارت با آن باغ و باغچها یک منظر بسیار خوبی دارد در معاودت پیاده از باغ جلو عمارت که سرازیر است پایین رفتیم جمعیت زیاده از حد از زن و مرد و بچه جمع شده الی عمارت آخر باغ که موزه و محل اسباب قدیمه است از سنگها و قبور مصریها و رومیها و چیزها و اشیاء مختلفه دیگر همراهی کردند داخل موزه شدیم دیرکتور موزه حاضر بود همه چیزها را نشان داد از اسلحهٔ قدیمه هم خیلی بود این عمارت را هم پرنس اوژن و ساوآ بنا کرده است که حالا موزه کرده و از این قبیل اسباب گذاشته اند اما حالا مشغول بنای دو عمارت موزه بسیار عالی خوب در وینه هستند که دو سال دیگر تمام خواهد شد خیال دارند که همه پرده های بلودر و اسباب موزه این عمارت و سایر جاها را هرچه هست بعد از اتمام موزه تازه بآنجا برده مرتباً بچینند خلاصه سوار کالسکه شده الی محل اکسپوزیسیون سابق که حالا گردشگاه عامه است شبیه بواد بولون پاریس رفتیم تردد و ازدحام کم بود آن هیجان و کثرت و ازدحامی که در پاریس هست اینجاها نیست بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل کرده شب را باز بتماشاخانه رفتیم امشب هم خیلی تماشاهای خوب دادند دوشنبه هفتم صبح حکیم طولوزان و نظرآقا و نریمانخان از پاریس آمده بودند حکیم طولوزان بحضور آمد و بعد از نهار اشخاص مفصله بحضور رسیدند اول کنت زالوسکی که تازه بوزیر مختاری و اقامت دربار طهران از طرف دولت اطریش مأمور و مقرر شده است نامه علیحضرت امپراطور اطریش را در خانه خود امپراطور بدست ما داد این هم امر عجیب تاریخی است و تازگی دارد بعد از آن بارُن اُرْمِزی مستشار مخصوص امپراطور و قایم مقام وزارت خارجه نمسه بعد از آن کنت بیلاند وزیر جنگ برای اسلحه و غیره خیلی صحبت شد بعد از آن بارون هفمان وزیر مالیه بعد از آن موسیو نوویکوف ایلچی کبیر روس مقیم وینه بعد کنت دوبلگراد که رئیس بانک بزرگ است برای صحبت راه آهن احضار شده بود گفتگو شد آمد و رفت

دیرکتور بمعنی رئیس است

اینها خیلی طول کشید بعد از آن قدری استراحت کرده سوار کالسکه شده بحمام رفتیم راه دوری بود حمام خیلی خوبی است
اما قدری کهنگی دارد از حمام درآمده مراجعت بمنزل کردیم) اسم گنبدیکه از کپیتولسیون سابق در رومیه
مانده و خراب نشده است لاروتونداست اسم مقام و محل سابق کپیتولسیون که حالا گردشگاه عامه است
پراتراست) شنبه هشتم صبح بعد از نهار پرنس اولدنبرگ که از شاهزادگان المان و با علیحضرت
امپراطور روس منسوبست بحضور آمد میخواهد برود بآب ویشی بعد رفتیم به آرسنال یعنی جبه خانه و توپخانه
از منزل تا اینجا خیلی راه بود باران هم آمد دور ارسنال خندق و خاکریز است و دروازه دارد اما توی
شهر است از بناهای همین امپراطور است و بسیار بنای عالی خوبیست سه مرتبه است تالاری در وسط
یعنی در مرتبه دوم است که سقف گنبدی مرتفع مدوری دارد و پله های سنگی خوب ساخته اند تا بالا
ستونها از سنگهای مرمر الوان است دیوار و غیره همه از سنگ است خیلی خوب و با زینت حجاری و بنائی
کرده اند نمونه توپهای قدیم و جدید در اینجا چیده شده است بیرقهائیکه در جنگهای سابق از ایطالیا
و پروس و عثمانی و غیره گرفته اند در زوایای تالار و غیره گذاشته جنبین تالار دالانهای طولانیست
که تخته بندی کرده اند تفنگهای سرباز را با ترتیب و نظم در اینجاها چیده اند تفنگ زیادی از سیستم اختراعی
اختراعی خودشان که ورندل میگویند بود توپ چودنی بلند قدی در اینجا دیدم که دویست و شصت سال
قبل از این در ژاپون ساخته اند و از ته پر میشود بعینه مثل توپهای جدید الاختراع فرنگستان معلوم میشود
که این اختراع قدیماً هم در افکار و اذهان انسان بوده است تازگی ندارد بمرتبه سوم رفتیم عراده و قورخانه
توپها را تخته بندی کرده رو بهم چیده بودند توپها همه اختراعی جدید است اما لوله توپها اینجا نبود و از قراریکه
گفتند در مکان دیگر انبار کرده اند ولی ما آن مکان را ندیدیم اسباب اسب توپ کشی زیاد هم بود شخصی که توپ
جدید برای اطریش اختراع کرده اسمش اوشاتیوس و جنرال است خودش هم حضور داشت توپها هم همه باسم
خودش معروف و موسوم است جنرال بارون تیلر هم که رئیس کل جبه خانهای اطریش است حضور داشت
و معرفی اسباب و اماکن را میکرد ترکی عثمانی حرف میزد جنبینش تالار بزرگ وسط که سقف
گنبدی دارد اطاقهای بزرگ طولانیست که اسباب موزه و اسلحه قدیمه است از هر جور و هر قبیل و هر اسبابی

نمره

مزه دارد و آن مزه راجع بشهر صیست که در کتابی مخصوص چاپ زده اند هر شیئی را که سؤال میکردم کتاب در دست
کرانویل بود و عرض میکرد بعد از این موزه با منتهی بدالانهای طولانی میشود که محل اسباب دیگر و تفنگهای سرباز است
یک مرتبه هم بالای این بود چون وقت رفتن بمدرسه شرقیه میگذشت دیگر بانجا نرفته پائین آمده رفتیم
بکارخانه‌جات توپ ریزی و توپ سوراخ کنی و گلوله ریزی که خیلی وسیع است و اسباب و آلات نجاری زیاد
دارد اما عمله هیچ کار نمیکرد مگر جزئی رئیس جبه خانه گفت عمله جات تا چند وقت تعطیل دارند و کاری نمیکنند
از انجا رفتیم بمدرسه شرقیه راه دوری بود اما داخل شهر است باران هم میآمد سپهسالار اعظم وغیره هم از
ملتزمین با بودند رسیدیم بمدرسه اطاق کوچکی بود سی نفر شاگرد دارند که در انجا زبان عربی و فارسی و ترکی
عثمانی و فرانسه و یونانی تحصیل میکنند از هر زبان هم معلم داشتند نشستیم اول یکنفر شاگرد منشیه پیش آمد
خطبه بزبان فارسی خواند و چند شعر از کمال اسمعیل بعد کتاب گلستان شیخ سعدی را شاگردان خواندند خوب
میخواندند بعد در عربی و ترکی وغیره امتحان دادند اشخاصیکه حضور داشتند سپهسالار اعظم میو بارب رئیس مدرسه
که خودش فارسی را بسیار خوب حرف میزند پله خاچک معلم زبان ترکی دکتر وارموند معلم زبان عربی عربی را
مثل اعراب بنی لام حرف میزد بارن ارتزی نایب اول وزارت خارجه بارون کالیچه نایب دوم وزارت
خارجه بارون وین وابسته وزارت خارجه مسیو ناودرنی مستشار وزارت خارجه مسیو داورک از وزارت خارجه بعد
آمدیم منزل که یکساعت و نیم بغروب مانده بود باید در ساعت شش بعد از ظهر بقصر شنبرون برویم بحسب
دعوت شام اعلیحضرت امپراطور حاضر حرکت شدیم که در این بین امین حضور رسیده و بحضور آمد خیلی خوشوقت
شدیم صحبت شد از دریای حاجی ترخان و از راه مسکو و ارشوی آمده و در دریا طوفان و کولاک شدیدی
گرفتار شده است یکماه بیشتر است از طهران بیرون آمده است خلاصه بعد رفتیم بشنبرون سپهسالار اعظم
و عضدالملک و سایر پیشخدمتها هم ملتزم بودند از دم عمارت ما الی دم عمارت شنبرون که متجاوز از
نیم فرسنگ مسافت است دو صف زن و مرد برای تماشا ایستاده بودند چون عمارت شنبرون در بلندی واقع است
همه جا سربالا میرفتیم در انتهای شهر واقع ولی متصل بشهر است دیگر باغ و عمارت شنبرون محتاج بتعریف
نیست همان است که در روزنامه سابق فرنگستان نوشته‌ام در نزدیکی عمارت شنبرون قدری مانده باران

خیابان گل شده بود بدم پله عمارت که رسیدیم اعلیحضرت امپراطور استقبال کردند فوراً از کالسکه پائین آمدم
و متفقاً بالا رفتیم در اطاق ارشیدوک گلیوم رئیس توپخانه را امپراطور معرفی کردند این شاه زاده پسر
ارشیدوک شارل سپهسالار قدیم عهد فرانسوای اول است که معاصر با ناپلیون اول بود و جنگ زیاد
با ناپلیون کرده است و برادر بزرگش که حالا سپهسالار است ارشیدوک آلبرت است که بپاریس رفته
و حالا اینجا نیست خلاصه رفتیم سر میز شام خیلی جمعیت بود صحبت زیادی در سر شام شد بعد از شام
قدری هم در تالار دیگر که همه جمع بودند مکث کرده بعضی از جنرالهای اطریش معرفی حضور شدند باهم نظر
آقا ایلچی مقیم پاریس و حکیم طولوزان را اینجا به امپراطور معرفی کردیم بعد سواره کالسکه شده رفتیم منزل یعنی اول
رفتیم به فولکس گاردن که باغیست نزدیک عمارت توی همین میدان که همه منتظر ما بودند جمعیت
زیادی از زن و مرد بود موزیک خوب میزدند عمارت خوبی هم در اینجا دارد که قهوه خانه است
و بستنی میدهند خیابان و گلکاریهای خوب دارد پیاده خیلی گشتیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم تماشاخانه
سپهسالار اعظم و سایرین همه بودند بازی و رقصهای خوب کردند بعد از اتمام برگشتیم بمنزل چهارشنبه ۹
صبح با راه آهن رفتیم بقصر لاکسانبورغ که در سفر اول فرنگستان منزل ما بود در سه ربع ساعت بآنجا رسیدیم
تازه در صحرا گندم را درو میکردند با اینکه فصل بهار گذشته و وسط تابستان بود باز چمن و گل و سبزه در طرفین
راه زیاد بود خلاصه نهار را در همان اطاقی که سابقاً منزل ما بود صرف کردیم زیاده از حد شکر خدا را
کردم که بعد از پنجسال باز سالما در این قصر و باغ آمده نهار خوردیم پیشخدمتها هم در رکاب آمده بودند بعد از
نهار سوار کالسکه شده در باغ و اطراف قدری گردش بعد بقایق نشسته مدتی هم در دریاچه تفرج و گردش
شد پس از آن از قایق پیاده شده بجزیره ماری آن رفتیم کلاه فرنگی خوش وضع خوبی وسط جزیره است صورت
ماری آن و امپراطور فردینان اول را در پرده کشیده بدیوار اطاق کلاه فرنگی نصب کرده اند و این قصر را
امپراطور فردینان برای زنش که ماری آن باشد بنا کرده است این فردینان عموی امپراطور حالیه است
بعد از دوازده سال سلطنت استعفا کرده سلطنت را به پدر این امپراطور تفویض و واگذار کرد او هم نخواسته
سلطنت و امپراطوری را به پدر این امپراطور تفویض و واگذار کرد او هم نخواسته سلطنت و امپراطوری

بهم

به پسرش که همین امپراطور باشد تعلق یافت خود امپراطور فردینان هم الی دو سال قبل از این حیات داشت و
در شهر پراک که یکی از شهرهای نمسه است متوطن بود تا در همانجا هم فوت شد دولت شخصی زیادی داشت
همه را با امپراطور حالیه بخشید ماری آن که این قصر باسم او ساخته شده است الحال زنده است در شهر
پراک و هفتاد و پنج سال دارد از شاهزادگان سردانیای ایطالیا است خلاصه بعد برگشته باز سوار قایق
شده بقصر کهنه فرانزاسن بورک که بقصر شوالیه ها معروف است رفتیم تفصیل این قصر را که بعمارات و حکایات
و نقلها و افسانهای الف لیله شبیه است در روزنامه سفر سابق نوشته ام دیگر در اینجا لازم نیست
شرح بدهم همه مراتب تحتانی و فوقانی را گشته پایین آمدیم سوار قایق شده از دریاچه گذشتیم زن و مرد زیادی
از هر قبیل بتماشا آمده بودند از دریاچه در آمده سوار کالسکها شده آمدیم نزدیک عمارت پیاده شده توی
چمن و گلها مدتی گردش کرده بعد رفتیم بگرمخانه که گل تربیت میکنند از سفر سابق همه جا را بلد بودم گردش
و تماشا کرده باز رفتیم بالای عمارت صندلیها و میزها و اسباب اطاق وغیره همه بعینها همان است
که پنجسال قبل دیده بودم هیچ تغییری نکرده است گلکاریهای بسیار خوب توی چمنها دور عمارت کرده
بودند نماز کرده عصرانه خورده پایین آمده رفتیم براه آهن و معاودت بمنزل کردیم محقق را با عکس زیادی
از خود مان از اینجا قبل از خود مان مرخص کردیم که بطهران ببرد و در تدارک رفتن است که فردا صبح برود
روز پنجشنبه دهم باید با کشتی در روی رودخانه دانوب گردش کنیم و نهار را هم در کشتی باید صرف کرد محقق
آمده مرخص شد و رفت رو بطهران تا کی برسد بعد برادر امپراطور که از ییلاق خود با اولاد و اطفالشان
بدیدن ما آمده بودند بحضور آمدند قدری با ایشان نشستیم پسرها و اطفال شاهزاده هم همه روی صندلی
نشستند سپهسالار اعظم هم بود شاهزاده چهل و چهار سال دارد از اعلیحضرت امپراطور چهار سال کوچکتر است
بنیه قوی و ریش زیاد خوبی دارد اسمش پرنس شارل لوئی پسر بزرگش که پانزده ساله است اسمش فرانسوا
پسر دوم اسمش اتن سیزده سال دارد پسر سوم فردینان هشت سال دارد دخترش مرگریت سنش یازده
بعد شاهزاده برخاسته و اذن خواسته سایر بستگان خودش را هم که در بیرون بودند بحضور آورده معرفی
کرد و تعارف کرده رفت ما هم رفتیم کالسکه را که معیر الممالک سابقاً دستور العمل و سفارش داده است در وینه

مخصوصاً با یک درشکه برای ما ساخته اند که بطهران بیاورند و تمام شده و حاضر کرده بودند سوار شدیم بسیار
خوب کالسکه ها ئیست اسبهای مخصوص امپراطور را بکالسکه بسته بودند با کالسکه چیهای مخصوص ایشان که
قباهای زرد پوشیده بودند از وسط شهر راندیم چند عمارت بزرگ عالی دیده شد که تازه میساختند
یعنی بسقف و پشت بام رسانده بودند پرسیدم چه بنائیست گفتند بورس است یعنی صرافخانه
که صرافان و تجار در اینجا جمع شده معامله پولی و داد و ستد پول کاغذ میکنند و در تنزل و ترقی مسکوکات
و پول کاغذی گفتگو مینمایند خلاصه رسیدیم بلب رودخانه که شعبه ایست از دانوب که بشهر آورده اند
کشتی بخار خوبی حاضر بود و تخته بندی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در اسکله رودخانه حاضر
بودند پیاده شده رفتیم میان کشتی عضد الملک و اجودان مخصوص و غیره هم آمدند هوا ابر و سرد بود قدری
هم باران آمد در سطحه کشتی ایستادیم کشتی بر خلاف جریان آب سر بالا براه افتاد و خیلی آهسته میرفت
کنار رودخانه از دو طرف خیلی جمعیت بود از زیر چند پل معتبر آهنی گذشتیم که برای عبور کالسکه جات
ساخته اند چند ترن هم در این بینها از راه آهن گذشت این خط راه آهن از طرف شمال میرود
بسمت روسیه و مملکت بوهم و مراوی که متعلق باطریش است خیلی راندیم تا بدهنه دانوب بزرگ
رسیدیم که این شعبه را از اینجا بریده داخل شهر کرده اند و سدی دارد از درهای آهن و غیره خیلی
محکم که در زمستانها وقتی که دانوب یخ میکند و یخ میآورد در اول بهار آن سد را می بندند که
یخ و سیلاب زیاد داخل شهر نشود اما حالا سد حایل نیست هر وقت بخواهند می بندند و همان اسباب
بخاری که در رودخانه سن پاریس دیدیم برای پاک کردن ته رودخانه از سنگ و گل برای عبور کشتی
اینجا هم چند دستگاه بود و کار میکردند بالای همین سد هم پل آهنی است که کالسکه بخار عبور میکند داخل
دانوب بزرگ شدیم کشتی را رو به پائین بطرف جریان آب راندیم و شعبه اول که توی شهر است نیم ساعت
کشتی ایستاد نهار خوردیم خلاصه راندیم الی انتهای آبادی شهر همه جا در طرفین رودخانه آبادی و بناهای
خوب بود و کنار رودخانه آسیاهای زیاد ساخته اند باین طور که اطاق آسیا بر لب رودخانه ساخته
که در اینجا گندم آرد میشود و اسباب آرد کردن هم اینطور است که محاذی آن اطاق اسباب کشتی کوچکی است

توی آب چرخ بزرگی با پره های بزرگ توی کشتی است آب رودخانه از طرفیکه جریان دارد به پره های آن چرخ خورده بحرکت آمده دور میگردد سر چرخ توی آسیاب بسنگ آسیا یا چیز دیگر اتصال و بستگی دارد که آن سنگ وغیره هم بتبع حرکت چرخ دور میگردد و گندم آرد میشود از این نوع آسیا در کنار رودخانه خیلی دیده شد آخر شهر همان شعبه کوچکی که از بالادست رودخانه بریده و بشهر برده اند دوباره آمده روی دانوب بزرگ می افتد فاصله ما بین دانوب بزرگ و شعبه کوچکی که بشهر میرود یک تپه و زبانه ممتدی است مثل جزیره طولانی که خیلی پرگل و سبزه است خواستند که ازین دهنه داخل شهر شده رو بمنزل بروند گفتم باز قدری بجریان آب سر پائین بروند در این رودخانه بزرگ کشتیهای بزرگ بخاری کار میکنند اما کشتی بزرگ نمیتواند داخل شعبه که بشهر میرود بشود کشتی که در شعبه شهر میتواند سیر و حرکت کند همینطور بهمین اندازه است که ما نشسته ایم یعنی کم عمق و طولانی و سبک است خلاصه رفتیم تا بالمره از آبادی شهر دور شدیم و اینجاها کنار رودخانه تماماً جنگل است و زمینش چمن با انواع گلها و اشجار جنگل هم تماماً درختی است شبیه به بید زیاد هم بلند نیست که فضای جنگل را تاریک و خفه کند و برگهای درختان چنان سبز بود که مثل اینست برگها را یکیک شسته باشند و اینجا یک عالم سکوتی دیدم که هیچ صدائی نبود و نمی شنیدم مگر صدای بعضی مرغهای کوچک خوش الحان که توی جنگل میخواندند و پرواز میکردند و دیگر صدای پرواز بعضی غازهای سیاه و بعضی مرغان شکاری مثل قره قوش وغیره در هوا و گاهی هم صدای بخار دیک کشتی را می شنیدم و اگر مقدور بود هیچ راضی نبودم که بشهر برگردم و میخواستم همینطور الی بوداپست پای تخت مجارستان بروم در بین این عالم خیال طولانی و سکوت هوا و اشیاء یکبار دیدم مهد تقلیچیان میگوید گراف نویل مهماندار و دیرکتور کشتی عرض میکنند خیلی از شهر دور شده ایم و در برگشتن چون برخلاف جریان آبست هر فرسخی را در دو ساعت بیشتر باید طی کنیم فوراً حکم بمراجعت شده و با افسوس مراجعت کردیم عرض رودخانه هم زیاد است از اول شعبه رودخانه که بشهر میرود تا آخر که باز داخل و متصل برودخانه بزرگ میشود در روی رود دانوب بزرگ پنج پل آهنی بسیار بزرگ معتبر خوب برای عبور کالسکه بخار ساخته اند که طول هر پل که از روی رودخانه و باتلاق

وسیلاب میگذرد و بیشتر از هزار ذرع است و عجب این است که برای نگاهداری هر پلی دو پایه بسیار ظریف
باریک از سنگ توی رودخانه زده و بالا آورده و این پل با این طول و بزرگی روی این دو پایه که بنظر
بسیار سهل و کوچک و بی اعتبار میآید برقرار است یک ترن در جلو ما از روی پل گذشت که هشتاد
و پنج کالسکه بزرگ مال التجاره بیک لوکوموتیو که اسباب بخار باشد بسته بودند خیلی تماشا داشت
خلاصه رسیدیم بدهنه شعبه که از شهر میگذرد دو داخل شدیم با زالی دم اسکله که سوای اسکله بود که صبح از
اینجا سوار شدیم پلهای آهنی معتبر روی این شعبه بسته بودند خیلی راه طی کرده تا باسکله رسیدیم از کشتی
در آمده سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را بتماشاخانه رفتیم قبل از تماشاخانه از توی همین عمارت
و تالار ها رفته و از دالانهای بسیار طولانی قشنگ خوب گذشته از پله زیادی پائین آمده رفتیم
بباغ مخصوص امپراطور که در اینطرف میدان محاذی باغ عامه است اما در این باغ همیشه بسته است
هیچکس اذن گردش ندارد مگر خود امپراطور و خانواده سلطنت گرمخانه و نارنجستان خوبی دارد :
درختها و گلهای بسیار خوب باطراوت بانواع مختلف باغ هم اگرچه کوچک است اما خیلی قشنگ و
باصفا و پست و بلند است خیابانهای پیچ پیچ و دریاچه کوچکی هم دارد جا بجا در قشنگی زده فرش
و میز و اسباب بسیار خوبی در ان انداخته و چیده بودند عمارت آرشیدوک آلبرت سپهسالار
اطریش هم متصل باین باغ و عمارت امپراطور است بیکدیوار فاصله است خلاصه باران میآمد
از باغ در آمده سوار کالسکه شده رفتیم بتماشاخانه امشب بازی و رقص اجنه و پریها بود بسیار
خوب تماشا داده و رقص کردند و سازهای خوب زدند بعد از اتمام مراجعت بمنزل شد جمعه ۱۱
دیروز الیوت وزیر مختار و ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد و امروز هم قبل از گردش سعدالله بیک ایلچی
کبیر عثمانی بحضور رسید بسیار شبیه است صورتا به حسینعلیخان وزیر فواید ایران خلاصه بعد از نهار
سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن کالبرق از شهر گذشته با بادیهای آخر شهر که رسیدیم یک ترن
مخصوصی دیدیم که هیچ شباهتی بکالسکههای بخار و ترنهای سفری نداشت لوکوموتیو کوچکی داشت
و چند واکون سبک بزمین نزدیک بسته بودند که اطراف آنها همه آئینه صافی بود اطاق اول

دکو

که کوچکتر از سایر بود جای من بود سایرین در اطاقهای دیگر که وسیع تر بود نشستند گفت گرانویل مهماندار با بعضی
صاحب منصبان اطریش که در مصاحبت و معیت ما هستند و حکیم طولوزان با بعضی دیگر از ملتزمین و پیشخدمتهای
ما بودند لوکوموتیو در عقب بود و نشیمن ما از همه بیشتر و کالسکه سربالا باید برود و چون راه سربالا است
و در برگشتن بر خلاف همه جا سرازشیب با این جهة مخصوصاً در وضع کالسکه اختراعی تازه کرده و باین طور
و سبک ساخته اند و این نوع کالسکه بخار که گفتند در هیچ جای اروپا نیست مگر در یک راه آهنی که در
مملکت سویس ساخته اند دو خط راه آهن دارد یکی بجهة ذهاب یکی ایاب و در وسط دو خط راه آهن هم
یک خط دیگری از رایل دندانه دار ساخته اند و در زیر شکم لوکوموتیو هم چرخی ساخته اند دندانه دار که
آن دندانهای چرخ بدندانه و پره های رایل وسط وصل میشود که کالسکه بطور آرامی و سنگینی سربالا و پائین
میرود و بدین جهة عرآده های کالسکها را مانع از لغزیدن در روی رایل میشود حقیقة بسیار اختراع تازهٔ
عجیب بدیع خوبی کرده اند برای سیر و گشت در بلندی و پستی با راه آهن دیگر بهتر از این اختراع نمیشود
خلاصه در سربالا رفتن لوکوموتیو را عقب میاندازند که کالسکها را جلو انداخته زور بزند سربالا ببرد
و در سرازیری جلو میبندند و کالسکها در عقب است که بر خلاف آرام و سنگین حرکت کنند خلاصه
هرگز بسرعت کالسکه بخار مسافر نمیرود خیلی آرام و صعب راه میرود و بسیار باراحت و مطبوع طبع است
خاصه در چنین محل و مکانی که همه سبز و خرم و پر گل و گیاه است شخص بخواهد با تفرج و تماشا راه برود
تا استاسیون بسیار قشنگ دارد اما کالسکها نایستاد همین طور رفته در سه ربع ساعت بکالمبرق
رسیدیم بین راه اغلب جا با جنگل است و زراعت گاهی از توی جنگلها و کنار راه ما زنها و دخترهای
بسیار خوشگل که برای گردش رفته بودند دیده میشدند که خیلی بر نزهت و صفا و خرمی صحرا و گلها
میافزودند رسیدیم باستاسیون کالمبرق پیاده شدیم بعضی قهوه خانهای کوچک و اطاقیکه دور
بینهای دوچشمهٔ عکس را بردیف بدیوار نصب کرده اند و ورق دور بینهای عکس پشت آنست که مردم
تماشا میکنند و محلی و اطاقی دیگر برای عکاسی هست که مردم عکس میاندازند و همچنین بعضی جاها و اطاقهای
دیگر جمعیت زیادی از مرد و زن در اینجا برای تماشا جمع شده بودند این محل قله و تپه و پست و

بلندی و همه جنگل انبوه و زمینش چمن سبز خرم و اشجارش بلند و سایه دار و بسیار خوب جائیست مردم بعد از
خوردن غذا و عصرانه و چای وغیره در این جنگلها متفرق شده بسیر و گشت مشغول میشوند از اینجا راه پائینی را
از توی جنگل سرازیر رفته تا بمهمانخانه کالنبرق رسیدیم که اینجا را تپه و کوه کچل میگویند یعنی آن قطعه
زمین جنگل خالی از درخت بوده که مهمانخانه و عمارت ساخته اند و حال آنکه اطرافش مملو از درخت
و گل ست عمارت بسیار عالی است رفتیم بالا مهتابی داشت در اینجا قدری نشسته و دوربین باطراف
انداختیم چشم اندازی دارد که حقیقه بوصف و تعریف نمیآید کل شهر وینه و اطراف و کوهها و تپه‌ها
و ییلاقات و عمارات ییلاقی و شعبه‌های رودخانه دانوب و راههای آهن و تردد کالسکه‌های
بخار وغیره وغیره همه در مد نظر است قدری تماشا کرده بعد باطاق دیگر رفته قدری میوه خوردیم بعد
از آن پائین آمده رفتیم خانه شخص نقاش معروفی که عمارت ییلاقی اوست و در جنب همین عمارت مهمانخانه
است اسم نقاش اوژن فلیکث است و عمارت او هم چشم انداز بسیار خوب با تماشائی دارد خانه
ایست بسیار قشنگ و مرتبه مرتبه گلکاریهای بسیار خوب و بوستان وغیره دارد خانه اش را میخواست
بفروشد میگفت شصت هزار تومان خرج کرده ام الحق اینخانه با زمین زیادی که داشت و در همچو
محل و موقعی با این چشم انداز خوب باین قیمت می ارزید بعد بیرون آمده کم کم پیاده راه زیادی طی
کرده رفتیم الی محلی که از کالسکه آهن پیاده شده بودیم سوار کالسکه شده بوینه مراجعت کردیم ولدی
الورود دیگر است رفتیم باشتاب پارک که بزبان المان یعنی باغ شهر است این زمین از اراضی خالصه
دیوان بوده است یعنی از زمین خندق و باروی قدیم شهر که امپراطور حالیه بخشیده است باهل شهر و از
مالیات شهر باغ و عمارت عالی خوبی بنا کرده اند برای گردشگاه عامه مردم که همه روزه از صبح الی نصف
شب اهل شهر در اینجا گردش میکنند رسیدیم بکنار باغ پیاده شده داخل شدیم زن و مرد زیادی بودند
گردش کاملی کردیم باغ کم عرضی است اما خیابانهای زیاد و دریاچه و فواره خوبی دارد که از چهار طرف
فواره هر طرفی بقدر یک لوله آفتابه آب سرد صاف گوارا میریزد زنی ایستاده است استکانهای
بلور چیده بمردم آب میدهد رفتیم بالا روی عمارت باغ که در حقیقت قهوه خانه این باغ است در وسط

تالار

تالار بسیار وسیع پرزینت مرتفع عالیست چهل چراغهای متعدد از سقف آویخته اند این تالار درش همیشه اوقات
بسته است مگر گاهیکه موزیک بزنند یا مجلس رقص وغیره بدهند اما جنبین این تالار دو اطاق بزرگست
که در یکی صندلی گذاشته مردم می نشینند و قهوه و چای و آب گرم وغیره بخورند و در دیگری انواع و اقسام
آبهای معدنی اطریش و فرانسه و المان را در شیشه ها و بطریها ریخته و در زیر آن اطاق که جای خنکی است
گذاشته اند که مردم هر صبح آمده از آن آبهای معدنی خورده و برای معالجه در باغ راه میروند بعد از گردش
و تماشای باغ و عمارات بمنزل آمدیم امروز صبح رئیس وزرای مجلس امپراطور به حضور آمد مرد پیر با بنیه ایست
اسمش پرنس کارلوس دوارسپرگت   شنبه دوازدهم صبح قبل از نهار رفتیم بمنزل اعلیحضرت امپراطور
که در همین عمارتست از اطاقهای متعدد گذشته بعد بدالانی رسیدیم از آنجا دوازده پله خورده بالا رفتیم باز
دالانی دیگر طی کرده تا باطاق امپراطور رسیدیم همان اطاقی است که روز اول هم اعلیحضرت ایشان را در
آنجا بازدید کردیم امروز برای وداع رفته بودیم امپراطور تا اطاق دوم استقبال کردند دست هم را
گرفته به کابینه* امپراطور رفته روی صندلی نشستیم سپهسالار اعظم هم بود خیلی صحبت شد بعد به خانه مراجعت
کردیم امپراطور تا دم پله مشایعت کرده برگشتند لدی الورود ما بمنزل بلا فاصله امپراطور بباز دید
ما آمدند باز من تا دم اطاق دوم استقبال کرده دست هم را گرفته آمدیم روی صندلی نشستیم سپهسالار
اعظم هم بود صحبت شد بعد اعلیحضرت امپراطور گرده رفتند پس از آن نونس پاپ یعنی سفیر پاپ
به حضور آمد اسمش لوئی یاکوبینی و مرد بسیار زرنگ خوش محاوره ایست بعد از او ایلچی کبیر فرانسه
آمد اسمش کونت دوگه مرد قابلی بنظر آمد سیاحت زیاد در صفحات شامات کرده و تفحص زیاد در پیدا
کردن مسکوکات و آثار قدیمه و اشیاء کهنه شهرهای خراب و ویرانهای آن صفحات نموده است مستشار
خود را هم که اسمش رنیک بود معرفی کرد بعد نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ و عمارت شنبرون
عضد الملک در کالسکه پیش ما نشسته بود و بعضی از پیشخدمتها هم در رکاب بودند رفتیم با کالسکه توی
باغ پیاده شده دم دریاچه و فواره های آب و بالای آبشار که بدریاچه میریزد و خیابانها و سایر جاها
گردش زیاد کردیم حقیقه در فرنگستان به صفای این باغ کمتر جائی دیده شده است از میان دریاچه دو

* کابینه یعنی اطاق مخصوص نشیمن

فواره پیچید که هر یک سی و دو ذرع ارتفاع دارد و آبش هم زیاد است خیلی چیز عجیبی است انسان از تماشای
آن سیر نمیشود و از بالای سنگها که حجاریهای خوب کرده اند آب مثل آبشار خیلی عریض پرصدا توی دریاچه وسیع
میریزد و زن و مرد و بچه زیادی در باغ جمع شده بودند زنها و دخترهای بسیار خوشگل میان آنها بود که همه
جا با ما همراهی میکردند هر نقطه که میرفتیم حاضر بودند و مطلقا خستگی نمیفهمیدند رفتیم بالای آبشار که مشرف
بدریاچه این دو فواره عظیم بود مدتی ایستاده تماشا کردیم بعد پائین آمده سوار کالسکه شده از چند
آبشار و غیره گذشتیم عمارتی در گوشهٔ خیابانی از سنگ ساخته اند شبیه بعمارت خرابه و عمدا طوری
ستونها و سر ستون و غیره را ساخته اند که یک آثار و عمارت خراب ریخته و پاشیده بنظر میآید که هر
کس ببیند خواهد گفت که چرا همچو عمارت خرابی را درچنین باغی باقی گذاشته اند و همین سنگهای ستون
شکسته و غیره را حقیقة از آثار قدیمه و ابنیه خرابه دیگر مخصوصا آورده در اینجا عمارت خرابی
مانند بنا کرده اند از بالا و میان آن آب زیادی بطور آبشار میریزد از اینجا هم گذشته با کالسکه
سربالا رفتیم برای تماشای بالای تپه این باغ که تالار و ایوان و عمارتی است که ماری ترز بنا
کرده و از یکصد و سه سال قبل از این بنای آن شده است بعمارت رسیده در پای عمارت باز دریاچه
بزرگیست اطرافش چمن گلکاری یکسنگ تمام آب صاف از کنار دریاچه آمده بزور تمام داخل دریاچه
میشود مرتبه بمرتبه چمن است و تپه کوچک ولی بالا که بعمارت میرسد من از آن پله‌ها چمنها بالا رفته
داخل پله‌های تالار شده و از اینجا بالا رفتیم آنطرف تالار مهتابی بود که چشم انداز بدریاچه بزرگ
دیگر و جنگل و چمن و باغ دیگر داشت که این دریاچها منبع همه فواره ها و آبشارهای پائین باغست که
اول دیدیم اسم این قصر گلوریوا ست خلاصه بعد آمده نشسته قدری عصرانه خوردیم در اینجا اسباب
چرخ و ماشینی هست که چون از طرفی میگردانند از طرف دیگر نیمکتی است سه نفر روی آن می نشینند
و آهسته آهسته میرود بالای بام این عمارت که چشم انداز خوبی دارد اجودان مخصوص و عضدالملک و
غلامحسین خان را گفتم نشسته رفتند بالا و باز رفته پائین آمدند پس از آن پائین آمدیم و سوار کالسکه شده
رفتیم بباغ وحش که در همین شونبرون است پیاده شدیم جمعیت زیادی از زن و مرد بود زنهائی هم

که دران باغ همه جا با ما همراهی میکردند تماشا با مردها و اطفال بانجا آمدند نزدیک پله دم باغ وحش پیاده
قدری درباغ گردش کردیم شیر پلنگ خرس فیل کرگدن زرافه میمون شتر آهو ارقالیهای عجیب لاما
که حیوانیست شبیه بشتر بزرون که گاومیش وحشی است انواع طوطیها قرقاولها وغیره وغیره دیده شد
از حیوانات عجیبه و وحوش غریبه یک شیر نکی دنیائی دیدم که از شیر متعارفی خیلی کوچکتر است نوع
غریبی است بسیار وحشی چشم و سر و دماغش بانسان شبیه است و دیگر یکنوع میمون سیاه رنگ بود که
چشمهای درشت زرد براقی داشت و بسیار هم آرام و بی آزار بود خلاصه بعد از گردش سوار کالسکه
شده باز مراجعت بباغ کرده پیاده شدیم و انواع گلها که از گرمخانه در آورده با درختهای عجیب
درباغ چیده بودند تماشا کردیم خیلی گلهای خوب داشت چون میخواستیم بحمام برویم و دیر وقت بود
آمده یکسر رفتیم بهمان حمامی که سابقا رفته بودم و بعد از استحمام بیرون آمده یکسر تماشاخانه رفتیم سپهسالار
اعظم و سایرین هم بعد آمدند امشب پرده ها و بازیهای عجیب و غریب درآوردند و زنها با مردها بر
هیئت اجتماع آوازهای خوب خواندند بعد از اتمام آمدیم منزل پرنس کارلوس دوارسپرک که رئیس
مجلس وزرای دولت است روزی بحضور آمد مرد پیر فربه قابلی است خیلی با عقل و هوش است از طرف
دولت در شورتخانه عامه وکلای ملت گفتگو کرده دفاع میکند تفصیل شهر وینه مختصرا از این قرار است
شهر وین پای تخت اوستریای سفلی است شهر لنیز پایتخت اوستریای علیاست سالسبورغ هم جزو
اوستریای علیاست وین شهریست در پستی و گودی افتاده و توی شهر هم خیلی پست و بلندی دارد
اغلب کوچها خیلی سرازیر و سر بالا است وقتی که از عمارت دولتی شهر که منزل ما بود میخواستیم بعمارت
شونبرون برویم همه را سربالا میرفتیم و در مراجعت بر عکس سرازیری بود اطراف شهر همه تپه های
بلند جنگلی است و شهر از هر طرف سرکوب و محل مشرف دارد این است که هیچ چه قلعه و استحکامات
دور شهر نساخته خرج بی مصرفی دانسته اند در قدیم دور شهر خندق و خاکریز داشته که حالا هم آثارش
بعضی جاها باقیست دولت زمین خاکریز و خندق را امروز یا فروخته یا باغات و عمارات برای
زینت و آبادی شهر ساخته است کوچهای خوب وسیع دارد همه کوچها از بزرگ و کوچک سنگ

فرش بسیار خوبست سه چهار تماشا خانه دارد کالسکه زیاد در شهر عبور و مرور میکند اما نه بقدر پاریس
و لندن و برلن تران وای و امنی بوس هم خیلی است که در کوچهائی که خط راه آهن اسبی عبور میکند اما این
کالسکهای امنی بوس وین کوتاه و پست است و در بالای کالسکه هم کسی نمی نشیند همان یک مرتبه می نشینند
کالسکهای راه آهن اسبی پاریس همه مرتبه و بلند و بزرگست وقتی که میآید مثل یک کوه است اما امنی
بوسها و وین چون همه از خط راه آهن میرود کمتر خطر برای پیاده و کالسکهای کوچک دیگر دارد بر
خلاف پاریس که علاوه بر انچه از روی خط آهن میرود نظر بصافی و خوبی فرش کوچها از روی زمین هم
خیلی میبرند این است که بسیاری از اوقات تا هنگام به پیادها و کالسکهای دیگر رسیده زیر چرخ خورد میکنند
خیلی خطر دارد برای عابرین خلاصه شهر وین هر شب با چراغ گاز روشن است و خیلی هم کار دارد
دیگر صورتهای خوب وجیه خوشگل که در شهر وین و اطراف آن دم از همه جا زیادتر و بهتر بود یعنی در
خاک اطریش یکنفر آدم زشت و بدگل دیده نشد چه دختر با وچه زنها چه پسرها همه در کمال وجاهت و
بکل منحصر باشخاصی است که یا پیر شده یا خلقتاً معیوب باشند چراغ الکتریسیته هنوز در این شهر
معمول و متداول نشده است کلیساهای معتبر بسیار خوب دارد بخصوص دو کلیسا که بنای آنها خیلی عالی
و از آثار عظیمه است یکی دو میل و مناره بلند دارد مثل برج و دیگری یکمیل که خیلی مرتفع و سرش مخروطی
و از همه جا پیدا است کلیسای بزرگ موسوم به سنت ایتین طرز معماری و وضع بنای آن برسم گوتیک
و در سنه ۱۱۴۴ عیسوی بنا شده است و این بنا یکدفعه از صدمه آتش سوخت در سال یکهزار و سیصد و
بیست و نه که عهد رودلف چهارم بوده مجدداً بنا شده است و هر دو برج بلند آن موسوم به تور
پاپان است (یعنی برج پاپان) و کلیسای دیگر که یک میل بسیار بلند مخروطی دارد موسوم کلیسا
اوگوستین است در سال ۱۲۲۷ بنا شده است و بعد بیک واسطه خراب شده تا در سنه یکهزار و هفتصد
و هشتاد و سه دوباره معمور و آباد شده است و قبور و مدفن جمیع اموات طایفه امپراطور و اجداد
شان در همین کلیساست و روی آن مقابر به صنعت قانوای معروف که اول حجار فرنگستان بوده حجاری
شده است از انجمله قبر آرشید و شس ماری کریستین که دختر ماری طرزاست میوه جابیکه در این فصل در



THE EMPEROR OF AUSTRIA

وین دیده شد هلو دارد اما خوب نیست اناناس بسیار خوب داشت که در گرمخانه عمل میآورند خیار دارد اما
مثل همه خیارهای فرنگستان پوستش برآمدگیها دارد و مثل خیار ایران نیست مزه ندارد گرمک یعنی طالبی اتاورای
نوع طالبی ایرانست و اغلب در سر شام و نهار صرف میکنند آلو بالو و گیلاس و چیلیک کوچک جنگلی
انجیر سیاه دراز زرد آلوی کم آب و همچنین سایر میوه جات اما نه اینست که در وین تنها میوه خوب
نباشد در اغلب فرنگستان بواسطه رطوبت هوا و زیادی باران و کمی آفتاب میوه خوب نمیشود مگر در
گرمخانه که باهتمام زیاد میوه خوب عمل میآورند چنانکه در پاریس هلوی خوب و در انگلیس هلو و شلیل خیلی بهتر
از همه جای دنیا یافت میشود هوای وین در تابستان هم هر وقت ابر باشد و باران ببارد خیلی سرد میشود
و هر وقت آفتاب شد گرم است گردشگاههای خوب باغها و پارکهای متعدد باصفا و قهوه خانهها و
کلوب ها دارد اما به زیادی و تعدد شهر پاریس نیست کوچهها و بولوارها را درخت نشانده اند اما کوچه
و بولوار درخت دار زیاد نیست (روزنامه که بزبان فرانسه چاپ میشود دو نسخه است یکی مساژری
دوین و دیگری موسوم به دانوب است اما همه روزه چاپ نمیشود هفته یکمرتبه بیرون میآید بزبان
المان هم چند نسخه روزنامه چاپ میشود خلاصه) روز سیزدهم رجب که روز مولود حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بود بقصد حرکت برخاستم وزیر جنگ را که خواسته بودیم بجهة عمل ابتیاع اسلحه و گرفتن
صاحب منصب وغیره بحضور آمد خیلی گفتگو شد بعد اعلیحضرت امپراطور در ساعت یازده که قبل از ظهر بود به
منزل ما آمدند قدری با ایشان نشسته بعد باتفاق برخاسته از عمارت پایین آمدیم همه صاحب منصبان بزرگ
دولت حاضر بودند من و امپراطور سوار کالسکه شده بطرف گار مشرق راندیم مسافت زیادی بود
جمعیت بسیاری از مرد و زن بتماشا آمده بودند تا رسیدیم بگار با اعلیحضرت امپراطور وداع کردیم زبان
خان که بوزیر مختاری ایران در وینه مقرر شده بود بماند ماند نظر آقا وزیر مختار مقیم پاریس هم برای
قرارنامه صاحب منصبان و دادن پول قیمت اسلحه وغیره مقرر شد موقتاً در وینه بماند کالسکه بخار
واگون و ترن مخصوص امپراطور است سوار کالسکه* شده و با اعلیحضرت امپراطور و سایرین دیگر باره
وداع کرده براه افتادیم من نهار را توی واگون خوردم سایرین در منزل صرف کرده بودند :

* راه آهن

شب را هم در راه آهن همان طور که کالسکه میرفت خوابیدم صبح روز دیگر یعنی قبل از ظهر وارد سرحد روس
شدیم اول از مملکت مراوی دوم از سیلزی سیوم از کالیسی که جزو لهستان متصرفی امپراطور اطریش است
گذشتیم در شهر اودربرق که شهر کوچکی است و سرحد است با لهستان متصرفی پروس همین ساعت کالسکه ها
ایستاد ملتزمین پایین رفته در استاسیون شام خوردند این شهر اودربرق در مملکت سیلزی واقع است
در این استاسیون زنهای بسیار خوشگل ایستاده و جمعیت زیادی دور کالسکه ها جمع شده بودند پای تخت
مملکت مراوی شهر برون برونست که جنگ معروف سه امپراطور که در عهد ناپلیون اول شد در
اوسترلتز نزدیکی این شهر واقع شده و ناپلیون فتح کرده پای تخت سیلزی تروپو و پای تخت کالیسی
لامبرگ است که شب گذشتیم و دیده نشد بعد از آنکه شام خوردند و کالسکه حرکت کرد داخل خاک
کالیسی شدیم در استاسیونی چند دقیقه کالسکه ایستاد جمعیت زیادی برای تماشا آمده بودند نزدیک
غروب بود شخصی سبزه رنگی که ریش توپی سیاه داشت و باهل مشرق زمین شباهت داشت سبد بزرگ میوه
زردآلوئی در دست داشت میفروخت بصنیع الدوله گفتم پول بده از این زردآلوها بخر بیاور
دم کالسکه ایستاد زردآلو فروش را صدا کرد او هم برای اینکه وقت تنگ و کم مانده است
ترن حرکت کند و مشتری برای میوه او پیدا شده است بتعجیل دوید رو بواگون پایش بند شد بخط
راه آهن و خود زمین بسر افتاد کل زردآلوها ریخت روی خاک همه مردم یکدفعه خندیدند مرد که
خجالت زده ایستاد حالا یکطرف خفت افتادن طرف دیگر ریختن زردآلوها با تعجب و تفکر باز
بزمین و زردآلوها نگاه میکرد من بصنیع الدوله گفتم تمام پول زردآلو را بده و حکم بغارت زردآلو کن
همین طور شد یکدفعه زن و مرد که ایستاده بودند تاراج ریختند روی زردآلو و فوراً همه را جمع کرده
خوردند و این عمل دیگر باره مایه خنده مردم شد خلاصه شب در توی واگون گذشت صبح که برخاستم
بشهر بردی که نزدیک سرحد روس و آخر کالیسی است رسیدیم فوج پیاده ایستاده موزیک میزدند
جمعیت زیادی شد در استاسیون آمدم پایین الی آخر صف فوج رفته و بواگون برگشتم گراف نویکل
و سایر صاحب منصبان اطریش که همراه بودند آمده مرخص شدند لیکن بارالرادزی و ینوف که اصل سرحد

Moravie Silesie Galicie. Brunn Austerlitz

دار

واز اینجا الی اینجا پانزده دقیقه با راه آهن مسافت بود وهمراه آمدند خلاصه رسیدیم به رادزلی ویلوک که
استاسیون روسها بود وصاحبمنصبان و مامورین روسیه اینجا حاضر بودند فوجی ایستاده موزیک میزدند
پیاده شده الی آخر صف سرباز رفته بعد آمده بکالسکه با و ترن مخصوص اعلیحضرت امپراطور روس که
آورده بودند سوار شدیم اطاق ما وهمچنین منازل سایرین بسیار خوب وخوش وضع بود وهمه بهم راه داشت
چون پرنس منچکوف ناخوش بوده جنرال اجودان کوشکوف در عوض او از جانب امپراطور بمهمانداری
مامور شده است با همان خدمه وپیشخدمتهای سابق وغیره ومیلوتین پسر وزیر جنگ هم که دفعه
اول جزء مهمانداران بود حال نیز آمده است حاکم ولحینی وکیف که مرد بسیار معتبریست حاضر بود
بحضور آمد نسبت باو التفات شد در اینجا وضع خاک و زمین و مردم و رعیت سکنه وقشون
حتی حیوانات از گاو و گوسفند وغیره بالمره عوض شد و تغییر کرد که هیچ شباهتی بطرف نمسا و المان
وغیره نداشت خلاصه بارها وغیره را از ترن اطریش حمل باین ترن کردند و مدتی طول کشید تا همه کار
منظم شده و هر چیز و هر کس بجای خود قرار گرفته ترن رو بولادقفقاز حرکت کرد از مملکت اطریش که
گذشتیم اهالی هر مملکت را وضع دیگر و باهم مختلف دیدیم یعنی ممالک متعلقه باطریش که الی سرحد روس
طوایف مختلفه و هر طایفه لباس علیحده داشتند و این معنی از عجایب وقابل ملاحظه و تامل است که در
نقل و تحویل از مملکتی بمملکت دیگر همین قدر که از خط سرحد تجاوز میشود اوضاع و اشخاص و حالات و عادات
یکباره تغییر کلی و واضح میکند بطوریکه کمتر چیزی از آن بوضع مملکت پیش شباهت دارد باری از جمله ملل و
طوایف یهودی خیلی دیده شد و رعایای اینطرف نسبت بسکنه اطراف وین قدری فقیر و کم بضاعت
بودند و رفته رفته آبادی هم کمتر میشد اما همه صحرا طبیعةً سبز و خرم و پرگل و جنگل بود و زراعات
زیاد هم دیده شد که همه را با کمال نظم و خوبی کاشته و عمل آورده بودند حالا اول درو گندم بود اما
زوین که در آمدیم رفته رفته هرچه بسمت مرادی وسیلزی وگالیسی نزدیکتر میشدیم هوا سردتر و ییلاقیتر
زیادتر میشد بطوریکه در بعضی جاها گندم و جو سبز بود و هیچ آثار زردی نداشت لباس اهالی اینطرف ها
زن و مرد خیلی عجیب است خلاصه راندیم و داخل خاک روسیه که شدیم چنانکه پیش اشاره شد وضع

Milutine

وحالت وطبیعت صحراها وغیره بالمرّه بازمستان تغییر کرد مثلاً زراعت طور دیگر است امّا هر جا را که توانسته
از هر قسم زراعت کاشته اند باقی دیگر چمن و مرتع است و گل زیاد اینجاها هم بعضی مزارع را درو میکردند و بعضی
دیگر جاها سبز بود و نرسیده بود در اغلب استاسیونهای شهرها و جاهای معتبر جمعیت زیاد و نظام با
موزیکان حاضر بودند که پایین آمده گردش میکردیم سه شب متوالی در کالسکه بخار خوابیدیم یعنی با خاک
اطریش چهار شب تمام متصل در راه بودیم تا بولادقفقاز رسیدیم روز پنجشنبه ۱۲ رجب سه ساعت
پنجشنبه ۱۲ رجب
بغروب مانده بود که وارد ولادقفقاز شدیم و در همدت چهار شبانه روز جز توقفهای مخصوص معین
در استاسیونها وغیره دیگر کالسکه متصل در حرکت بود نود و نه ۹۹ ساعت از وین الی ولادقفقاز مسافت
بود شش ساعت آنرا اوقات و مدت توقف در استاسیونها وغیره فرض میکنیم نود ساعت
دیگر علی الاتصال در حرکت بودیم و هر ساعتی هفت فرسنگ راه طی میکردیم که از وین تا ولاد
قفقاز ششصد و سی فرسنگ مسافت است که در چهار شب و سه روز طی شد امّا حرکت این
چند شبانه روز خیلی زحمت داد بخصوص دود زغال سنگ که سینه ها را اذیت و دست و روها
سیاه کرد در خوابیدن شب هم خیلی زحمت داد در روی هم گت کوچک که درست انسان نمیتواند
جا بجا بشود امّا الحمدلله تعالی من در کمال استراحت میخوابیدم و بسیار خوش میگذشت و باز این
ترن روسها از سایر ترنهای فرنگستان وسیع تر و بهتر است امّا تماشای صحراها و آبادیها است
و گلها و چمنها و ایلخیهای اسب و مادیان و گله های گوسفند و گاو و خوک و غاز و مرغابی و مردم
مختلف الخلقه و طوایف مختلفه با لباسهای مختلف آنقدر خوب و دلچسب بود که انسان نمیخواست
هیچ کاری بکند مگر متصل سر از پنجره کالسکه بیرون کرده تماشا و تفرج کند اوّل بهار که ازین صحراها بطرف
مسکو و پطربورغ میرفتیم هنوز درست از صحراها علف و گل در نیامده بود حالا که دو ماهی گذشته
گل صحراها تا چشم کار میکند انواع و اقسام گل است که در هر دو قدم میتوان صد قسم و رنگ گل چید
علف و گل در بعضی جاها آنقدر بلند شده که مثل جنگل بود اغلب صحراها مالامال از گل نیزک سفید بود
همچنین گلهای زرد و سرخ و بنفش و آبی در بسیاری از صحراها بخصوص نزدیکی ولادقفقاز خیمه های

ازد

زرد رنگ کاهی اینقدر بود که چشم خیره میشد دیگر چمنی گلی بسیار خوش رنگ برنگ شکوفه بلو و بهمان اندازه هم
زیاد بود خلاصه از شهر کیف نصف شب که در خواب بودیم عبور شده بود اهل شهر چراغانی بزرگ
کرده و همه در استاسیون آمده بودند بسیار تاسف خوردیم که چرا روز نبود که اهل شهر را ببینیم و گردش کنیم
روز دیگر بشهر کورسک رسیدیم از دور خیلی شهر قشنگی بنظر آمد در روی دو تپه بزرگ واقع است
دره پایین دو تپه هم عمارت و خانه و آبادی دارد کلیساهای بزرگ خوب و باغات و جنگل سبز
توی شهر و اطراف زیاد است رسیدیم باستاسیون حاکم قلمی شهر غایب بود نایب الحکومه که جوان
معقولی بود با حاکم نظامی و صاحب‌منصبان زیاد و فوج و موزیک و زن و مرد تماشائی زیادی
در استاسیون حاضر بودند پیاده شده الی آخر صف نظام رفته احوال پرسیدم بورا کشیدند بعد درشکه
حاضر کردند سوار شدیم نایب الحکومه که جوانکی بود او هم در جلو ما نشست رفتیم بگردش و تماشای
شهر اسم نایب الحکومه کراسنوپولسکی است رودخانه سیم که از زیر شهر میگذرد چندان بزرگ نیست
آبش هم لجن آبست از پل آن گذشتیم قدری سربالا رفته تا بدروازه رسیدیم از کوچه وسط شهر راندیم
سنگ فرشهای کوچه بسیار درشت و ناهموار بود درشکه را تکان بدی میداد اغلب اهل شهر برای
تماشا باستاسیون راه آهن رفته بودند شهر خلوت بود در باغ عامه شهر پیاده شده قدری گردش
کردیم باغ کوچکی است و شهر چندان بزرگ نیست باید تخمیناً سی و چهار هزار نفر جمعیت داشته باشد
اول خیار تازه و آلو بالو وغیره بود بعد از قدری گردش باز سوار شده برگشتیم براه آهن میرزا عبدالوهاب
مستوفی گیلانی که فسخ عزیمت مکه کرده بایران مراجعت میکند همراه بود او و پسرش و میسو هبینه
دندان ساز و باغبانهای فرانسوی و بناهای ایرانی که در پاریس کار میکردند و چند نفر دیگر از این
ترن پیاده شدند که از راه دیگر به سارتیسین و حاجی ترخان رفته بایران بروند خلاصه راندیم
تا رسیدیم باستاسیون ماریتو ایستادیم حکیم الممالک را که از وینه با بارهای دولتی وغیره پیشتر فرستاده
بودیم بولادقفقاز برود و از سرحد روس تلگراف شده که از آن راه نرفته و برود به سارتیسین و حاجی
ترخان و بیاید به پطروفسکی و بکشتی ما ملحق شود اورا اینجا دیدیم بعضی فرمایشات شد و حکیم الممالک با میرزا

Kiew * Krasnopolsky * Tzaritzine * Petrovsky

Hotel Kharkoff

احمد خان قونسول حاجی ترخان که در این سفر همه جا همراه سپهسالار اعظم بود در رفتند یعنی قرار شد که بعضی بار
هائیکه در کورسک گذاشته شده بود حکیم باشی بخار رفته و آنها را هم برداشته با دندان ساز و میرزا عبدالوهاب
وغیره بروند بحاجی ترخان خلاصه بعد از نیمساعتی معطلی باز راندیم یکساعت از شب گذشته بشهر خرکوف
رسیدیم حاکم شهر و کل صاحب منصبان و فوج و موزیک و زن و مرد در استاسیون حاضر بودند رفتیم پایین از
جلو صفت نظام گذشته احوال پرسی کردیم هورا کشیدند بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش شهر اگرچه
چراغ گاز خیلی در شهر میسوخت اما تاریک و سرد بود و باران هم میبارید زود برگشتیم براه آهن خواستیم
حرکت کنیم گفتند سپهسالار اعظم و امین السلطان عقب شما آمدند بشهر معلوم شد ما را در شهر گم کرده بودند
خیلی معطل شدیم تا رفتند آنها را پیدا کرده آوردند سوار شده راندیم شب را در راه آهن گذشت و صبح را
باز تماشا کنان میراندیم تمام صحرا سبزه و گل و حاصل خرم بود تا رسیدیم بکنار دریای آزوف و شهر
تغان روغ یکساعت و نیم از ظهر گذشته بود در استاسیون حاکم و صاحب منصبان و فوج نظام و غیره
بهمان قاعده های سابق ایستاده بودند پیاده شده احوال پرسی کردیم و بعد سوار درشکه شده رفتیم
بشهر سپهسالار اعظم و غیره در رکاب بودند رفتیم بخانه محقر کوچکی که امپراطور الکسندر اول در آن
خانه وفات کرده بود همان صندلیها و همان میزها و اسباب اطاق بهمان وضع که در آن وقت وفات بوده است
نگاهداشته و بهیچوجه تغییری نداده اند و چون الکسندر بسیار مقدس بوده است در جمیع اسفار و جنگها
اسباب و ملزومات عبادت او را که در معابد و کلیسا بارسم است مهیا میکنند از قبیل صورت
حضرت مریم و عیسی و غیره در روی چوب و پرده همراه میبرده اند که در وقت عبادت استعمال
میکرده است همانها را هم در نصف اطاق چیده اند و در محلی که همانجا فوت شده است روی فرش
از آهن محجری کشیده از سایر جاهای اطاق مفروز کرده اند که نصفش پشت اسباب عبادت و نصف
دیگر بیرون بود که دیده میشد دو شمعدان بزرگ با شمعهای کلفت و انجیل و غیره در اینجا بود و این
مکان را در مملکت روسیه خیلی مقدس و محترم میشمارند فی الحقیقه همین طور است امپراطور الکسندر
گذشته از اینکه پادشاه بزرگی بوده و با ناپلیون اول امپراطور فرانسه و دولت عثمانی و غیره جنگهای

زیاد

زیاد کرده است و دو دفعه با سلاطین اروپ معاً داخل پاریس شده است مردی بوده مقدس و خدا
ترس و بعد از اتمام جنگ فرانسه و ناپلیون از شدت خستگی باین شهر آمده از نو اختیار کرده عبادت
میکرد تا همین جا ناخوش شده فوت شد در سن چهل و هشت سالگی خلاصه اطاقهای دیگر هم داشت
مثل خوابگاه امپراطریس زنش وغیره که بهمان حالتها مانده است بعد آمدیم بیرون شهر محل مرتفعی است
که از انجا دریای آزوف پیدا بود اما آبش بواسطه کمی عمق بسیار بدرنگ است در اوقات جنگ
سواستاپول کشتیهای کوچک انگلیس و فرانسه از دهنه تنگه کرچ که قلعه محکمی بوده است گذشته داخل این
دریا شده شهر طغان روغ را بومبارد کرده یعنی خمپاره زده خیلی خرابی رسانده بودند شهر چندان بزرگ
نیست وضع کوچه و دکاکین وغیره شبیه بسایر شهرهای روس است چنانکه اشاره شد شهر قدری
در بلندی واقع شده است غله زیاد از این شهر حمل بممالک خارجه میشود و تجارت عمده ایست
این همه غله که در روسیه میکارند خیلی زیاده از مصرف خودشان است این است که کشتی کشتی از این
شهر و شهر رستو و حمل بدریای سیاه کرده بسایر ممالک اروپا وغیره میبرند شهر رستو و هم در کنار رود
دن واقع است که بهمین دریای آزوف میریزد و از این شهر دهنه رودخانه دون که بدریا میریزد
با دوربین پیداست اما شهر رستوف قدری بالاتر است پیدا نیست گویا فاصله این شهر تا رستوف
بیست فرسنگ کمتر باشد خلاصه آمدیم براه آهن سوار شده راندیم تا مسافت زیادی راه از
نزدیکی دریا بود این دریای آزوف اگرچه وصل بدریای سیاه است اما میتوان گفت در حقیقه
خود یک دریاچه علیحده ایست در قلعه و بندر کرچ یک تنگه بسیار باریکی است که آب بحر سیاه داخل
این دریا میشود خلاصه رسیدیم بشهر رستو و این شهر در کنار رودخانه دون واقع است و حکومت
علیحده ایست حاکم شهر و سایر صاحبمنصبان وغیره حاضر بودند یکفوج توپخانه هم صف کشیده بود
الی آخر صف رفتیم موزیک زدند با طاقهای امپراطور که در نزدیک استاسیون است رفته قدری
نشسته و باز آمدیم بگار سوار کالسکه شدیم طول کشید تا کالسکه حرکت کرد جمعیت زیادی هم از زن
و مرد بود بعد راندیم قدری که رفتیم از پل بزرگ آهنی خوبی که روی رودخانه بسته بودند عبور شد کشتیهای

Sebastopol Taganrog Rostow Don

بادی بخاری که حمل غله بخارج میکنند خیلی زیاد خانه ایستاده بود قدری که دور شدیم تمام شهر که در روی تپه
ممتدی واقع است پیدا شد خیلی آبادی دارد و شهر طولانی وضع بر کثرت پرجانوار نیست و خیلی خوب
وخوش منظر از دور بنظر میآید قدری که رفتیم زمینها باتلاق و مرداب است وکمپانی راه آهن در اینجا
خیلی زحمت و خرج کرده است تا راه آهن ساخته شده چقدر با خاک خشک باید دستی بیاورند در
این راه بریزند تا زمین سخت شود که بتوان روی آنرا سنگ فرش و روی سنگ فرش ریل گذاشت
باز هم الآن عمله زیادی کار میکردند بلکه متصل باید کار کنند والا بسیار خطرناک راهیست از یک
مردابی که متجاوز از هزار ذرع طول داشت یک پل بسیار کم عرض باریکی ساخته بودند که این همه کالسکه
بخار و ترن ما از روی آن گذشت خیلی احتیاط داشت الحمدلله که بخطر گذشتیم دو فرسنگی که راندیم
راه خوب و محکم شد خلاصه همه جا طی راه کرده تا در همان تاریخی که نوشته شد وارد ولادقفقاز
شدیم در استاسیون آخر که از آنجا بولادقفقاز میرسد ایستادیم گفتند پسر بهمن میرزا میخواهد بحضور بیاید
احضار شد اسمش محمد علی میرزا جوان بسیار خوب معقولیست لباس رسمی صاحب منصبی روس پوشیده
بود در جنگ عثمانی در سمت ارزنة الروم همراه قشون روس بوده زخم جزئی هم برداشته است
میگفت چندی حاکم حسن قلعه عثمانلو بودم جنرال باشوروله حاکم استوارپل با همراهان نایبش وغیره
بحضور آمدند این حاکم هردو پایش از چوب است یک عصائی در دست دارد در راه میرود وقتی
این جنرال سرهنگ بوده است در اردوی مشق که جانشین قفقاز بسرکشی رفته بود در مراجعت
این جنرال با بعضی صاحب منصبان دیگر سر راه ایستاده بودند اسبهای کالسکه جانشین رم کرده بچهار
نفر صاحب منصب خورده همه را بزمین میاندازد سایرین چندان صدمه ندیدند اما این دو پایش زیر عراده
مانده خورد شد هر دو پا را بریدند صحت یافت والحال در کمال صحت و جوان با بنیه ایست و حاکم
استوارپل و داماد پرنس میرسکی است دو شب در ولادقفقاز توقف شد حمام هم رفتیم حمامی
کوچک و مال حاکم بود همان کالسکه چاپاری که از کنار ارس سوار شده الی ولادقفقاز آمده بودیم
باز آورده بودند سوار شدیم ولی گفتیم عوض کرده کالسکه دیگر بیاورند شب بعد از شام رفتیم بباغ

عمومی شهر که باغ وسیعی است اهل شهر چراغان کرده بودند و بال داده بودند سپهسالار اعظم و سایر ملتزمین رکاب و صاحبمنصبان روس همه حضور داشتند جمعیت زیادی هم از فرنگی و ایرانیها وغیره که در اینجا کسب و تجارت می کنند بودند و اندرونا لاری شبیه بکلاه فرنگی که از چوب ساخته بودند شده روی صندلی که در بالا گذاشته بودند نشستیم تالار از صاحبمنصبان و زنهای معتبرین پر بود یک دسته خواننده زنانه با یک معلم مرد که کمانچه هم میزد در مجلس خواندند و بعد همه از زن و مرد رقص کالی کردند بعد از تمام آمدیم منزل این هر دو شب کل شهر را چراغان کرده و همه جا را با پرقهای الوان زینت داده بودند) در مملکت روسیه کل آفتاب گردان همه جا خیلی مرغوب است و زیاد میکارند معلوم شد که تخمه آنرا همه رعیتها بخصوص زنها متصل شکسته میخورند اسم این گل در فرانسه تورنسل * (شنبه نوزدهم از ولاد قفقاز سه ساعت قبل از ظهر حرکت شد. همه صاحب منصبان و مردم متفرقه حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم قزاق مخصوص امپراطور پهلوی کالسکه چی نشسته قزاقهای دیگر پیش و پس و پهلوی کالسکهها راگرفته بودند و در هر چاپارخانه که اسبها عوض میشد دسته سوارهای قزاق هم عوض میشدند و این قزاقها همه از قزاقهای ایالت ترک هستند که از آن عبور میکنیم در ایالت ترک طایفه قزاق و طایفه چچن با هم مخلوطاً سکنی دارند و پای تخت این ایالت همین شهر ولاد قفقاز و جزء حکومت جانشین قفقاز است بیست هزار سوار قزاق دارند اغلب هم در این اوقات مأمور اردوهای طرف عثمانی بودند و هستند طایفه چچن چون همه شافعی مذهب و از زمره اسلامند و قدری شرارت و رشادت و خودسری هم دارند برای اینکه تنها نباشند دولت قزاقها را آورده در دهات و این نواحی با آنها همسر و مخلوط کرده است که نتوانند شرارت و هرزگی کنند با وجود این در همین جنگ آخر با عثمانلو بعد از شوریدن بعضی از طوایف چرکس و داغستانی در حوالی سوخوم قلعه این چچنها هم بنای شرارت و هرزگی گذاشته و از خودشان رئیس انتخاب کردند تا اینکه بعد از چند جنگ دولت روس همه را تنبیه و سیاست کرده آرام شدند بسیار مردمان قوی بنیه و خیلی احمق و مثل بهایم و حیوانات هستند شبیه بقزاق است بلکه اصل لباس لکزی و چرکسی همین است و قزاقها اخذ و اقتباس

کرده اند همه خیلی بلند قامت و قوی هیکل و درشت استخوان هستند زنانشان اغلب لباس قرمزی میپوشند
وضع لباسشان بعینه مثل لباس زنهای ترکمان است خودشان هم کمال شباهت صوری و معنوی بترکمانیه دارند
و اصل این طایفه از طوایف مغول چنگیزخانی هستند که بعد از قتل و غارت ایران و ترکستان از راه قفقاز
باین سرزمین و حدود روسیه آمده سکنی گرفته اند چون این صحراها پر علف و مرتع خوبیست و برای
چرای مال و نگاهداری گله و پرورش مادیان و ایلخی بهترین جاهای دنیاست اینست که الی حال در این
حدود زیست کرده اند در ایالت بزرک باید یکصد و بیست هزار نفر از طایفه چچن باشند اما قزاق
هم که مخلوط با اینهاست هیچ کمتر از چچن نیستند و بر حسب قوت بدنی و سلامت مزاج و رشادت
و سواری است بلکه از چچنها هم بهترند چرا که دولت از قزاق سوار و نوکر میگیرد و از چچن ها نمیگیرد
و قزاق در نوکری دولت تربیت شده این است که در علم و فنون سواری بر چچن ها تفوق دارند
اما از چچن ها هم در وقت ضرورت نوکر چریک میگیرند قزاقها در دهاتیکه سکنی دارند زراعت
میکنند ولی مالیات بهیچوجه بدولت نمیدهند مالیاتشان همان سوار است اسب و لباس
و قمه و زین و یراق و طپانچه هم بپای خودشان است اما تفنگ و قورخانه را دولت میدهد
و در سفر با جیره هم میدهند زنهای قزاقها هم بعینها صورتاً شبیه بترکمان هستند اما لباسشان بطرز
روس و ارامنه است در میان زن و مرد قزاق و چچن لباسهای الوان از قبیل سرخ و زرد و غیره
بسیار مرغوبست قزاق و چچن خیلی معتقد بریش هستند و اغلب ریشهای بلند بزرک دارند اما
رنک ریششان اغلب بور و زرد است خلاصه راندیم دیشب خیلی باران آمده بود زمینها کل و
بی کرد و خاک بود در راه امروز الی منزل که اسمش کروزنوای است صد و چهار ورس روسی است
که تقریباً چهارده فرسنک باشد تا سه فرسنک که راندیم صحرای صاف باصفائی بود مثل بهشت
که یکسره کل سفید و زرد و آبی و غیره روئیده بود بعد کم کم دره و ماهور ها نزدیک بهم شد تا
برودخانه کوچکی رسیدیم که اسمش سونجا است از پل عبور کرده بدهیهٔ ناصرکورت که سکنهٔ آنجا طایفهٔ
انقوش هستند رسیدیم که از همین ده به قزاق و چچن می نشینند الی آخر ایالت بزرک انقوش هم طایفهٔ چچن است
تیرهٔ از

۱۲

زمین

زمین اینجا با قدری تغییر کرده از آن گل و سبزه و طراوت و صفائیکه در اراضی سابق بود افتاد یعنی الی گروزنوای
صحرا سبز و خرم است اما مخلوط بنجار است و سایر بوتهها و علفهای هرزه دست راست همه جا رودخانه
سونجا از دور میگذرد آنطرف رودخانه صحرائیست یکسره جنگل اما نه بلند بعد از آن الی دو فرسنگ
میرسد به تپه های بزرگ شبیه بکوه که باز همه جنگل است و عقب این تپه ها بمسافت زیادی کوه
بزرگ بلند قفقاز است که از دریای سیاه الی بحر خزر کشیده شده است و اکثر اوقات قله های
این کوه مه و ابر است که مرئی نمیشود و این رودخانه که از دست راست میگذرد داخل رود ترک
شده بدریای خزر میریزد و چون مسافت زیادی بجاده داشت دیده نمیشد خلاصه نهار را در دهٔ
سلپز اوزکایا که دهٔ قزاق نشین و خیلی بزرگست صرف کردیم اسبها عوض شد این دهات وضع
غریبی است دیوار باغها همه از چپرهای بلند چوبیست کوچها طولانی و مستقیم و عریض اما خانه و آباد
تکتک و دور از هم است این دهٔ دو هزار نفر جمعیت دارد محلی برای ما چادر زده مهیا کرده بود
از صاحبمنصبان همراهان و مرد و زن قزاق وغیره جمعیت زیادی بود بعد از نهار اهل ده به ساز زدند
و آواز خواندند و قدری رقص لکزی کردند سازشان شاخ گاوی بود سوراخها کرده صدای سورنای
خوبی میداد یک دایرهٔ هم دست جوانی بود شخص دیگر با دو چوب آنرا میزد سایرین دست
میزدند یکنفر پسر با یک دختر هم میرقصیدند آن پسر یکدستش قمه برهنه و دست دیگر طپانچه داشت
قمه را نزدیک بپیش و طپانچه را نزدیک بعقب دختر گذاشته میرقصیدند خلاصه سوار شده
رانده دو ساعت بغروب مانده وارد گروزنای شدیم که منزل شب است اردوئی از
سالدات روس با صاحبمنصبان زیادی اینجا بود جمعیت کثیری هم از تجار ایرانی و روسها و قزاق
و چچن وغیره بودند زنهای صاحب منصبان روس شبیه بزنهای فرنگستان بودند پیاده شده از صف
نظام گذشتیم این فوج موسوم بفوج الکسی پسر امپراطور و بسیار خوب فوجی بود مشق کرده موزیک زدند
سالداتهای اردونانس آمده راپورت دادند و باین عبارات بزبان روس پیشفنگ زده
تکلم کردند واشه شاخسکو ولیچیتوو فسو ساستایت بلاغوپالوچنو یعنی اعلیحضرت پادشاه

Ordonnance

شما همه چیز بجای خود مستقیم است خلاصه آمدیم با طاق عمارت این عمارت را مرشال یارمینالفسکی ساخته است
عمارت خوبیست منظرها بباغ دارد اما آنقدر جمعیت زن و مرد در باغ و پای منظرها برای تماشا جمع
شده بودند که نمیشد پنجره را باز کرد همه همراهان در این عمارت منزل کردند شب را در باغ موزیکان
زدند و سالداتها انواع و اقسام رقص و خوانندگیها کردند خیلی تماشا داشت اینجا قصبه ایست بزرگ
و در حقیقت محل اردوی قشون نیست همیشه برای نظم صفحات داغستان و طایفه چچن وغیره در اینجا
قشون و صاحب منصب زیاد ساخلو دارند و اصل بنای آبادی اینجا را سردار یرملوف کرده و حالا
کم کم تجارتگاه هم شده است جمعیتش سوای قشون فی هفت هزار نفر است و همیشه سه چهار هزار نفر قشون
هم در اینجا ساخلو است هوایش گرم و از میوه جات خیار خوب و هندوانه و خربوزه کوچک
بد و سیب ترش دارد زراعت کاری زیادی هم در اینجا میشود که دانه اش را آرد نموده نان میکنند
از ولاد قفقاز بمسافت سه فرسنگ اول دیه ناصرکورت میرسد که سکنه اینجا طایفه انقوش
هستند که تیره از طایفه چچن است بعد از این دیه بروسکی که قزاق نشین است پس از آن ناطران
که سکنه اش ایضاً قزاق است قلعه کوچکی در ساحل رود سونجا روسها بنا کرده که همیشه محل ساخلو سا
لدات است قراولخانه های چوبی بلندی که بارزبان باید بالا رفت در غالب راهها ساخته اند که همیشه
یکنفر تک قراول آنجا ایستاده دیده بانی میکند بعد از آن دیه ملیف که قزاق نشین است بعد قره
بلاغ ایضاً قزاق نشین است پس از آن انیس گایا که دست راست و خارج از جاده بود و سکنه
اش قزاق بعد اسلیزاوورگا یا قزاق نشین بعد میخائی لوفس گایا قزاق نشین است بعد سامامکی
بعد ساماپورت بعد نانحایورت بعد لحان یورت بعد کروزنوای که منزل بود و در ۱۸۱۹ سنه
عیسوی یرملوف سردار بنا کرده است امروز چهارده فرسنگ راه آمده ایم یکشنبه هشتم
رجب در ساعت ده قبل از ظهر از کروزنوای حرکت شد دو فوج تمام سر راه ایستاده سلام
داده هورا کشیدند از قصبه خارج شدیم صحرا مثل دیروز مملو از علف هرزه و خار زیاد و گل خطمی
زرد و قرمز و سایر گلهای مخلوط بهم است بعضی جاها یکسره خار را و بعضی دیگر مخلوط بگل و جنگل کم

Ваше Высокое Превосходительство* Ermoloff

دیده

و بوته زرشک وغیره دست راست مسافت نیم فرسنگ تپه ها بود که جنگل داشت اما انبوه نبود
و پشت تپه ها بفاصله دو سه فرسنگ منتهی برشته کوه بزرگ قفقاز میشد دست چپ هم مسافت
دو سه فرسنگی تپه و ماهور بود تا به اوماخان یورت رسیدیم یعنی بعد از یک آبادی و چاپارخانه
که اسب عوض شد باین ویه رسیده اند و دخانه ارقون عبور کردیم که پل چوب آهنی و آب زیاد گل آلود
بدی داشت اینجا با کلیه طایفه چچن می نشینند دیگر قزاق مسکن ندارد سربازخانه و محکمه از دولت
در اینجاست که همیشه یکفوج سالدات و قزاق ساخلو هستند در چادریکه برای ما میان آبادی زده
و اسباب میز و نهار حاضر کرده بودند پیاده شدیم هوا خیلی گرم بود جمعیت زیادی هم از هر طایفه
و طبقه از روس و قزاق و چچن و لکزی وغیره جمع بودند زنها و دخترهای طایفه چچن اغلب یکچارقد
بندک سیاه رنگی در سر داشتند قبا و شلوارشان با پیراهن شبیه بود خودرا با اسباب و آلات نقره
زیاد زینت کرده بودند لباس این زنها بچند طایفه شبیه است هندی گبر ترکمان زنها پسرها
و مردها حاضر ساز و رقص بودند فوراً اسباب رقص و آواز را گذاشته یکدسته زن و مرد چچن دسته دیگر
قزاق میرقصیدند و میخواندند خیلی تماشا داشت هیچ چچنی نیست که اسلحه نداشته باشد از اطفال
گرفته تا مردهای پیر چچنی چوپانها همیشه یک قمه در کمر و یک طپانچه بلند چخماقی به پشت شال زده
و ده تیر بارود در قطارهای سینه دارند خلاصه بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم تا رسیدیم
بمنزل که خاصه یورت میگویند از انجا که نهار خوردیم به بعد هیئت صحرا و وضع کوهها تغییر کرده
تپه و ماهورهای طرفین صحرا دور افتاده دست چپ تا هر جا چشم کار میکرد صحرائی بود صاف
و مسطح بدون تپه و کوه ولیکن پر علف و گل و خار و تکتک بوته زرشک و بوته درختهای جنگلی بود
که نشان از این میداد که در قدیم جنگل بزرگ بوده و بریده اند که حالا از ریشه سبز شده است دست
راست بفاصله دو میدان تپه های پست که همه جنگل است اما نه بلند همین قدر است که تپه ها را
از برگ سبز پوشانیده است و پشت این تپه ها بمسافت زیادی باز همان رشته کوه بزرگ
قفقاز است و الی منزل هم این طور بود مگر اینکه قدری که راندیم طرفین راه کم کم تا چند فرسخی جنگل انبوه

کوتاه داشت هیچ حیوان و پرنده در این صحراها بجز قمری و بعضی مرغهای کوچک دیگر ندیدیم همین طور
بهردیه و آبادی که میرسیدیم خواه اسب چاپاری عوض شود یا نشود جماعت چچن و غیره از زن و مرد
سر راه ایستاده و نان و نمک و هندوانه و خیار روی میزی گذاشته بودند ما قدری ایستاده
احوال پرسی میکردیم پس از آن خواه اذن داده شود یا نشود زن و مرد میان صحرا اسباب رقص و ساز و
میگذاشتند با وجود این زنهایشان باز با کمال شرم و خجالت رقص میکردند این صحراها و مساکن چچنها
در رودخانه و آبهایشان بسیار غم انگیز و دلگیر است همه بیک وضع و یک طور و حالت هیچ جا از صحرا
و آبادی مفرح نیست خلاصه دو ساعت بغروب مانده وارد منزل خاصه یورت شدیم پرنس
دالقوروکی آجودان امپراطور که حکمران داغستان و میلیتر صاحب منصب کل این صفحات است با همه صاحب منصبان
و فوج و موزیکان حاضر بودند تا آخر صف فوج رفته احوال پرسی کردیم این فوج باسم مرشال باریاتینسکی
است مشق کرده از جلو گذشتند طوایف مختلفه غریبه هم خیلی بودند از چچن که رعیت این نواحی هستند
و یهودی که در اینجا تجارت میکنند و قزاقها و روسهائیکه از اهل قشون و نظام هستند با زنهایشان
اینجا متوقف و ساخلو اند و تجار ایرانی شیعه از اهل قزلر که شهریست در هشت فرسنگی اینجا و در
کنار رود ترک واقعست که برای آمدن بحضور ما یکنفر آخوند باینجا آمده بودند اهالی این شهر
تماما شیعی مذهب هستند خلاصه هوای اینجا خیلی گرم بود موزیکان زدند باز سالداتها رقص کرده آواز
خواندند این پرنس دالقوروکی برادرزاده دالقوروکی وزیر مختار روس است که در عهد شاه
مرحوم و مدتی هم در سلطنت ما مقیم در بار طهران بود) در بین راه امروز اول و ستارد کورووی
که هنگام عبور از رود ارقون دیده شد روسها قلعه کهنه در اینجا دارند که همیشه محل ساخلو سالداتست
بعد از آن بفاصله یکفرسنگ رودخانه چوکا بود که پل نداشت و آبش کم و بد بود پس از آن بته
اوماخان یورت رسیدیم رودخانه که در مزار نزدیک آن میگذرد بعد دیه ایستی سو که آبش
بد و کوگردیست و همان آبرا مجبوراً مردم باید بخورند بعد از آن بقاضی یورت از طوایفی که
اینجا ساکنی دارند از تیره چچن مثل یوردی و خوش کاری و از آنجا بدیه کرزل و بعد از آن از ره

اوز

Prince Dolgorouky Commandant Milieure

اق سو عبور شد کالسکه را با آب زدند آبش بد رنگ و گل آلود بود از آق سو با نطرف تیره کومیک
که جزء چچن است می نشینند بعد از رود دیان سو عبور شد که واقعاً آبش بسیار بد است بعد از ره یارق
سو که آب زیاد و بد رنگ بدی داشت و باز کالسکه را با آب زدند پس از آن خاصه یورت که
منزل است شدیم) چچن ها سورنا و دهل را مثل طوایف اکراد ساوج بلاغ مکری و چهار دولی و غیره
میزنند) از خاصه یورت باید به بندر پطروفسکی رفت صبح زود برخاسته سوار کالسکه شده راندیم
صحرا قدری خشک و کرمست دست راست بفاصله کمی منتهی به تپه میشود و دست چپ جلگه است
راه زیادی که طی شد از کالی سرازیر شده از یک رودخانه گذشتیم که اینجا سرحد مملکت ترک است
با داغستان و رودخانه آب زیادی داشت آنطرف رودخانه روسها قلعه بنا کرده که همیشه
سالدات و سوار در اینجا ساخلو است بعد از رودخانه دیگری عبور شد اینجا با دست بکوههای
سخت و دره های پر درخت مهیب داغستان منتهی میشود اینجا باهم قلعه و ساخلو از دولت
روس بود قدری دیگر که راه طی شد از رودخانه بسیار بزرگی که بقدر ارس آب داشت و جسر
طولانی بر روی آن کشیده بودند گذشته رسیدیم بآبادی چر یورت اینجا آبادی و عمارات خوب
و سربازخانه ها و قراولخانه با افواج و سواره و صاحبمنصبان زیاد ساخلو دارند کینیاز ملیکوف
اصلش گرجی و حالا حاکم داغستان است با همه صاحب منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند افواج صف کشیده
ایستاده موزیک میزدند پیاده شده از جلو قشون گذشته وارد عمارت که نهار حاضر کرده بودند شدیم
این کینیاز ملیکوف بیست و دو سال قبل از این وقتیکه مارشال باریاتینسکی جانشین قفقاز بود
بایلچی گری مأمور طهران شده بحضور ما رسیده بود خلاصه نهار خورده سوار شده راندیم این آبادی
چر یورت در حقیقت همه از قشون و ساخلو و خانها و عمارات مال صاحب منصبان و غیره است
از اهل داغستان هم چند خانواری آورده و نشانده اند از زنهای صاحب منصبان که مثل خانمهای
فرنگستان بودند اینجا زیاد دیده شد از رعایای داغستانی که امروز در عرض راه و اینجا ها دیدیم
بالنسبه بطایفه چچن ها و غیره قدری مفلوک و فقیر بودند بعد از آبادی چر یورت الی پطروفسکی دیگر

دیگر آبادی نیست مگر سه چاپارخانه بسیار مختصر که عوض میشود دست راست نزدیک جاده تپه های بلند پست
که جنگل بوده و اشجار را بریده و حالا همان ریشه مانده و سبز شده پشت این تپه ها کوههای بزرگ
داغستان وغیره است دست چپ الی آخر که منتهی بدریا میشود همه جا صاف و مسطح و بعضی جاها زراعت
و باقی علف وغیره است اما بسیار صحرای مهیب دلگیریست آب بسیار کم دارد و گاهی یک نهر
دیده میشود که از رودخانه برای زراعت بصحرا آورده اند آنهم آبش لجن و گل آلود و بد امروز در هر
چاپارخانه سواره زیادی از قزاق حاضر بودند که نو به عوض میشدند و همه جا پیش و پس کالسکه ما از دهات
از سواره بود و گاهی هم در صحرا مشق اسب اندازی میکردند خالی از تماشا نبود یکدفعه از دست چپ
صحرا دیدم از کنار افق ابر سیاه تیره برخاست کم کم معلوم این ابر متحرک است قدری که بلند شد
درست ملاحظه کرده دیدم همه این سیاهی ملخست الحمد لله که این همه ملخ نزدیک ما نیامده به
حاصل زراعتی که پائین تر از ما بود نریخته قدری هم که باز از حساب و شمار خارج بودند از بالای
سر ما گذشتند ما هم تند راندیم از آن محل گذشتیم قدرت خدا وندرا از اینجا میتوان فهمید که این
همه ملخ یعنی چه بکجا میروند چه میکنند و چگونه خلق شده اند اگر حکم شود باین ملخها در آنی شهری را
میخورند و تمام میکنند که احدی با هیچ حربه چاره نمیتواند بکند خیلی هم ملخ بزرگ درشت و چیزی
غریب بودند الحمد لله بخیر گذشت و روی کالسکه ها نریختند همین طور راندیم تا دو ساعت
بغروب مانده به بندر پطروفسکی رسیدیم پشت آبادی بندر کوه و تپه های سبز است صحرای
پر علف خوبی دارد بلدرچین زیادی داشت خود آبادی پطروفسکی هم در روی تپه و کنار دریا
واقع است روسها در آبادی اینجا خیلی زحمت کشیده اند اول آبادی قدری دورتر از این جا
و اسمش ترخاست بوده است بندر جلو دریا را با سنگ و آهک و سنگهای بزرگ نقد سیصد
هزار تومان مخارج نموده حوض کرده اند و یک راه باریکی که کشتی داخل بشود از دریا گذاشته
برای اینکه کشتی از صدمه امواج آسوده اینجا لنگر میندازند عمارت حاکم نشین که خود کنیاز ملیکوف
درکنار دریا ساخته است برای ما زینت کرده شهر را چراغان و آئین بسته اند بیرق و مشعل وغیره

Petrovsky

واز

وانه هر طبقه مردم بودند ایرانی ارمنی فرنگی داغستانی قزاق گرجی عثمانی وغیره پیاده شده از
جلو صف نظام گذشته وارد عمارت شدیم بیگلروف و ناظم خلوت و امین حضور که بارها از
ما یکروز جلوتر آمده بودند با حکیم الممالک و دندان ساز که از راه حاجی ترخان عمده بار ما را یک روز
پیش از ما آورده داخل کشتی ما کرده بودند همه دیده شد ند کشتی ما که باید سوار شویم اسمش الکسندر سزار
ویچ باسم ولیعهد روس و مال کمپانی مزکور است در لنگرگاه حاضر بود بواسطه عدم اعتبار دریا
عجله داشتم که زود بکشتی برویم و از اینطرف کینیاز ملیکوف تدارک شام دیده شهر را چراغان کرده
بود بعد از یکساعت توقف در عمارت رفتیم بکشتی یعنی سوار کالسکه شده رو بدریا رفتیم کینیاز ملیکوف
و همه صاحب منصبان حاضر بودند راه سراشیب بود با کالسکه همه جا رفتیم تا دم پل چوبی بلندی که
روی آب تا کشتی بسته بودند انجا پیاده شده الی کشتی پیاده رفتیم چون نمیدانستند که معجلاً میخواهیم
برویم کشتی را آتش نکرده بودند سه ساعت طول کشید تا کشتی را آتش کرده حاضر نمودند سپهسالار
اعظم و سایرین باز بعمارت رفته شامیکه کینیاز ملیکوف حاضر کرده صرف نمودند بعد از شام
کینیاز ملیکوف را احضار کرده اظهار کمال رضامندی خود را از زحمات و خدمات او کردم
و حقیقة در منازل عرض راه از زدن چادر و حاضر کردن لوازم استراحت ما و سوار وغیره ذره
کوتاهی نکرده بود خلاصه چهار ساعت از شب گذشته حرکت شد چون بواسطه کم عمقی خروج این
حوض و بندر که مثل یک رودخانه ایست در شب مشکل بود بسیار با تأنی براه افتادیم یکساعت
طول کشید عبور از بندر تا بواسطه دریا کم تند کرده راندیم هوا هم خوب و مساعد بود اما دریا
هر قدر آرام باشد قلب شخص اطمینان ندارد حالا قدری اسامی و احوالات عرض راه را امروز
مینویسم در باب عرض راه از خاصه یورت الی پطروفسکی از اینقرار است اول میچیک دویم
انگل اغول سیم قادریورت بعد کیزیل بعد خامایورت قریهٔ یاق سای دست چپ هزار و
دویست خانوار مسلمان و داغستانی دارد که از دور پیدا بود دست راست در دامنه کوه
بلبیت لی اغول و قالا تیا په است اول رودخانه که عبور شد یاق سای است که سرحد چچن با

Beglaroff Alexandre Cesarevitch Mercure

باداغستانست بعد بارخ ازاین رودخانه که میگذرد طایفه قوموق داغستان می نشینند زبان اینها ترکی جغتائیست وصنعتشان اینست که زنها شال برک داغستانی میبافند و مردها آهنگری و اسلحه سازی میکنند از هرقسم رسیدیم بچاپارخانه چاپ چاق از انجا بقریه قارلایورت که درکنار رودخانه آق داش واقع وهمانجا سرحد چچنها و ترکست با داغستان وروسها هم درانجا قلعه دارند بعد ازرودخانه قوی سوی که بسیار بزرگ است وجسر دارد گذشته به چریورت که نهار خوردیم رسیدیم از چریورت بچاپارخانه شامخال و کرمانی درکنار رود اوزون که بسیار کوچک است واقع ست بعد به پطروفسکی بنای پطروفسکی وآبادی انجا ازسنه هزار وهشتصد و چهل وشش مسیحی است وحالا دو هزار نفر جمعیت دارد وشهر دربند هم جزء حکومت داغستان است خلاصه دریا خوب بود اما همه وا طوفان را داشتند جنرال کوشلوف مهماندار و ملوتن وامیرال بزرگ کشتی که مرد ریش سفید تجربیت باسه نفر معاون و نایب خیلی با وقوف درکشتی بودند عمله جات کشتی بادکوبه هستند یکدسته نوکرهای روس هم با تمام بارهای ما وجمیع ملتزمین دراین کشتی بودند سوای محقق که در وینه عرض کرد بازاو را بچاپاری بطهران نفرستیم باو گفتم مثل سفر سابق فرنگستان گویا بازعقب بهانی آن بود که رفت و تلگرافی درخاصه یورت ازو رسید که در حاجی ترخان ناخوش شده مانده است واحتمال دارد در ماه رمضان بطهران برسد وقت غروب از ابشاران بادکوبه گذشتیم که تنگه بسیار بدیست اطراف تنگ وجزیره دارد که خیلی در گذشتن ازانجا احتیاط لازم است الحمدلله تا روشن بود گذشتیم وکشتی حقیقة بسیار خوب میرفت ساعتی چهار فرسنگ یعنی سه فرسنگ ونیم یقیناً دو سال است این کشتی را درانگلیس ساخته وباین دریا آورده اند کنت زالوسکی وزیر مختار اطریش هم که مأمور ایران است از وینه همراه ودرکشتی است شب سه شنبه بعد ازشام خوابیدم اما بهیچوجه خوابم نمیبرد اولا زنجیرهای دورکشتی که متعلق بسکان است وکشتی را باسکان براهنمای قطب میگردانند بسمت مقصود در گردانیدن سکان از زنجیرها بواسطه حرکت صدای منکری احداث میشود باقسام مختلف مثل صدای مرغ یا وزغ یا گاو و یا اشخاص زخم خورده ناخوش که بنالند ثانیاً از اول شب دوراُفق برهم خوردگی پیدا

کرد

کرده باد می آمد و ابرهای سیاه پیدا شده بود که بیم طوفان و برهم خوردگی هوا میبود بهر قدر غلطیدم خوابم نبرد گاهی از پنجره نگاه بدریا میکردم میدیدم آب دریا خیلی بالا آمده موجهای بزرگ پیدا شده باز بحال میان افتادم میخوابیدم کم کم کشتی بنای حرکت و تکان را گذاشت و ما را میغلطاند بالاخره الی صبح خوابم نبرد برخاسته نماز صبح را خوانده قدری راه رفتم بعرشه کشتی عروج کرده دریا را تماشا کردم آفتاب که برآمد کم کم زور باد آرامی گذاشت و باد مساعد آمد ابرها هم متفرق شدند هوا اعتدالی پیدا کرده آمدیم پائین یکساعت و نیم خوابیدم بعد برخاسته بازگردش کردیم دریا آرام و بسیار خوب بود شکر کردم و نهار خوردیم در بین پیش امیرال پیغام فرستاد که سواحل گیلان پیدا شد بسیار مشعوف شده آمدم بالای عرشه کشتی با دوربین تماشا کردم سواحل را دیدم کم کم برج انزلی که شش سال قبل بحکم ما ساخته شده بود با یکباغ بسیار خوب پیدا شد در ساعت ظهر بلنگرگاه بندر انزلی رسیدیم کشتی لنگر انداخت اگرچه مردم آمدن ما را فردا که روز پنجشنبه بیست و چهارم است می دانستند اما همه در ساحل حاضر و ایستاده بودند کرجیهای انزلی آمدند دور کشتی را گرفتند کشتی بخار مخصوص ما که در انزلی است قدری دیر رسید چون میدانستند امروز هیرسیم آتش نکرده بودند مهدی قلیخان و امین السلطنه و سلطان حسین میرزا و حکیم طولوزان و چند نفر دیگر بکرجیهای انزلی نشسته رفتند بانزلی کرجیها را آب دریا خیلی بالا برده پائین می انداخت بعد از یکربع ساعت کشتی ما رسید بکشتی بزرگ وصل کرده تخته پل انداختند رفتیم میان کشتی خودمان با همه نوکرها جنرال کوسلوف مهماندار و میلوتین و امیرال وغیره آمدند بکشتی و وداع کرده مرخص شدند کمال التفات از هرجهت درحق آنها مبذول شد حکیم الممالک در کشتی روسها ماند که بارها را از عقب بفرستند ما راندیم برای ساحل والحمدلله تعالی بسلامت وارد انزلی شده شکر خدا را بجای آوردیم (اشخاصی که از طهران وغیره آمده بودند و در اینجا بحضور رسیدند از اینقرار است

علاء الدوله — الله قلی میرزا ایلخانی حاکم همدان که از همدان آمده بود — حاجی خازن الملک

معیر الممالک — ساری اصلان — امین خلوت — قوللر آقاسی باشی — فراش باشی

غلام حسین خان پیشخدمت نایب ناظر میرزا زکی ضیاء الملک حاکم گیلان محمد
ابراهیمخان برادر فرخ خان حسین قلی خان سرتیپ میرشکار باتباع محمد حسن خان
پیشخدمت مسرور میرزا پیشخدمت میرزا عبداللّه خان نوری پیشخدمت میرزا
احمد خان پیشخدمت پسر علاء الدوله فضل اللّه خان شاطرباشی مشکور میرزا
جبار خان اسحق خان پیشخدمت علی نقی خان پیشخدمت غلام حسین خان اشرفی
شیخ الاطبا آقا حسین علی آبدار حاجی قاسم باقر خان سرهنگ موزیکان چهیا:
از فوج ششم تبریز دویست نفر خلاصه روز چهارشنبه بیست و سوم رجب بود که وارد انزلی شدیم
دو شب در انزلی توقف کرده جمعه بیست و پنجم به شهر رشت آمدیم دو شب هم در رشت اتراق
کرده یکشنبه بیست و هفتم بسمت دار الخلافه حرکت کردیم منزل بمنزل آمده روز جمعه نهم شهر
شعبان المعظم بسلامتی و خوشی وارد دار الخلافه طهران شدیم نایب السلطنه و سایر وزراء
و نوکرها هم که در طهران بودند در قزوین و کرج
وکن تا ورود به طهران متدرجاً آمده
بحضور رسیدند بارس ئیل
سنه ۱۲۹۵
هجری

جلّ شانه
هو الله تعالی

الحمد لمحمود ظهرت آثار قدرته فی جمیع الموجودات و رشحت سموات افضاله علی کل الممکنات
روزنامه حمد معرا و مبرا از شوائب نقص و خلل مخصوص ذات پاک خداوندی است که موجودات
را از کتم عدم من غیر استحقاق بساحت وجود جلوه ظهور و بروز داده است و شکر نامعدود
سزاوار معبودیست که ممکنات را بخلعت وجود آراسته و پیراسته فرموده است و ثناء لا
تحصی مستحق مهیمنی است که سر سلسلهٔ موجودات در عرفان ذات مقدسش اعتراف بعجز نموده است
چه بدایع آثار صنع و قدرتش جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شانه و لا اله غیره و درود معدود بر اول
موجودی که لولاه ما خلقت الارض و السموات و لم یعبد خالق الموجودات و لم یظهر شیئ من
الممکنات اگر نه واسطهٔ فیض آفرینش بود نمی‌بود محل امهات را آبا هادی کل و نماینده
سبل محمد آنکه چو نامش بر آوری بزبان برای سجده شود پشت کائنات دوتا صلوات الله
علیه و آله و صلوات بیکران بر آل و اولاد و احفادش باد که مشاعل هدایت و مصابیح
مضیئهٔ ولایتند و تمسک بذیل ارادت ایشان سبب سعادت و رستگاری اهل بینش کمثل مَثَل
سفینهٔ نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها ضل و غوی فاجعلنا یا الهی فی زمرهٔ احبائهم و اولیائهم
یا اله العالمین و بعد از ادای حمد و ثنای حضرت اله و نعت خاتم انبیا و آل طاهرین حفظا لاداء شکر
اظلاله الممدوده و شکرا علی بیان مظاهر قدرته و سلطنته
مخفی نماناد که کلام الملوک ملوک الکلام آثار مظاهر سلطنتش
در هر زمان مستمع و استلذاذ بکلمات منیعه در جمیع اوقات ممدوح لهذا این عبد قاصر

میرزا محمد شیرازی المفتخر بملک الکتاب با قلت بضاعة و عدم استطاعه لازم دانسته که نسخه مبارکه مسافرت فرنکستان در کرّه ثانیه اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت اقدس همیون شهریار کشورستان شهنشاه کیتی بخش ممالک ایران ابو المظفر ناصر الدّین شاه قاجار خلد الله ملکه الی آخر الزمان را بحلیه طبع آراسته و پیراسته اگرچه مطبع را از طبع این کتاب مستطاب محلّی و مزیّن داشته کمال سعی و اهتمام را مرعی که بطراز انیق و خط رشیق نستعلیق به تصحیح وافی و تنقیح کافی مطبوع کردد. خالیاً عن التحریف و التغییر و تصاویر و عکوس مبارکه از دار السلطنه لندن طلبیده که مزیّن اوراق کردد لله الحمد در این وقت بتائید قادر ذو الجلال و بفرّ اقبال بمن اجلال جناب جلالت مآب عظمت و حشمت نصاب فتوت و ابهت انتساب قواماً للعزّ و الاقبال و نظاماً للشوکت و الاجلال الابر الافخم خدایکان احتشم سرکار نواب مستطاب سپهسالار اعظم مختار الملک وزیر خطهٔ دکهن ادام الله ظلّه العالی در بندر معموره بمبئی طبع را بآن زیور بخشیده و ضمناً خود را مفتخر و امیدوار از حضور پر نور فیض کنجورش نموده که موجب حصول امانی و آمال کردد امید که ظلّ عاطفتش ممدود باد

بتاریخ بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۸ هجری مطابق
بیست و دوم فبروری سنه ۱۸۸۹ عیسوی در دار الحکومت بمبئی
بید اقل الکتاب میرزا محمد علا شیرازی اشتهیر بکشکول

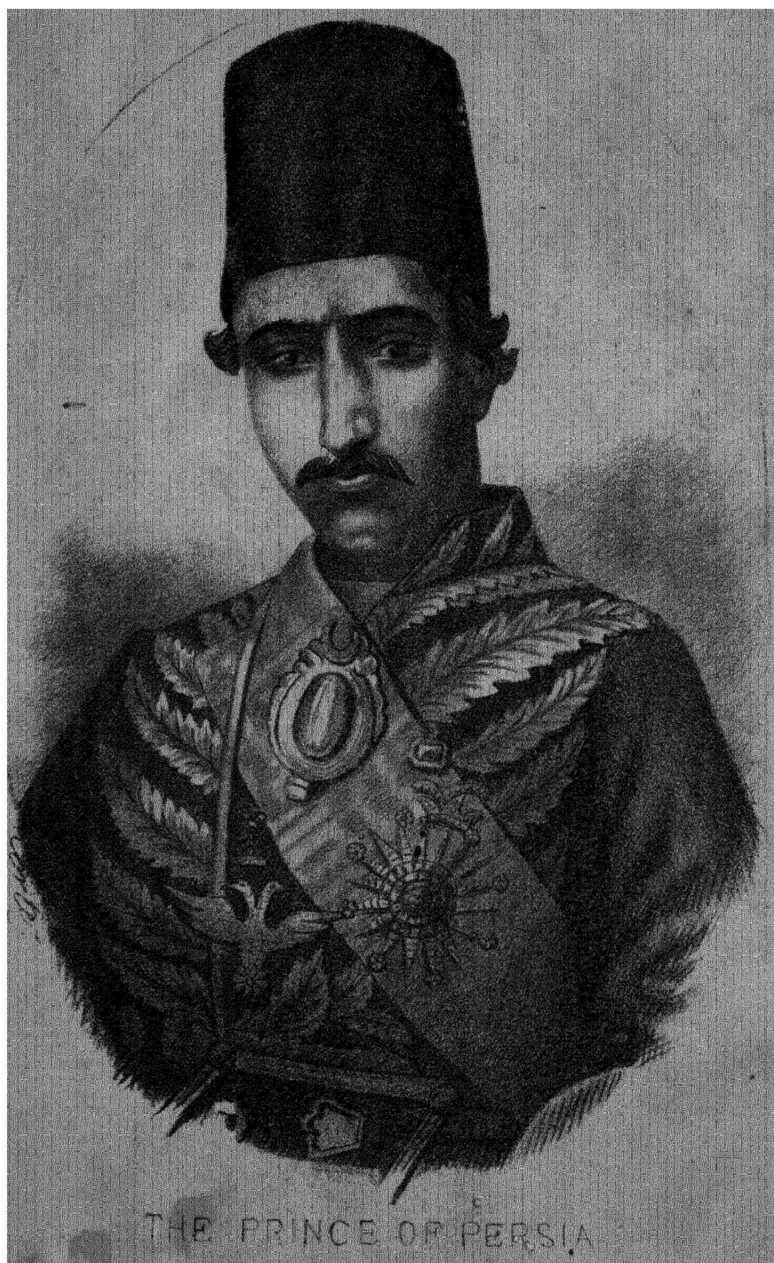
تحریر یافت ۱۲

۱۲

هرکس از صاحبان عظام کرام طالب و راغب این کتاب مستطاب بوده باشد در بمبئی
در محله عمرکاری مکان نمبر ۱۲۸ از نزد بانی طلب
فرمایند



ZELLA-SOLTAN SOLTAN-MASSOUD MIRZA.



THE PRINCE OF PERSIA